

كتاب توحيد

(كتاب التوحيد باللغة الفارسية)

تأليف

امام محمد بن عبد الوهاب رحمته

ترجمه

اسحاق دبیری رحمته

بازنویسی و تحقیق

محمد ابراهیم کیانی

٢٤٠ راشد الجمعة، ١٤٣٠ هـ

فهرسة مكتبة الملك فهد الوطنية أثناء النشر

محمد بن عبد الوهاب بن سليمان

كتاب التوحيد. / محمد بن عبد الوهاب بن سليمان؛ إسحاق بن عبد الله العوضي. - الرياض، ١٤٣٠ هـ

٢١×١٤،٨ سم

ردمك: ٧-٣٧١١-٠٠-٦٠٣-٩٧٨

(النص باللغة الفارسية)

١- التوحيد ٢- الألوهية أ. العوضي، إسحاق بن عبد الله (محقق) ب- العنوان

١٤٣٠ / ٧١١٦

ديوي ٢٤٠

شناسنامه كتاب

نام كتاب:	كتاب توحيد
تأليف:	امام محمد بن عبد الوهاب <small>رحمته</small>
ترجمه:	اسحاق دبيرى <small>رحمته</small>
بازنويسى و تحقيق:	محمد ابراهيم كيانى
سال چاپ:	١٣٩٢ هـ . ش / ١٤٣٥ هـ . ق
نوبت چاپ:	دوم

www.aqeedeh.com

www.islamhouse.com

www.sadaislam.com

www.videofarsi.com

www.islamtxt.net

www.mowahedin.com

سایت های مفید:



Mowahedin Group

contact@mowahedin.com

فهرست مطالب

- مقدمه‌ی ناشر ۷
- مقدمه ۱۳
- باب (۱): توحید ۱۷
- باب (۲): فضیلت توحید و اینکه سایر گناهان را نابود می‌گرداند ۲۲
- باب (۳): موحد راستین بدون حساب وارد بهشت خواهد شد ۲۵
- باب (۴): ترس از شرک ۳۰
- باب (۵): دعوت به شهادت لا إله إلا الله ۳۲
- باب (۶): تفسیر توحید و مفهوم لا إله إلا الله ۳۷
- باب (۷): استفاده از دست‌بند و مُهره [یا هرگونه آویز] و امثال آن برای
[حصول شفا و] رفع بلا یا دفع آن، از امور شرک‌آمیز است ۴۱
- باب (۸): آنچه درباره‌ی خواندن و دم کردن و نیز درباره‌ی آویزها و
تعویذهای مربوط به زخم چشم، وارد شده است ۴۵
- باب (۹): تبرک جستن به درخت و سنگ و امثال آنها ۴۸
- باب (۱۰): پیرامون ذبح حیوان [یا قربانی کردن] برای غیرالله ۵۲
- باب (۱۱): در مکانی که برای غیرالله نذر و قربانی می‌شود، نباید برای الله
قربانی کرد ۵۶
- باب (۱۲): نذر کردن برای غیرالله شرک است ۵۸
- باب (۱۳): پناه جستن به غیرالله شرک است ۵۹

- باب (۱۴): یکی از مصادیق شرک، مدد خواستن از غیر الله یا به فریاد خواندن غیر الله می باشد ۶۰
- باب (۱۵): درباره‌ی این سخن الله متعال که: ﴿أَيُّشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ﴿۱۵۱﴾ وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ ﴿۱۵۲﴾ [الأعراف: ۱۹۱-۱۹۲]. «آیا موجوداتی را شریک پروردگار قرار میدهند که قدرت آفرینش چیزی را ندارند و خودشان آفریده شده‌اند؟ موجوداتی که نه میتوانند آنان را یاری کنند و نه خودشان را!» ۶۳
- باب (۱۶): درباره‌ی این سخن الله تعالی که: ﴿حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ ۖ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿۱۶﴾ [سبأ: ۲۳]. «و چون اضطراب و دلهره از دل‌هایشان زدوده شود، می‌گویند: پروردگاران چه فرمود؟ پاسخ می‌دهند: حق (گفت) و او، بلندمرتبه‌ی بزرگ است» ۶۷
- باب (۱۷): شفاعت ۷۱
- باب (۱۸): در مورد این سخن پروردگار که می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿۱۸﴾ [القصص: ۵۶]. «به‌طور قطع تو نمی‌توانی کسی را که دوست داری، هدایت کنی؛ ولی الله هر که را بخواهد، هدایت می‌کند. و او به هدایت‌یافتگان داناتر است» .. ۷۴
- باب (۱۹): انگیزه‌ی کفر بنی آدم و ترک دینشان، افراط در گرامی‌داشت صالحان است ۷۷
- باب (۲۰): سرزنش شدید کسی که الله را در کنار قبر مردی صالح پرستش کند، چه رسد به اینکه خود صاحب قبر را پرستش نماید ۸۱

- باب (۲۱): در بیان اینکه غلو درباره‌ی قبور صالحان، آنها را به بت‌هایی تبدیل می‌کند که به غیر از الله پرستش می‌شوند ۸۵
- باب (۲۲): در مورد پاسداری رسول الله ﷺ، از مرزهای توحید و مسدود کردن تمامی راه‌های منجر به شرک ۸۷
- باب (۲۳): در بیان اینکه عده‌ای از این امت، بت‌پرست [و مشرک] می‌گردند ۸۹
- باب (۲۴): آنچه درباره‌ی سحر و جادو آمده است ۹۴
- باب (۲۵): در مورد برخی از انواع سحر و جادو ۹۶
- باب (۲۶): آنچه درباره‌ی کاهنان و امثالشان وارد شده است ۹۹
- باب (۲۷): درباره‌ی احکام باطل کردن سحر [و انواع آن] ۱۰۲
- باب (۲۸): درباره‌ی بدشگونی و فال بد زدن ۱۰۳
- باب (۲۹): درباره‌ی فراگیری نجوم یا دانش ستاره‌شناسی ۱۰۷
- باب (۳۰): درباره‌ی طلب باران از ستارگان [و اعتقاد به تأثیر ستاره‌ها در بارندگی] ۱۰۸
- باب (۳۱): در مورد این سخن الله که می‌فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۱۶۵] ۱۱۱
- باب (۳۲): [ترس از الله جلّ و علا] ۱۱۴
- باب (۳۳): [توکل بر الله جلّ و علا] ۱۱۶
- باب (۳۴): درباره‌ی این آیه که الله جلّ و علا می‌فرماید: ﴿أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يُأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ﴾ [الأعراف: ۹۹]. «آیا آنها خود را از

- مکر الهی در امان می‌دانند؟! در حالی که جز زیانکاران، خود را از مکر (و مجازات) خدا ایمن نمی‌دانند» ۱۱۷
- باب (۳۵): صبر و شکیبایی بر مقدرات الهی، جزو ایمان است ۱۱۹
- باب (۳۶): بحث ریا [و تظاهر یا خودنمایی] ۱۲۱
- باب (۳۷): [غفلت از ثواب آخرت و] انجام اعمال اخروی برای دست‌یابی به اهداف دنیوی نیز نوعی شرک است ۱۲۲
- باب (۳۸): پیروی از پیشوایان و رهبران دینی و سیاسی در حلال دانستن حرام‌ها و حرام گردانیدن حلال‌های الهی، به معنی قرار دادن آنان در مقام ربوبیت است ۱۲۵
- باب (۳۹): [درباره‌ی داور قرار دادن طاغوت] ۱۲۷
- باب (۴۰): درباره‌ی آن که یکی از اسماء و صفات الله را انکار کند ۱۲۹
- باب (۴۱): [درباره‌ی انکار نعمت پروردگار] ۱۳۱
- باب (۴۲): پیرامون این سخن الله ﷻ که می‌فرماید: ﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۲۲] ۱۳۲
- باب (۴۳): در مورد آن که سوگندی را که به نام الله یاد می‌شود، نمی‌پذیرد ۱۳۵
- باب (۴۴): در این باره که کسی بگوید: آنچه الله بخواهد و تو بخواهی ۱۳۶
- باب (۴۵): دشنام دادن به زمانه، ناسزاگویی به الله متعال است ۱۳۹
- باب (۴۶): حکم استفاده از نام‌ها و عناوینی چون: قاضی القضاة [، شاهنشاه] و امثال آن ۱۴۰

- باب (۴۷): احترام گذاشتن به نام‌های الله ﷻ و تغییر دادن نام به همین منظور
 ۱۴۲
- باب (۴۸): به شوخی گرفتن قرآن یا پیغمبر یا هر آنچه که در آن، نام و یادِ الله
 باشد ۱۴۳
- باب (۴۹): درباره‌ی این سخن الله تعالی که می‌فرماید: ﴿وَلَيْنَ أَذْقَنَهُ رَحْمَةً مِّنَّا
 مِنْ بَعْدِ ضَرَاءَ مَسَّتَهُ لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُجِعْتُ
 إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَلَنُذِيقَنَّهُمْ
 مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿۵۰﴾ [فصلت: ۵۰] ۱۴۵
- باب (۵۰): درباره‌ی این سخن پروردگار متعال که می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا آتَاهُمَا
 صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَلَىٰ اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۱۹۰﴾ [الأعراف: ۱۹۰] ۱۵۰
- باب (۵۱): درباره‌ی این فرموده‌ی الله ﷻ که: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ
 بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ﴾ [الأعراف: ۱۸۰] ۱۵۳
- باب (۵۲): ممنوعیت گفتن: "سلام بر خدا" ۱۵۴
- باب (۵۳): این روش دعا مکروه است که انسان بگوید: «یا الله! اگر خواستی،
 مرا بیامرز» ۱۵۵
- باب (۵۴): نهی از گفتنِ واژه‌ی ارباب در رابطه با صاحب کار و ۱۵۶
- باب (۵۵): کسی که به واسطه‌ی نام الله چیزی می‌خواهد باید به او داد ۱۵۷
- باب (۵۶): با توسل به وجه الله، چیزی جز بهشت [و امور اخروی] را نباید
 درخواست کرد ۱۵۸
- باب (۵۷): در رابطه با گفتن: "اگر" ۱۵۹

- باب (۵۸): نهی از دشنام دادن به باد..... ۱۶۱
- باب (۵۹): درباره‌ی بدگمانی به الله..... ۱۶۱
- باب (۶۰): حکم منکران تقدیر..... ۱۶۳
- باب (۶۱): آنچه درباره‌ی مجسمه‌سازان و تصویرگران وارد شده است.... ۱۶۷
- باب (۶۲): درباره‌ی زیاد سوگند خوردن..... ۱۶۹
- باب (۶۳): درباره‌ی عهد و پیمان الله، و پیغمبرش..... ۱۷۲
- باب (۶۴): جسارت سوگند خوردن به جای الله..... ۱۷۵
- باب (۶۵): نهی شدید از شفیع قرار دادنِ الله در نزد مخلوق!..... ۱۷۷
- باب (۶۶): پاسداری رسول الله ﷺ از مرزهای توحید و بستن راه‌های شک و تردید..... ۱۷۸
- باب (۶۷): درباره‌ی این سخن الله تعالی که می‌فرماید: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [الزمر: ۶۷]..... ۱۸۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه‌ی ناشر

مقدمه‌ی ذیل، مقدمه‌ی مترجم کتاب "عقیده‌ی اسلامیة" اثر شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب می‌باشد که توسط آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقعی قمی رحمته به نگارش درآمده است و به علت تناسب با موضوع کتاب حاضر، خدمتتان تقدیم می‌گردد؛ برای شناخت بیشتر آیت الله برقعی می‌توانید به مقدمه‌ی کتاب "خرافات وفور" یا زندگی‌نامه‌ی ایشان به نام "سوانح ایام" که در سایت عقیده موجود است، مراجعه فرمایید.

بنام خدای عزوجل تعالی شانه‌العزیز

نویسنده‌ی این ترجمه گوید: سال‌های بسیار در مجالس و محافل ایران طعن و لعن و بدگویی شدیدی می‌شنیدم از گویندگان دینی نسبت به طایفه‌ی وهابیه که ساکن حجازند و این فرقه مقلدین محمد بن عبدالوهابند در فروع دینی مانند شیعه که مقلد یکی از علمای خود می‌باشند و آنان نام وهابی روی خود نگذاشته‌اند بلکه خود را مسلمان می‌خوانند و محمد بن عبدالوهاب عالمی بود که در اوایل قرن ۱۲ هجری برای دفع خرافات مسلمین و رفع شرک قیام کرده و عده‌ای را به نظر اصلاحی خود دعوت کرده، فرق اسلامی پیروان او را وهابی می‌گویند، در ایران هر کس از بزرگان و علمای دینی حقیقتی از حقایق قرآن و

اسلام و توحید را بیان می‌کرد و یا یکی از خرافات دینی را رد می‌نمود فوراً او را تهمت وهابی می‌زدند و دلیلی بر رد او نداشتند، جز اینکه او وهابی است و به همین بهانه او را می‌کوبیدند. اینجانب تعجب می‌کردم و به خود می‌گفتم چگونه هر کس حقیقتی را از قرآن بیان کند او را وهابی می‌خوانند؟ مگر وهابی‌ها چه عقایدی دارند که ما نباید داشته باشیم؟ مگر پیغمبر اسلام ﷺ و علی بن ابی طالب علیه السلام و سایر بزرگان اعلام، تابع قرآن و متمسک به آن نبوده‌اند؟ در زمان ما بسیاری از علمای روشن فکر متدین را دیدم که هرگاه خواست از یکی از حقایق قرآنی پرده بردارد و مردم را به توحید و قرآن آشنا سازد، فوراً او را به بهانه‌ی وهابی‌گری کوبیدند و مردم عوام را علیه او تحریک کردند؛ مانند آیت‌الله بزرگ حاجی سیداسدالله خارقانی و آیت‌الله خالصی‌زاده و نابغه‌ی کبیر شریعت سنگلجی و آیت‌الله وحیدالدین مرعشی نجفی و آیت‌الله العظمی آقای سید محسن حکیم و حجت‌الاسلام والمسلمین آقای جلالی قوچانی^(۱) و امثال ایشان کثرالله تعالی امثالهم. پس در صدد برآمدنم به قاعده و به حکم "الانسان حریص علی ما منع" جستجو و تحقیق نمایم و بینم جماعت وهابیه چه می‌گویند و عقاید ایشان چیست؛ اگر واقعاً مسلمانند که خون و مال و عرض و آبروی آنان محفوظ؛ و بدگویی و غیبت ایشان حرام است. رسول‌خدا ﷺ فرمود: «من پیکار کردم تا مردم لا اله الا الله بگویند و موحد شوند» و فرمود: «عَرَضُ الْمُسْلِمِ كَدَمِهِ»؛ یعنی: «آبروی مسلمان مانند خون اوست»؛ همان طوری که قتل مسلمان از گناهان کبیره است، ریختن آبروی او

(۱) طلاب نجف کتابی منتشر ساخته‌اند و در آن کتاب به گمان خود اثبات وهابی‌گری برای آیت‌الله حکیم نموده‌اند.

نیز از گناهان کبیره است. متأسفانه از جماعت وهابیه در ایران نه کسی را یافتیم تا تحقیق کنم و نه کتابی از خود ایشان دیدم، تا اینکه در سال ۱۳۵۲ شمسی موفق شدم به زیارت بیت الله الحرام و سپس به مدینه‌ی منوره برای زیارت رسول خدا ﷺ بروم؛ در آنجا کتابی دیدم که روی آن نوشته «العقیده الإسلامیه لشیخ الامام محمدبن عبدالوهاب». با خود گفتم: عقیده‌ی هر کس را باید از خود او و یا از کتاب او جویا شد و به اشخاص دیگر نباید مراجعه کرد؛ زیرا ممکن است کم و زیاد و یا تحریف کنند و یا اعمال غرض نمایند، پس بهتر این است که کتاب خود این شخص که مؤسس و مرجع بوده مطالعه شود تا از عقاید او و پیروانش آگاهی حاصل گردد. به هر حال آن کتاب را گرفتم برای مطالعه؛ بعضی از دوستان ما آن کتاب را دیدند و از من ترجمه‌ی آن را درخواست کردند تا کسانی که به عقاید وهابیه آشنا نیستند، آگاه گردند و لذا به ترجمه‌ی ساده‌ی آن کتاب بدون کم و زیاد اقدام نمودم و اگر لازم به توضیحی بود، بین پرانتز توضیح داده‌ام و این کتاب مشتمل است: بر سه رساله از خود شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب که در سال ۱۳۹۰ قمری چاپ شده و مجموعاً در ۶۳ صفحه به اتمام رسیده؛ رساله‌ی اول بحث شده از خداشناسی و دین و پیغمبرشناسی، رساله‌ی دوم در بیان راه صحیح و سالم در پیروی دین حنیف و ملت ابراهیم، رساله‌ی سوم شبهاتی را که مغرضین بر اسلام و توحید وارد کرده‌اند، رد نموده و جواب آنان را بیان کرده است. هدف ما از ترجمه و نشر این کتاب این است که مردم بدانند امروزه روز تفرقه و نفاق نیست و بر هر فرقه از فرق مسلمین واجب است که نزاع و جدال و بدگویی یکدیگر را کنار گذارند و بازیچه و ابزار دست دشمنان دین اسلام و استعمارطلبان نباشند؛ امروز

که مسلمین به واسطه‌ی تفرقه و تشتت ضعیف شده و دشمنان اسلام در میان مسلمانان رخنه کرده و دین و آبروی آنان در خطر است، باید خود مسلمین با هم متحد شوند و لااقل با یکدیگر به دشمنی و ستیزه بر نخیزند و به نام ولایت آل محمد علیهم السلام عوام بیچاره را علیه یکدیگر تحریک نکنند. امروزه تمام مسلمین حتی سنیان متعصب، آل محمد ﷺ را دوست دارند و به دوستی امیرالمؤمنین و ذریه‌ی حضرت زهرا- سلام الله علیها- افتخار دارند. دوست آل محمد ﷺ کسی است که میان مسلمین تفرقه نیاورد و به فحاشی و بدگویی مسلمان و گوینده‌ی "لااله الاالله محمد رسول الله" نپردازد و تمام مسلمین را برادر یکدیگر بداند و آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...﴾ [آل عمران: ۱۰۳]^(۱). را مدنظر قرار دهد، نه اینکه مانند یک عده دکان‌دار تفرقه‌انداز، مسلمین را به یکدیگر بدبین کند؛ و اگر در مسایل علمی و یا دینی کسی اشتباهی کرده، فوری به تکفیر و لعن و تفسیق او نپردازد و جار و جنجال راه نیندازد؛ بلکه به لطف و خیرخواهی با دلایل علمی و قرآنی گوشزد یکدیگر کنند و اختلافات را کاهش دهند، نه اینکه مانند بعضی از منبری‌های نادان به بدگویی و افترا پردازند و یک کلاغ را چهل کلاغ کنند. بسیاری از گویندگان را من سراغ دارم که سواد ندارند و کتابی را که نخوانده و بی‌خبرند به تکذیب می‌پردازند؛ پس هدف ما دعوت به مذهب این و آن نیست، ما مسلمانیم و دعوت ما به خدا و قرآن و اسلام است. امروز تمام مسلمین قرآن را قبول دارند و کتاب آسمانی خود می‌دانند؛ ما هر فرقه از فرق مسلمین را دوست داریم و اگر سخن حقی داشته باشند می‌پذیریم و از عداوت و عناد، به خدا پناه

(۱) «و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید...».

می‌بریم؛ ما معتقدیم تمام فرق مسلمین باید خود را مسلمان بنامند و چنانچه خدا در سوره یونس فرموده که:

﴿وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ [یونس: ۷۲].

«و من مأمورم که از مسلمین باشم».

ما نیز باید به رسول خدا ﷺ تاسی کرده، خود را مسلمان بنامیم و از نام‌ها و مذهب‌های تفرقه‌آور دوری کنیم؛ پس هر فرقه از فرق مسلمین اگر تعصب را کنار بگذارند و خود را به نام مسلمان معرفی کنند، گامی بزرگ در جهت وحدت و اتحاد برداشته‌اند؛ و لاقلاً سایر مسلمین را به نام‌های مذهبی تکفیر نکنند: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [آل عمران: ۸۵]. «و هر کس جز اسلام، آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد؛ و او در آخرت، از زیانکاران است».

به هر حال، ما مندرجات این رساله را بر خلاف کتاب خدا و سنت رسول الله ﷺ ندیدیم و مجوز فحش و لعن در آن نیافتیم و دلیلی بر بطلان عقاید آن نداریم؛ بلکه تمام آن را مطابق کتاب خدا و سنت رسول خدا ﷺ دیده‌ایم و اگر کسی یکی از مطالب آن را باطل و یا بر خلاف کتاب خدا می‌داند، دلیل آن را ذکر کند؛ نه آنکه به سب و لعن پردازد. خدای تعالی در سوره انعام آیه ۱۰۸ فرمود:

﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ [الأنعام: ۱۰۸].

«به کسانی که غیر خدا را می‌خوانند، دشنام ندهید؛ مبدا آنها (نیز) از روی ظلم و جهل، خدا را دشنام دهند».

در این آیه خداوند عَلَّمَ از بدگویی به مشرکین نهی کرد، پس کسانی که مدعی دوستی اهل بیت رسولند چگونه به فرق مسلمین بد می‌گویند؟ امیرالمؤمنین عَلَيْهِ چنانچه در خطبه‌ی ۲۰۴ نهج البلاغه ذکر شده، همین که عده‌ای از اصحاب خود را دید که به لشکر معاویه بدگویی می‌کنند، نهی نمود و فرمود: «إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّائِينَ، وَ لَكِنَّكُمْ لَوْ وَصَفْتُمْ أَعْمَالَهُمْ، وَ ذَكَرْتُمْ حَالَهُمْ، كَانَ أَصَوَّبَ فِي الْقَوْلِ، وَ أَبْلَغَ فِي الْعُذْرِ، وَ قُلْتُمْ مَكَانَ سَبِّكُمْ إِيَّاهُمْ: اللَّهُمَّ احْقِنِ دِمَاءَنَا وَ دِمَاءَهُمْ، وَ أَصْلِحِ ذَاتَ بَيْنِنَا وَ بَيْنَهُمْ!»؛ یعنی: «من خوش ندارم که شما بد زبان و بدگو باشید ولیکن اگر اعمال و احوالی از ایشان بر خلاف دیده‌اید، بیان کنید که آن صواب‌تر و برای عذر شما رساتر است و اگر به جای سب و بدگویی، بگویید: "خدایا! خون ما و ایشان را حفظ کن و بین ما و ایشان اصلاح نما"، بهتر است». به هر حال فحش و بدگویی به گوینده‌ی شهادتین، حرام و از گناهان کبیره و موجب خرسندی استعمارطلبان است؛ اگر به فرض در صدر اسلام عده‌ای مانند یزید برای حفظ ریاست خودشان با مؤمنین دشمنی کردند، مسلمین زمان ما چه تقصیر دارند؟! ما نباید به بهانه‌ی مطالب تاریخی گذشته به جان یکدیگر بیفتیم. خداوند عَلَّمَ در آیه‌ی ۱۴۱ سوره‌ی بقره فرمود:

﴿يَلِكْ أُمَّةٌ قَدْ حَلَّتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَّا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٤١﴾﴾ [البقرة: ۱۴۱].

«آنان امتی بودند که رفتند؛ برای ایشان است آنچه کرده‌اند و برای شماست آنچه خود کسب کنید و شما مسؤول اعمال آنان نیستید».

مقدمه

علمای توحید، اتفاق نظر دارند که تاکنون کتابی در موضوع توحید، مانند کتاب «التوحید» نوشته نشده است. این کتاب، به سوی توحید فرا می‌خواند. شیخ رحمته در این کتاب اقسام توحیدِ عبادت و توحیدِ اسما و صفات را به صورت مختصر و همچنین شرک اکبر و اشکال و انواع آن و نیز اسباب هر یک را نوشته و به بیان راه‌های پاسداری و حمایت از توحید پرداخته است.

از اینرو لازم است که شما به عنوان یک مسلمان موحد، به این کتاب توجه نمایید و مطالب آن را دقیق بخوانید و حفظ کنید؛ زیرا هر جا که باشید، از آن بی‌نیاز نخواهید بود.

توحید: یگانه دانستن چیزی. می‌گویند: «وَحَدَّ الْمُسْلِمُونَ اللَّهَ»؛ یعنی: مسلمانان، الله را یگانه‌معبود دانستند.

توحیدی که کتاب خدا از آن سخن می‌گوید، بر سه قسم است:

۱- توحید ربوبیت.

۲- توحید الوهیت.

۳- توحید اسما و صفات.

توحید ربوبیت: یعنی یگانه دانستن الله، در افعال. و افعال الهی بسیار فراوان است که از آن جمله می‌توان به خلقت و آفرینش، روزی دادن، زنده کردن و میراندن اشاره کرد که الله عز وجل در همه‌ی این کارها یگانه‌ی کامل است.

توحید الوهیت: الوهیه یا الهیه، هر دو مصدر فعل آله، یا لَه می‌باشند؛ یعنی پرستیدن همراه محبت و تعظیم که همان یکتاپرستی است؛ بدین معنا که بنده، توحید را در عمل محقق سازد و در عمل، بنده‌ای موحد باشد.

توحید اسماء و صفات: یعنی بنده معتقد باشد که الله، در اسماء و صفات خویش یگانه است و نظیر و همتایی ندارد.

شیخ رحمته در این کتاب اقسام سه‌گانه‌ی توحید را ذکر نموده و درباره‌ی توحید الوهیت و عبودیت - که کتاب‌های کمتری در این زمینه به نگارش درآمده - با تفصیل بیشتری سخن گفته است.

لذا اقسام توحید الوهیت، توکل و ترس و محبت و ... را بیان کرده و درباره‌ی شرک که در برابر توحید الوهیت قرار دارد، به تفصیل سخن رانده است. شرک یعنی انباز و شریک گرفتن با الله، در ربوبیت یا عبادت یا اسماء و صفات؛ اما در این کتاب بیشتر درباره‌ی شرک در عبادت و توحید الله، سخن به میان آمده است.

گفتنی است: در پرتو آیات و احادیث در می‌یابیم که شرک، از یک نگاه، بر دو قسم است: شرک اکبر و شرک اصغر؛ و در تقسیمی دیگر، نوع سومی نیز بر آن افزوده شده است که آنرا شرک خفی می‌گویند.

شرک اکبر: عبارت است از پرستش غیرالله یا انجام دادن پاره‌ای از عبادات برای غیرالله و یا قرار دادن شریک در عبادت الله. این نوع شرک، انسان را از دایره‌ی اسلام، خارج می‌گرداند.

شرک اصغر: آن است که شارع آن را شرک نامیده؛ ولی در حد و اندازه‌ی شرک اکبر نیست.

شرک اکبر آشکار، مانند پرستش بت‌ها، قبرها و مردگان.

شرک اکبر پنهان، مانند شرک منافقین، یا توکل کنندگان بر پیران یا مردگان یا چیزهای دیگر.

و شرک اصغر مانند پوشیدن انگشتر و مهره‌ی شفا و نخ و سوگند خوردن به غیر الله.

و شرک خفی مانند ریا و تظاهر و غیره.

باب (۱): توحید

الله تبارک و تعالی فرموده است: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾﴾ [الذاریات: ۵۶]. «و انسان‌ها و جن‌ها را تنها برای این آفریدم که مرا عبادت و پرستش نمایند».

همچنین فرموده است: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶]. «در هر امتی پیامبری (با این پیام) فرستادیم که الله را عبادت و پرستش کنید و از معبودان باطل دوری نمایید!».

و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ [الإسراء: ۲۳]. «و پروردگارت فرمان داد که جز او را عبادت و پرستش نکنید و به پدر و مادر نیکی نمایید».

همچنین می‌فرماید: ﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ إِلَّا تَشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ [الأنعام: ۱۵۱]. «بگو: بیایید آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم: اینکه چیزی را شریک خدا قرار ندهید».

و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تَشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ [النساء: ۳۶]. «و الله را پرستش کنید و چیزی را با او شریک نگردانید».

ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «هر که دوست دارد واپسین وصیت و رهنمود محمد صلی الله علیه و آله و سلم را ببیند، این فرموده‌ی الله متعال را بخواند که: ﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ﴾ [الأنعام: ۱۵۱]. تا آنجا که می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ﴾ [الأنعام: ۱۵۳]. «بگو: بیایید آنچه را که پروردگارتان بر شما حرام کرده است، برایتان بیان کنم؛ اینکه چیزی را با

او شریک قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی کنید و فرزندانتان را از ترس فقر نکشید؛ ما، شما و آنان را روزی می‌دهیم و به کارهای زشت اعم از آشکار و پنهانش نزدیک نشوید و کسی را که الله، کشتنش را حرام نموده، جز به حق نکشید. اینها، همان احکامی است که (پروردگار)، شما را به آن سفارش نموده تا خردتان را به کار بندید. به مال یتیم جز به بهترین شکل نزدیک نشوید تا آنکه به سن تشخیص برسد و پیمان‌ه و وزن را به عدالت و به طور کامل ادا کنید. الله، هیچ‌کس را جز به اندازه‌ی توانش تکلیف نمی‌دهد و چون (برای داوری) سخن گفتید، عدالت را رعایت نمایید؛ حتی اگر (در مورد) خویشاوند(تان) باشد و به پیمان الهی وفا کنید. اینها همان احکامی است که (الله) شما را بدان سفارش می‌کند تا پند بگیرید. و (به شما خبر داده) که این، راه راست من است؛ پس از آن پیروی نمایید و از راه‌های دیگر پیروی نکنید...».

از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت است که: **كُنْتُ رِيفَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى جِمَارٍ فَقَالَ: «يَا مَعْزِبُ هَلْ تَدْرِي مَا حَقُّ اللَّهِ عَلَى عِبْدِهِ، وَمَا حَقُّ الْعَبْدِ عَلَى اللَّهِ؟» قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: «فَأِنَّ حَقَّ اللَّهِ عَلَى الْعَبْدِ أَنْ يَعْبُدَهُ، وَلَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، وَحَقُّ الْعَبْدِ عَلَى اللَّهِ أَنْ لَا يُعْجَبَ مِنْ لَّا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا.» فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَلَا أُبَشِّرُ النَّاسَ؟ قَالَ: «لَا تُبَشِّرُهُمْ فَيَتَّكِلُوا.»**

ترجمه: معاذ بن جبل رضی الله عنه می‌گوید: پشتِ سرِ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر الاغی سوار بودم. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «ای معاذ! آیا می‌دانی حق الله بر بندگان، و حق بندگان بر الله چیست؟» گفتم: الله و پیامبرش داناترند. فرمود: «حق الله بر بندگان، این است که او را عبادت کنند و چیزی را شریکش نسازند؛ و حق بندگان بر الله، این است که کسی را که به او شرک نمی‌ورزد، عذاب نکند.» گفتم: ای رسول‌خدا! آیا این مژده را به مردم برسانم؟ فرمود: «خیر؛ این مژده را مگو. زیرا بیم آن می‌رود که بر این مژده، تکیه کنند و عمل را ترک نمایند.»

شیخین (=بخاری و مسلم) این حدیث را در «صحیحین» روایت کرده‌اند.^(۱)

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- حکمت آفرینش جن‌ها و انسان‌ها.
- ۲- عبادت، همان توحید و یکتاپرستی است؛ زیرا کشمکش و نزاع، بر سر توحید می‌باشد.
- ۳- اگر کسی به‌طور کامل پایبند توحید نباشد، الله را عبادت نکرده است؛ چنانکه آیه‌ی ﴿وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ﴾^(۳) و ﴿وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ﴾^(۴) و ﴿وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ﴾^(۵) [الکافرون: ۳-۵]. بدین نکته تصریح نموده است.
- ۴- حکمت ارسال پیامبران.
- ۵- به سوی همه‌ی ملت‌ها، پیامبری فرستاده شده است.
- ۶- دین تمامی انبیا، یکی بوده است.
- ۷- مسأله‌ی مهم این است که عبادت و توحید واقعی، بدون کفر و ورزیدن به طاغوت یا معبودان باطل تحقق نمی‌یابد. چنانکه این مطلب در آیه‌ی ۲۵۶ سوره‌ی بقره بیان شده است: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى﴾ [البقرة: ۲۵۶]. «بنابراین کسی که به طاغوت (= معبودان باطل) کفر بورزد و به الله ایمان بیاورد، به دستاویز محکم (و ناگسستنی ایمان) چنگ زده است».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۸۵۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۳۰.

۸- طاغوت، عام است و همه‌ی معبودان باطل را در برمی‌گیرد؛ یعنی طاغوت به هر کس و هر چیزی گفته می‌شود که غیر از الله پرستش گردد.

۹- اهمیت ویژه‌ی آیات ۱۵۱ تا ۱۵۳ سوره‌ی انعام در نزد گذشتگان نیک این امت؛ در این سه آیه، ده مسأله‌ی مهم بیان شده که نهی از شرک، در رأس آنهاست.

۱۰- آیات محکم سوره‌ی اسراء که در آنها به هجده نکته‌ی مهم تصریح

شده است؛ بدین سان که الله متعال در ابتدای این آیات فرموده است:

﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا ءَاخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا﴾ [الإسراء:

۲۲]. «هیچ معبود دیگری را شریک الله قرار مده که نکوهیده و خوار

خواهی شد». و باز در پایان همین آیات تأکید فرموده است: ﴿وَلَا

تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا ءَاخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا﴾ [الإسراء:

۳۹]. «و هیچ معبودی را شریک الله قرار مده که نکوهیده و به‌دور از

رحمت الهی در دوزخ خواهی افتاد». الله عز وجل در همین آیه، اهمیت

این نکات را به ما یادآوری می‌کند و می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ

إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ﴾ [الإسراء: ۳۹]. «این احکام از حکمت‌هایی

است که پروردگارت به‌سوی تو وحی نموده است».

۱۱- آیه‌ی ۳۶ سوره نساء نیز که آیه‌ی حقوق دهگانه نامیده می‌شود، با

این فرموده‌ی الله تعالی آغاز می‌گردد که: ﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا

بِهِ شَيْئًا﴾ [النساء: ۳۶]. «و الله را پرستش کنید و چیزی را با او

شریک نگردانید».

۱۲- آگاهی از وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله در هنگام وفاتش.

- ۱۳- شناخت حق الله بر بندگانش.
- ۱۴- شناخت حق بندگان بر الله، در صورتی که حق الله را ادا کنند.
- ۱۵- بیشتر اصحاب پیامبر ﷺ از این مساله اطلاع نداشتند.^(۱)
- ۱۶- جواز کتمان علم، به خاطر پاره‌ای از مصلحت‌های شرعی.
- ۱۷- استحباب بشارت دادن مسلمان به آنچه که خوشحالش می‌گرداند.
- ۱۸- ترس از اینکه مردم با تکیه بر رحمت‌های گسترده‌ی الله، دست از عمل بردارند.
- ۱۹- هرگاه کسی پاسخ سوالی را ندانست، بگوید: والله اعلم.
- ۲۰- جواز اختصاص دادن برخی از افراد برای آموزش مطلب یا نکته‌ای علمی به آنان.
- ۲۱- تواضع رسول الله ﷺ؛ چنانکه سوار الاغ می‌شدند و پشت سر خود نیز کسی را سوار می‌کردند.
- ۲۲- جواز سوار کردن کسی، پشت سر خود بر حیوانی.^(۲)
- ۲۳- منزلت و مقام معاذ بن جبل رضی الله عنه.
- ۲۴- اهمیت والای مساله‌ی توحید.

(۱) در شرح استاد عبدالرحمن بن حسن آل الشیخ آمده است: بیشتر صحابه نمی‌دانستند که "حق بندگان بر الله، این است که کسی را که به او شرک نمی‌ورزد، عذاب نکند"؛ چرا که پیامبر ﷺ به معاذ رضی الله عنه فرمود: «این مژده را به مردم مرسان؛ زیرا بیم آن می‌رود که بر این مژده، تکیه کنند و عمل را ترک نمایند». لذا معاذ رضی الله عنه این مژده را تا واپسین لحظات حیاتش مخفی نگه داشت و بدین‌سان بسیاری از صحابه رضی الله عنهم این نکته را نمی‌دانستند.

(۲) در برخی نسخه‌های این کتاب آمده است: در صورتی که حیوان، توانش را داشته باشد.

باب (۲): فضیلت توحید و اینکه سایر گناهان را نابود می‌گرداند

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾ ﴿۸۲﴾ [الأنعام: ۸۲]. «امنیت، از آن کسانی است که ایمان آوردند و ایمانشان را به شرک نیامیختند؛ آنان هدایت یافته‌اند».

عباده بن صامت می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَجْهَهُ لِأَشْرِيكَ لَهُ، وَأَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّ عِيسَى عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ، وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ، وَأَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنَّارَ حَقٌّ، يَدْخُلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ عَلَىٰ مَا كَانُوا مِنَ الْعَمَلِ». [روایت بخاری و مسلم]^(۱)

ترجمه: «هر کس، گواهی دهد که معبود راستینی جز الله وجود ندارد و محمد، بنده و فرستاده‌ی اوست و شهادت دهد که عیسی، بنده و فرستاده‌ی الله، و کلمه‌ی اوست که به مریم القا کرد و نیز مخلوق او می‌باشد، و گواهی دهد که بهشت و دوزخ، هر دو حق است، هر عملی که داشته باشد، (سرانجام،) الله متعال، او را وارد بهشت می‌کند».

عتبان رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يُبَغِّضِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ». [روایت بخاری و مسلم]^(۲)

ترجمه: «همانا الله، کسی را که به خاطر خشنودی او لاله‌الاله بگوید، بر آتش دوزخ حرام کرده است».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۴۳۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۸.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۴۲۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۳۳.

ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «إِنَّ مُوسَىَ الطَّيِّبَ قَالَ: يَا رَبِّ عَلَّمَنِي شَيْئًا ذُو كُرُوكَ بِهِ وَهَدَّ عُنُقَكَ بِهِ، قَالَ: يَا مُوسَى، قُلْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، قَالَ: كُلُّ عِبَادِكَ يَقُولُ هَذَا، إِنَّمَا أُرِيدُ شَيْئًا تَخْصُنِي بِهِ، قَالَ: يَا مُوسَى، لَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعَ وَعَامِرَهُنَّ غَيْرِي، وَالْأَرْضِينَ السَّبْعَ فِي كَفَّةٍ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فِي كَفَّةٍ مَالَتْ بِهِرًا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». [روایت ابن حبان و حاکم؛ حاکم، این حدیث را صحیح دانسته است.]^(۱)

ترجمه: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «موسی عرض کرد: پروردگارا! به من چیزی بیاموز که تو را با آن یاد کنم و بخوانم. فرمود: بگو: لا اله الا الله موسی گفت: پروردگارا! این را همه ی بندگانت می گویند؛ از تو چیزی می خواهم که ویژه ی من باشد. فرمود: ای موسی! اگر آسمان های هفتگانه با تمام موجوداتی که در آنها هستند- غیر از خودم- و زمین های هفتگانه در یک پله ی ترازو نهاده شوند و لا اله الا الله در پله ای دیگر، لا اله الا الله از همه ی آنها سنگین تر و برتر خواهد بود.»

انس رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: «قال الله تعالى: يَا ابْنَ آدَمَ، إِنَّكَ لَوْ آتَيْتَنِي بِقُرَابِ الْأَرْضِ خَطَايَا، ثُمَّ لَقَيْتَنِي لَا تَسْئُرُكُ بِي شَيْئًا، لِأَتَيْتُكَ بِقُرْبَلِهَا مَغْفِرَةً». [ترمذی، روایت کرده و آن را حسن دانسته است.]^(۲)

ترجمه: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «... الله متعال می فرماید: ای فرزند آدم! اگر در حالی به سوی من بیایی و با من ملاقات کنی که به پُری زمین گناه کرده ای، ولی هیچ چیز و هیچ کس را شریکم نساخته باشی، من با همین اندازه مغفرت و آمرزش، نزدت خواهم آمد.»

(۱) صحیح ابن حبان، ش: ۶۱۸۵؛ المستدرک علی الصحیحین، (۱/۵۲۸).

(۲) صحیح الجامع، ش: ۴۳۳۸؛ السلسلة الصحیحة، ش: ۱۲۷؛ صحیح الترمذی، آلبانی رحمته الله علیه، ش: ۲۸۰۵.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- فضل و بخشش بی‌کران الله.
- ۲- پاداش بزرگ توحید در نزد الله متعال.
- ۳- توحید، کفاره‌ی گناهان است.
- ۴- تفسیر آیه‌ی ۸۲ سوره‌ی انعام و اینکه واژه‌ی "ظلم" در این آیه، به معنای شرک است.
- ۵- پنج موردی که در حدیث عبادۀ ذکر شده‌اند، قابل تأملند.
- ۶- با جمع‌بندی حدیث عبادۀ و حدیث عتبان و دیگر احادیث این باب، مفهوم لا إله إلا الله را درمی‌یابیم و به اشتباه و موضع نادرست فریب‌خوردگان پی می‌بریم.
- ۷- شرط پذیرش لا إله إلا الله از گوینده‌اش، این است که آن را با اخلاص و برای خشنودی الله بگوید.
- ۸- حتی پیامبران نیز نیاز داشتند که فضیلت لا إله إلا الله به آنان یادآوری شود.
- ۹- لا إله إلا الله از همه‌ی موجودات سنگین‌تر و برتر است؛ ولی با این حال ترازوی برخی از گویندگانش سنگین نخواهد بود.
- ۱۰- زمین نیز همانند آسمان دارای هفت طبقه می‌باشد.
- ۱۱- موجوداتی در هفت طبقه‌ی آسمان و زمین، سکونت دارند.
- ۱۲- اثبات معنی حقیقی صفات الله متعال؛ برخلاف اهل تعطیل یا کسانی که منکر صفات الله ﷻ هستند.
- ۱۳- در حدیث عتبان ﷺ آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «همانا الله، کسی را که به خاطر خشنودی او لا إله إلا الله بگوید، بر آتش دوزخ حرام کرده است». با شناخت حدیث انس ﷺ به مفهوم حدیث

عَبَّانٌ ۞ پی می‌بریم و درمی‌یابیم که خشنودی الله متعال در کنار نهادن شرک است و گفتنِ زبانیِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ به تنهایی کافی نیست.

۱۴- این مساله که عیسی و محمد ﷺ، هر دو در کنار هم به‌عنوان بندگان الله و پیامبران او ذکر شده‌اند، قابل تأمل است.

۱۵- عیسی ﷺ ویژگی خاصی دارد؛ اینکه پیدایش او نتیجه‌ی کلمه‌ی الله متعال است که به مریم القا کرد و با فرمان پدید آی، او را پدید آورد.

۱۶- عیسی، روح الله، یعنی مخلوق و آفریده‌ی الله ﷻ می‌باشد.

۱۷- فضیلت ایمان به بهشت و دوزخ.

۱۸- گوینده‌ی لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ هر عملی که داشته باشد، سرانجام وارد بهشت خواهد شد.

۱۹- ترازو، دو کفه یا دو پله دارد.

۲۰- «وجه» یکی از صفات الله متعال است.

باب (۳): موحد راستین بدون حساب وارد بهشت خواهد شد

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [النحل: ۱۲۰]. «بی‌گمان ابراهیم، خود یک امت فرمانبردار برای الله و (نیز) حنیف (و حق‌گرا) بود؛ و از مشرکان نبود».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ﴾ [المؤمنون: ۵۹]. «و آنان که به پروردگارشان شرک نمی‌ورزند».

حسین بن عبدالرحمن گوید: نزد سعید بن جبیر بودم که گفت: چه کسی از شما پاره ستاره‌ای را که دیشب سقوط کرد دیده است؟ گفتم: من دیده‌ام. البته من در حال ادای نماز نبودم؛ بلکه حشره‌ای زهر آگین به من نیش زده بود. گفت: آن گاه چه کردی؟ گفتم: رقیه خواندم.^(۱) پرسید: چرا این کار را کردی؟ گفتم: به خاطر حدیثی که از شعبی شنیده بودم. سوال کرد: چه حدیثی؟ پاسخ دادم: او از بریده بن حصیب نقل می‌کرد که [رسول الله ﷺ فرمود]: «رقیه خواندن جایز نیست مگر در دو مورد: در چشم زخم و در گزیدن گزندگان».^(۲) سعید گفت: کار خوبی است که انسان چیزی را که شنیده، بدون کم و کاست بیان کند؛ ولی ما روایتی از ابن عباس رضی الله عنهما داریم که رسول الله ﷺ فرموده است: «عُرِضَتْ عَلَيَّ الْأَمْرُ، فَرَأَيْتَ النَّبِيَّ وَمَعَهُ الرَّهَيْطُ وَالنَّبِيُّ وَمَعَهُ الرَّجُلُ وَالرَّجُلَانِ، وَالنَّبِيُّ وَلَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ بِذِ رُفْعِ لِي سَوْلًا عَظِيمًا فَظَنَنْتُ لَهُمْ أُمَّتِي، فَقِيلَ لِي: هَذَا مُوسَى وَقَوْمَهُ وَلَكِنْ أَنْظِرْ إِلَى الْآفَاقِ، فَبِذَا سَوْلًا عَظِيمًا إِلَى الْآفَاقِ، فَبِذَا سَوْلًا عَظِيمًا فَبِذَا سَوْلًا عَظِيمًا، وَمَعَهُمْ سَبْجُونَ أَلْفًا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَلَا عَذَابٍ». ثُمَّ بَعْضُ فِدَايَ مَنْزَلِهِ، فَخَاضَ النَّاسُ فِي أَوْلَائِكَ الَّذِينَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَلَا عَذَابٍ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: فَلَعَلَّهُمُ الَّذِينَ صَحَبُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَقَالَ بَعْضُهُمْ: فَلَعَلَّهُمُ الَّذِينَ وُلِدُوا فِي الْإِسْلَامِ، فَلَمْ يُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا يَذَكَّرُوا أَشْيَاءَ فَخَرَجَ عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «مَا الَّذِي تَخَوْضُونَ فِيهِ؟» فَأَجَابَهُ فَقَالَ: «هُمْ الَّذِينَ لَا يَرْفَعُونَ، وَلَا يَسْتَرْفَعُونَ، وَلَا يَتَطَيَّرُونَ، وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ». فَقَامَ عَجَاظَةً بِنَ مَدْحِينَ

(۱) منظور از رقیه، خواندن دعای شرعی و دم کردن بر بدن است.

(۲) روایت احمد و ابن ماجه از بریده بن حصیب اسلمی به صورت مرفوع؛ و نیز روایت احمد و ابوداود ترمذی از عمران بن حصین به صورت مرفوع؛ هیشمی گوید: رجال احمد، ثقه هستند.

فَقَالَ: لَبَّعُ اللَّهُ أُنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ ، فَقَالَ: «أَنْتَ مِنْهُمْ». ثُمَّ قَامَ رَجُلٌ آخَرَ فَقَالَ:
لَبَّعُ اللَّهُ أُنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ فَقَالَ: «سَبَقَكَ بِهَا عَجَاشَةُ»^(۱). [متفق علیه]

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «امت‌ها به من نشان داده شدند؛ پیامبری دیدم که کم‌تر از ده نفر با او بودند و پیامبری مشاهده کردم که یک یا دو نفر همراهش بودند و پیامبری دیدم که هیچ‌کس با او نبود تا این‌که گروه بزرگی به من عرضه گردید. گمان کردم که امت من هستند. به من گفته شد: این‌ها، موسی و قومش هستند؛ به افق نگاه کن. نگاه کردم و جمعیت انبوهی دیدم. به من گفته شد: افق دیگر را بنگر. آن سوی افق نیز جمعیت انبوهی مشاهده کردم؛ به من گفتند: این، امت توست که هفتاد هزار نفر از آنها بدون حساب و عذاب، وارد بهشت می‌شوند». سپس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برخاست و به خانه‌اش رفت. آن‌گاه مردم درباره‌ی کسانی که بدون حساب و عذاب وارد بهشت می‌شوند، به بحث و گفتگو پرداختند. برخی می‌گفتند: شاید آنها، اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باشند. و برخی دیگر می‌گفتند: شاید آنها، کسانی باشند که در دوران اسلام متولد شده‌اند و هیچ‌گاه به الله شرک نورزیده‌اند. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از خانه‌اش بیرون آمد و پرسید: «درباره‌ی چه موضوعی، بگو مگو دارید؟» لذا موضوع بگو مگوی خود را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان گذاشتند. فرمود: «آنها، کسانی هستند که "دم و افسون" نمی‌خوانند و درخواست تعویذ (دم و افسون) نمی‌نمایند، فال نمی‌گیرند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند». عکاشه بن محصن رضی الله عنه برخاست و گفت: از الله بخواهید که من، جزو آنها باشم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «تو، جزو آنها

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۷۰۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۲۰. گفتنی است که این، لفظ مسلم رضی الله عنه می‌باشد؛ چون در روایتی که بخاری رضی الله عنه نقل کرده، «لایرقون» نیامده و به جای آن، «لایکتون» آمده است؛ یعنی: «از کسی نمی‌خواهند که آنها را داغ کند». لفظ مسلم، از لحاظ سند و متن، شاذ است.

هستی». مردی دیگر برخاست و گفت: «از خدا بخواهید که من نیز جزو آنها باشم». فرمود: «عکاشه در این زمینه بر تو پیشی گرفت».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- شناخت مراتب یا تفاوت درجات مردم در زمینه‌ی توحید.
- ۲- مفهوم راستین توحید یا چگونگی تحقق بخشیدن به اصل توحید.
- ۳- الله متعال، ابراهیم علیه السلام را از آن جهت که مشرک نبود، ستود و فرمود: ﴿وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [النحل: ۱۲۰]. یعنی: «از مشرکان نبود».
- ۴- الله متعال در وصف مومنان و دوستان خویش فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ﴾ [المؤمنون: ۵۹]. «و آنان که به پروردگارشان شرک نمی‌ورزند».
- ۵- ترک دم و افسون؛ و نیز داغ نکردن، از نشانه‌های توحید حقیقی یا از راه‌های تحقق بخشیدن به توحید است.
- ۶- توکل است که جامع این ویژگی‌هاست.
- ۷- درک ژرف و دقیق اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که دانستند بدون عمل نمی‌توان به این مقام رسید.
- ۸- اصحاب رضی الله عنهم اشتیاق فراوانی به کارهای نیک و رسیدن به خوبی‌ها داشتند.
- ۹- فضیلت این امت بر دیگران، هم از نظر تعداد و کمیت و هم از نظر کیفیت و وضعیت ایمانی.
- ۱۰- فضیلت پیروان موسی علیه السلام.
- ۱۱- سایر امت‌ها به رسول الله صلی الله علیه و آله نشان داده شدند.
- ۱۲- هر امتی جداگانه و با پیامبرش حشر می‌شود.

- ۱۳- اندک بودن کسانی که دعوت پیامبران علیهم السلام را پذیرفته‌اند.
- ۱۴- پیامبرانی که کسی دعوتشان را نپذیرفته است، تنها حشر می‌شوند.
- ۱۵- ره‌آورد این آگاهی، این است که از کثرت و فراوانی، نباید مغرور شد و از قلت و اندک بودن نیز نباید ناامید گردید.
- ۱۶- جواز رقیه خواندن یا دعای شرعی برای چشم زخم و گزیدگی.
- ۱۷- فهم و درک دقیق و ژرف گذشتگان نیک؛ آنجا که سعید فرمود: «کار خوبی است که انسان چیزی را که شنیده، بدون کم و کاست بیان کند»؛ یعنی دریافت که این دو حدیث (= حدیث بریده بن حصیب و حدیث ابن عباس) تعارضی با هم ندارند.
- ۱۸- گذشتگان نیک امت، هرگز کسی را بی‌مورد یا به چیزی که نداشت، مدح و تعریف نمی‌کردند.
- ۱۹- اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به عکاشه رضی الله عنه فرمود: «تو، جزو آنها هستی»، یکی از نشانه‌های نبوت ایشان است.^(۱)
- ۲۰- مقام و منزلت عکاشه بن محسن رضی الله عنه.
- ۲۱- جواز استفاده از کنایه یا سخنان کنایه‌آمیز.^(۲)
- ۲۲- اخلاق سترگ و نیکوی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.



(۱) چنانکه عکاشه رضی الله عنه در یکی از جنگ‌های مبارزه با مرتدان به شهادت رسید.

(۲) یعنی به جای اینکه آشکارا به آن مرد بگوید که تو شایسته‌ی چنین مقامی نیستی، فرمود: «عکاشه در این زمینه بر تو پیشی گرفت». لذا منظور از سخنان کنایه‌آمیز در اینجا این است که می‌توان به جای ردّ صریح یک درخواست یا یک موضوع، به شرطی که حق کسی ضایع نشود- از واژه‌هایی استفاده کرد که اسباب ناراحتی طرف مقابل را فراهم نسازد.

باب (۴): ترس از شرک

الله ﷻ می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: ۴۸]. «همانا الله این را که به او شرک ورزند، نمی آمرزد و جز شرک را برای هر که بخواهد می بخشد».

همچنین دعای ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام در کلام الله چنین نقل شده است که: ﴿وَأَجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ﴾ [ابراهیم: ۳۵]. «و من و فرزندانم را از پرستش بت‌ها دور بدار».

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است: «إِنَّ أَحْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ الشُّرُكَ إِلَى الصَّغَرِ»؛ یعنی: «بیش‌ترین چیزی که از بابت آن برای شما می ترسم، شرک اصغر است». پرسیدند: ای رسول خدا! شرک اصغر چیست؟ فرمود: «ریا». [روایت احمد، طبرانی و بیهقی]^(۱)

ابن مسعود رضي الله عنه می گوید: رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «مَنْ مَاتَ وَهُوَ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ نِدَاءَ دَخَلَ النَّارَ». [روایت بخاری]^(۲) یعنی: «هرکس در حالی بمیرد که غیر الله را به فریاد خوانده- و به الله شرک ورزیده باشد- وارد دوزخ می شود». جابر رضي الله عنه می گوید: رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «مَنْ لَقِيَ اللَّهَ لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَمَنْ لَقِيَهُ يُشْرِكُ بِهِ دَخَلَ النَّارَ». [روایت مسلم]^(۳) یعنی: «هرکس الله را در حالی ملاقات کند که کسی یا چیزی را شریکش نساخته باشد، وارد

(۱) صحیح است؛ السلسلة الصحيحة، ش: ۹۵۱.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۴۴۹۷.

(۳) صحیح مسلم، ش: ۹۳.

بهشت می‌شود و هر که در حالی بمیرد که کسی یا چیزی را با او شریک گرفته است، وارد دوزخ می‌گردد».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- ترس و هراس از شرک.
- ۲- ریا و خودنمایی، نوعی شرک است.
- ۳- ریا، از نوع شرک اصغر است.
- ۴- ریا، بزرگ‌ترین خطری است که انسان‌های شایسته و نیکوکار را تهدید می‌کند.
- ۵- نزدیک بودن بهشت و دوزخ [به انسان]^(۱).
- ۶- در یک حدیث، بهشت و دوزخ، با هم و یک‌جا ذکر شده‌اند.
- ۷- کسی که الله ﷻ را در حالی ملاقات کند که شرک نورزیده است، وارد بهشت می‌شود و آن‌که شرک ورزیده باشد، وارد دوزخ می‌گردد؛ اگرچه عبادت‌گزارترین انسان روی زمین باشد.
- ۸- مسأله‌ی بزرگ اینکه ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام از الله عَلَيْهِ السَّلَام خواست که او و فرزندان او را از پرستش بت‌ها دور نگه دارد.
- ۹- عبرت گرفتن ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام از حال اکثر مردم که به شرک مبتلا بودند؛ چنانکه عرض کرد: ﴿رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضَلَّلْنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ﴾ [ابراهیم: ۳۶]. «ای پروردگرم! بت‌ها سبب گمراهی بسیاری از مردم شده‌اند».
- ۱۰- در این باب، مفهوم لا إله إلا الله بیان شده است؛ بخاری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ نیز

(۱) یعنی میان انسان و بهشت یا دوزخ، فاصله‌ای جز مرگ وجود ندارد. رسول‌الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است: «الْجَنَّةُ أَقْرَبُ إِلَى أَحَدِكُمْ مِنْ شِرَاكِ نَعْلِهِ وَالتَّارُ مِثْلُ ذَلِكَ»؛ یعنی: «بهشت و دوزخ، به هر یک از شما از بند کفش او نزدیک‌ترند». [روایت بخاری، ش: ۶۴۸۸ به نقل از ابن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ]

درباره‌ی حدیث مذکور، همین را گفته است.
 ۱۱- منزلت و مقام کسی که از شرک، سالم و به‌دور باشد.

باب (۵): دعوت به شهادت لا اله الا الله

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۷۸﴾ [یوسف: ۱۰۸]. «بگو: این راه من است که همراه پیروانم، با بصیرت و آگاهی به‌سوی الله فرا می‌خوانم؛ و الله، پاک و منزّه است. و من جزو مشرکان نیستم».

عن ابن عباس رضی الله عنهما؛ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا بَعَثَ مَعْلِماً إِلَى الْيَمَنِ قَالَ لَهُ: «إِنَّكَ تَأْتِي قَوْمًا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، فَلْيَكُنْ أَوَّلَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ: شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ (بِغِي رَوَايَةٍ إِلَى أَنْ يُوجِدُوا اللَّهَ) فَإِنَّهُمْ أَطَاعُوا عَهْدَكَ لِذَلِكَ، فَأَعْلَمَهُمْ أَنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ حَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ فَإِنَّهُمْ أَطَاعُوا عَهْدَكَ لِذَلِكَ فَأَعْلَمَهُمْ أَنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ صِدْقَةَ تَوْحِيدٍ مِنْ أَعْيَانِهِمْ فَتَرَدُّ عَلَى فُقَرَائِهِمْ فَإِنَّهُمْ أَطَاعُوا عَهْدَكَ لِذَلِكَ، فَأَيُّهَا وَكَرَائِمَ أَمْوَالِهِمْ وَاتَّقِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ؛ فَإِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ اللَّهِ جِجَابٌ» [بخاری و مسلم] ^(۱)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: رسول‌الله ﷺ هنگامی که معاذ رضی الله عنه را (برای دعوت، به یمن) فرستاد، به او فرمود: «تو نزد کسانی می‌روی که اهل کتابند؛ آنان را به گفتن لا اله الا الله - و در روایتی دیگر: به اقرار به وحدانیت الله - دعوت کن و چون لا اله الا الله را گفتند، به آنها خبر بده که الله در شبانه‌روز، پنج نماز بر آنان فرض کرده است؛ اگر پذیرفتند، به آنها اعلام کن

(۱) صحیح بخاری، در چندین مورد، از جمله: (۱۳۹۵، ۱۴۵۸)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۹؛ به نقل از معاذ رضی الله عنه.

که الله زکات را در اموالشان بر آنان فرض نموده که از ثروتمندان ایشان گرفته شده، به فقیرانشان داده می‌شود. اگر این فرمان را پذیرفتند، از گرفتن اموال قیمتی آن‌ها (به عنوان زکات) پرهیز و از دعای مظلوم بترس؛ زیرا هیچ حاجبی، میان الله و دعای مظلوم وجود ندارد.

وعن سهل بن سعد رضی الله عنه أنَّ رسول الله ﷺ قال: يَوْمَ خَيْبَرَ: «لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ نَجًّا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيَّ يَدَيْهِ»، فَبَاتَ النَّاسُ يَدْعُونَ لَيْلَتَهُمْ لَيْلَتَهُمْ يُعْطَاهَا، فَلَمَّا أَصْبَحُوا نَدَّوْا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كُلَّهُمْ يَرْجُوا أَنْ يُعْطَاهَا فَقَالَ: «أَيْنَ عَلِيَّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ؟» فَقِيلَ هُوَ يَسْتَكْبِي عَيْنَيْهِ، فَأُرْسِلُوا إِلَيْهِ فَأَتَى بِهِ، فَبَصَقَ فِي عَيْنَيْهِ دَعَا لَهُ، فَبَرَأَ كَأَنَّ لَمْ يَكُنْ بِهِ وَجَعٌ فَأَعْطَاهُ الرَّايَةَ فَقَالَ: «انْهَذَا عَلِيٌّ رَسَلَكُمْ حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ ثُمَّ دُعُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ وَأَخْبِرُهُمْ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ. مَنْ حَقَّ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِ، فَوَاللَّهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ لَكَ مِنْ جَمْرِ النَّخَمِ». [بخاری و مسلم] ^(۱)

ترجمه: سهل بن سعد ساعدی رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ روز "خیر" فرمود: «فردا این پرچم را به دست مردی خواهم داد که الله، فتح و پیروزی را به دست او رقم خواهد زد؛ او، الله و پیامبرش را دوست دارد و الله و پیامبرش نیز او را دوست دارند». مردم، شب را در حالی سپری کردند که به یکدیگر می‌گفتند: کدام یک از آنها پرچم را دریافت خواهد کرد. صبح که شد، مردم نزد رسول الله ﷺ رفتند و هر یک از آنها آرزو داشت که پرچم به او واگذار شود. پیامبر ﷺ فرمود: «علی بن ابی طالب کجاست؟» گفتند: ای رسول خدا! چشمش درد می‌کند. فرمود: «دنبالش بفرستید». علی رضی الله عنه را آوردند. رسول الله ﷺ از آب دهان خویش به چشمان علی مالید و علی رضی الله عنه بلافاصله

(۱) صحیح بخاری در چند مورد، از جمله: (۲۹۴۲، ۴۲۱۰) و صحیح مسلم، ش: ۲۴۰۶.

بهبود یافت؛ گویا هیچ دردی نداشته است. آن گاه پیامبر ﷺ پرچم را به او داد. علی رضی الله عنه پرسید: آیا با آنان بجنگم تا آنکه مانند ما مسلمان شوند؟ فرمود: «بدون عجله، به سوی آنها برو تا به منطقه‌ی آنان برسی؛ آن گاه آنان را به سوی اسلام فراخوان و آنان را از حقوق الله متعال که در دین بر آنها واجب می‌شود، آگاه کن. به الله سوگند که اگر الله، یک نفر را به وسیله‌ی تو هدایت نماید، برای تو از شتران سرخ مو بهتر است».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- دعوت به سوی الله، راه کسانی است که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پیروی می‌کنند.
- ۲- تأکید به اینکه در دعوت به سوی الله باید اخلاص داشت؛ زیرا چه بسا دعوتگر به نام دعوت به سوی الله، در واقع به سوی خویشتن فرا می‌خواند.^(۱)
- ۳- بصیرت و آگاهی [یا برخورداری از علم و دانش کافی] از ضرورت‌ها و امور مهم دعوت است.^(۲)
- ۴- یکی از ره‌یافت‌ها و دلایل خوبیِ توحید، تنزیه الله متعال، یعنی پاک دانستن او از هر گونه عیب و نقصی می‌باشد.
- ۵- زشتی شرک، این است که نتیجه‌اش نسبت دادن عیب و نقص به الله متعال می‌باشد.^(۳)
- ۶- و از مهم‌ترین ره‌یافت‌ها و خوبی‌های توحید، دور کردن مسلمانان از

(۱) یعنی هدفش از دعوت، خودنمایی است یا می‌خواهد هوادارانی پیدا کند.

(۲) آن‌که دانش کافی ندارد- هر چند عبادت‌گزار و نیک‌رفتار باشد- فرد شایسته‌ای برای دعوت نیست.

(۳) در صورتی که الله متعال دارای کمال مطلق است و از هر عیب و نقصی، پاک و مبرا است.

- مشرکان می‌باشد تا جزو مشرکان قرار نگیرد؛ هر چند که شرک نورزد.^(۱)
- ۷- توحید، نخستین فریضه‌ی الهی است.
- ۸- قبل از هر چیز- حتی پیش از فراخواندن به سوی نماز- باید به توحید دعوت داد.^(۲)
- ۹- مفهوم لا إله إلا الله، اقرار به وحدانیت الله یا محقق ساختن توحید است.
- ۱۰- چه بسا اهل کتاب مفهوم لا إله إلا الله را نمی‌دانند؛ و آنان که می‌دانند، بدان عمل نمی‌کنند.^(۳)
- ۱۱- یادآوری این نکته که تعلیم یا آموزش دادن، باید مرحله‌ای یا به صورت تدریجی باشد.^(۴)
- ۱۲- اولویت‌بندی در کارها، بدین صورت که ابتدا به کارهای مهم‌تر و سپس به کارهایی بپردازیم که اولویت کم‌تری دارند.
- ۱۳- چگونگی مصرف زکات.^(۵)

(۱) این، بیانگر اهمیت تبری جستن از مشرکان می‌باشد؛ همین بس که این امر، یکی از ریه‌یافت‌ها و بلکه از ضرورت‌های تحقق توحید است.

(۲) یعنی در جریان دعوت، فراخواندن به سوی توحید، بر دعوت دادن به سوی سایر فرایض، اولویت دارد.

(۳) زیرا اگر لا إله إلا الله را می‌دانستند و بدان عمل می‌کردند، نیازی به فرا خواندن آنان به گفتن این کلمه نبود. ضمن اینکه مؤلف رحمته بدین نکته اشاره دارد که چه بسا یک عالم نیز فهم دقیقی از مفهوم این کلمه نداشته باشد؛ همانند اهل کتاب که در حدّ خود، اهل علم بودند.

(۴) چنانکه رسول الله صلی الله علیه و آله به معاذ رضی الله عنه یادآوری فرمود که ابتدا لا إله إلا الله را به اهل کتاب آموزش دهد؛ سپس نماز و آن‌گاه زکات و دیگر احکام شرعی را.

(۵) اشاره‌ای است به یکی از موارد هشت‌گانه‌ی مصرف زکات- که در آیه‌ی ۶۰ سوره‌ی توبه آمده است-؛ بدین‌سان که زکات، از ثروتمندان هر منطقه گرفته شده، به فقیران همان منطقه داده می‌شود و نباید به سرزمین دیگری منتقل گردد؛ مگر آنکه در آن سرزمین، فقری وجود نداشته باشد یا در شرایط خاص که به صلاح دید حاکم شرع بستگی دارد.

- ۱۴- استاد باید شبهه‌ی شاگردش را برطرف کند.^(۱)
- ۱۵- نهی از گرفتن اموال قیمتی مردم به عنوان زکات.
- ۱۶- پروا کردن از دعای مظلوم.
- ۱۷- هیچ حجابی، میان الله و دعای مظلوم وجود ندارد.
- ۱۸- از دلایل اهمیت توحید می‌توان به سختی‌ها، و نیز گرسنگی‌ها و بیماری‌هایی اشاره کرد که بر سردار پیامبران و همین‌طور بر اولیای برجسته‌ی الهی عارض شد.^(۲)
- ۱۹- اینکه رسول الله ﷺ فرمود: «فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که ...»، یکی از نشانه‌های نبوت ایشان است.^(۳)
- ۲۰- شفا یافتن چشمان علی رضی الله عنه با آب دهان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیز یکی دیگر از نشانه‌های نبوت ایشان است.
- ۲۱- فضیلت و منزلت علی رضی الله عنه.
- ۲۲- فضیلت اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، که شب را در شادی مژده‌ی فتح و در حالی سپری کردند و هر یک از آنها آرزو داشت که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پرچم را به دست او بدهند.
- ۲۳- ایمان به تقدیر الهی؛ زیرا آنان که به امید دریافت پرچم، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شدند، پرچم را دریافت نکردند؛ اما آن که - به سبب بیماری، حضور نیافت و - سعی نکرد، پرچم را دریافت نمود.

(۱) یعنی هرگونه دانش یا اطلاعاتی که می‌تواند، در اختیار شاگردش بگذارد.

(۲) گویا اشاره‌ی مؤلف رحمته الله علیه به سختی‌ها و گرسنگی‌هایی است که در غزوه‌ی خیبر - و نیز در سایر مراحل دعوت - بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وارد آمد.

(۳) زیرا در این حدیث آمده است: «فردا این پرچم را به دست مردی خواهم داد که الله، فتح و پیروزی را به دست او رقم خواهد زد»؛ و همین‌طور هم شد و الله متعال، پیروزی را به دست علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه رقم زد.

- ۲۴- آموزش و یادآوری آداب مربوط به پیکار؛ آنجا که - به علی رضی الله عنه - فرمود: «بدون عجله، به سوی آنها برو».
- ۲۵- دعوت دادن، پیش از آغاز نبرد است؛ یعنی پیش از آغاز نبرد، باید دشمن را به اسلام فراخواند.
- ۲۶- به رهنمود شریعت، کسانی - همچون اهل خیبر - که پیش تر دعوت اسلام به آنان رسیده و حتی با آنان پیکار شده است، باز هم دعوت داده شوند.
- ۲۷- دعوت باید با حکمت و دانش باشد؛ چنانکه فرمود: به آنان خبر بده که چه چیزهایی بر آنها واجب است.^(۱)
- ۲۸- شناخت حقوق الله در اسلام.
- ۲۹- پاداش کسی که به دست او، فردی هدایت یابد.
- ۳۰- جواز سوگند یاد کردن بر فتوایی که صادر می کند.^(۲)

باب (۶): تفسیر توحید و مفهوم لا اله الا الله

الله تعالی می فرماید: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا ﴿۵۷﴾

[الإسراء: ۵۷]. «کسانی که (مشرکان) آنها را می خوانند، خود جویای وسیله ای برای تقرب و نزدیکی به پروردگارشان هستند - تا کدامینشان نزدیکتر باشد - و

(۱) آری؛ حکمت در این است که ابتدا اسلام، معرفی گردد و سپس احکام اسلامی.

(۲) زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله، خود سوگند یاد کرد که: «به الله سوگند که اگر الله، یک نفر را به وسیله ای تو هدایت نماید، برای تو از شتران سرخ مو بهتر است».

به رحمتش امیدوارند و از عذابش می‌ترسند. به‌راستی که عذاب پروردگارت درخورِ پرهیز است».

و می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ ﴿۱۵۶﴾ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي﴾ [الزخرف: ۲۶-۲۷]. «و زمانی (را یادآوری کن) که ابراهیم به پدر و قومش گفت: همانا من از آنچه می‌پرستید، بیزارم؛ جز ذاتی که مرا آفریده است». همچنین می‌فرماید: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۱]. «آنان، دانشمندان و راهبان‌شان را به جای الله، به‌خدایی گرفتند».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشُدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ [البقرة: ۱۷۶]. «برخی از مردم معبودانی غیر از الله برمی‌گزینند که آنها را همانند الله دوست می‌دارند؛ اما مؤمنان، الله را بیشتر دوست دارند».

رسول الله ﷺ فرموده است: «مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَكَفَرَ بِمَا يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ مَالَهُ وَدَمَهُ وَجَسَابَهُ عَلَى اللَّهِ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: «هر کس لا اله الا الله بگوید و به آنچه غیر از او پرستش می‌شود، کفر ورزد، جان و مالش مورد احترام و محفوظ می‌باشد و رسیدگی به اعمالش با الله متعال است».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- در این باب، مهم‌ترین و بزرگ‌ترین مسایل، یعنی شرح توحید و مفهوم لا اله الا الله با آیاتی واضح، به‌روشنی بیان شده است.
- ۲- آیه‌ی [۵۷] سوره‌ی اسراء، عبادت بندگان شایسته‌ی الهی از سوی

مشرکان را مردود اعلام کرده و بیان داشته که این عمل، شرک اکبر است.

۳- آیهی [۳۱] سورهی توبه بیان می‌دارد که اهل کتاب، رهبران دینی و راهبان خود را به جای الله به خدایی گرفتند؛ در صورتی که دستور داشتند که فقط الله را پرستش نمایند. گفتنی است: آنها پیشوایان و راهبان خود را سجده نمی‌کردند و آنها را نمی‌خواندند، بلکه در معصیت از آنان پیروی می‌کردند.^(۱)

۴- [در آیات ۲۶ و ۲۷ سورهی زخرف] به سخن ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام اشاره شده که به کافران فرمود: همانا من از آنچه می‌پرستید، بیزارم؛ جز ذاتی که مرا آفریده است» و بدین سان، یگانه‌معبود برحق را از معبودان باطل، جدا و مستثنا کرد؛ یعنی بیان داشت که فقط آفریدگار خود را می‌پرستد. [به عبارت دیگر: از معبودان باطل، بیزاری جست و نسبت به معبود راستین، اظهار موالات نمود.]^(۲) اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ با این برائت و موالات، مفهوم «لا إله إلا الله» را بیان فرموده است؛ همان‌طور که بلافاصله [در آیهی ۲۸ سورهی زخرف] می‌فرماید: ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ [الزخرف: ۲۸]. یعنی: «ابراهیم کلمه‌ی توحید را حقیقتی ماندگار در نسل‌های پس از خویش قرار داد؛ امید است (که مشرکان به سوی توحید) بازگردند».

(۱) در اینجا به شرک در اطاعت، اشاره شده است؛ و اطاعت از غیرالله، در صورتی شرک است که در جهت مخالفت با الله و رسولش باشد، زیرا اطاعت از مخلوق در جهت نافرمانی از خالق، روا نیست.

(۲) توحید، شامل نفی و اثبات است: برائت از غیر الله و معبودان باطل؛ و اخلاص در عبادت برای الله عَزَّ وَجَلَّ که نتیجه‌ی وابستگی و دل‌بستگی به اوست.

۵- آیهی [۱۶۷] سورهی بقره دربارهی کفار می‌گوید: ﴿وَمَا هُمْ بِخَازِنِينَ مِنَ النَّارِ﴾ [البقرة: ۱۶۷]. یعنی: «و آنان، از دوزخ بیرون نخواهند آمد». پیش‌تر بیان شده است: «برخی از مردم معبودانی غیر از الله برمی‌گزینند که آنها را همانند الله دوست می‌دارند؛ لذا چنین برداشت می‌شود که آنها با اینکه الله را دوست دارند، مسلمان به‌شمار نمی‌آیند؛ پس وضعیت کسانی که معبودان باطل را بیش از الله دارند، روشن است؛ چه رسد به آنان که فقط معبودان باطل خود را دوست دارند و الله را دوست ندارند!

۶- «هر کس لا إله إلا الله بگوید و به آنچه غیر از او پرستش می‌شود، [یعنی به معبودان باطل] کفر ورزد، جان و مالش مورد احترام و محفوظ می‌باشد و رسیدگی به اعمالش با الله متعال است». این حدیث، یکی از بزرگ‌ترین مواردی است که مفهوم لا إله إلا الله را به‌روشنی بیان می‌کند و نشان می‌دهد که گفتنِ زبانیِ لا إله إلا الله به‌تنهایی برای محفوظ بودن جان و مال گوینده‌اش کافی نیست؛ حتی اگر در کنار تلفظِ زبانی، معنایش را هم بداند و بدان اقرار نماید و جز الله، کسی یا چیزی دیگر را عبادت نکند؛ بلکه جان و مال فرد زمانی محفوظ است که علاوه بر موارد مذکور، به معبودان باطل کفر ورزد و اگر در این مورد شک یا درنگ کرد، جان و مالش محفوظ نیست.^(۱) چه مسأله‌ی بزرگ و مهمی! و چه بیانِ واضح و روشنی! و چه حجت قاطع و تمام‌کننده‌ای!

(۱) این، ردی بر کسانی است که ایمان را در گفتنِ زبانیِ کلمه‌ی توحید، منحصر می‌دانند؛ با این توضیح که بنا بر دلایل شرعی، از جمله: آیهی ۹۴ سورهی نساء، جان و مالِ فرد، تا زمانی که اظهار اسلام می‌کند، محفوظ است تا اینکه چیزی بر خلاف آن، ثابت شود یا عملی انجام دهد که او را سزاوار چنین مجازاتی بگرداند.

باب (۷): استفاده از دست‌بند و مُهره [یا هرگونه آویز] و امثال آن برای [حصول شفا و] رفع بلا یا دفع آن، از امور شرک‌آمیز است

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿۳۸﴾﴾ [الزمر: ۳۸]. «و اگر از آنان بپرسی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است، به‌طور قطع خواهند گفت: "الله". بگو آیا درباره‌ی معبودانی که جز الله می‌پرستید، هیچ اندیشیده‌اید که اگر الله زبانی برای من بخواهد، آیا آنها می‌توانند زیان و آسیب او را از من دور کنند یا اگر رحمت و بخشایشی برای من بخواهد، آیا آنها می‌توانند رحمتش را از من باز دارند؟ بگو: الله، برایم کافی است و توکل‌کنندگان تنها بر او توکل می‌کنند».

عن عمران بن حصین رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأَى رَجُلًا فِي يَدَيْهِ حَلَقَةٌ مِنْ صُفْرٍ فَقَالَ: «مَا هَذِهِ؟» قَالَ: مِنْ الْوَاهِنَةِ، فَقَالَ: «انزِعْهَا فَإِنَّهَا لَا تَزِيدُكَ إِلَّا وَهْنًا فَإِنَّكَ لَوْ مِتَّ وَهِيَ عَلَيْكَ مَا أَفْلَحْتَ أَبَدًا». [روایت احمد با سندی که اشکالی در آن نیست].^(۱)

ترجمه: عمران بن حصین رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انگشتری در دست مردی دید. پرسید: «این - برای - چیست؟» آن مرد پاسخ داد: این حلقه را به‌قصد جلوگیری از ضعف جسمی، به دست کرده‌ام. رسول‌الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

(۱) مسند امام احمد (۴/۴۴۵)؛ سنن ابن ماجه، ش: ۳۵۳۱؛ ابن‌حبان در الموارد، ش: ۱۴۱۱؛ و حاکم در المستدرک (۴/۲۱۶)، این حدیث را صحیح دانسته‌اند و ذهبی نیز تأییدش کرده است.

«آن را در آور؛ زیرا فقط بر ضعف تو می‌افزاید؛ اگر در حالی بمیری که این را پوشیده‌ای، هرگز رستگار نخواهی شد».

امام احمد رحمته روایت دیگری آورده است که عقبه بن عامر رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مَنْ تَعَلَّقَ تَمِيمَةً فَلَا أَمَّ لِلَّهِ لَهُ وَمَنْ تَعَلَّقَ وَدَعَةً فَلَا يَسَعُ اللَّهُ لَهُ»^(۱).

ترجمه: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «کسی که "تمیمه"^(۲) به گردن بیاویزد، الله متعال خواسته‌اش را نافرجام گرداند و آن که "ودعه"^(۳) به خود بیاویزد، الله متعال آرامش را از او بگیرد».

و در روایت دیگری آمده است: «مَنْ تَعَلَّقَ تَمِيمَةً فَتَقَدَّ أَشْرَكَ»^(۴).

ترجمه: «هر که مُهره‌ای - برای شفا یا جلوگیری از زخم چشم - بیاویزد، شرک ورزیده است».

ابن ابی حاتم رحمته روایت کرده است که حذیفه - بن یمان رضی الله عنه مردی را دید که برای دفع تب و بیماری، "نخی"^(۵) در دستش بسته بود؛ حذیفه رضی الله عنه آن را پاره

(۱) مسند احمد (۱۵۴/۴)؛ روایت ابویعلی؛ حاکم این حدیث را روایت نموده و آن را صحیح دانسته و ذهبی نیز تأییدش کرده است.

(۲) منذری گوید: تمیمه، مهره‌ها یا گردن‌بندهایی بود که به خود می‌آویختند و اعتقاد داشتند که دفع بلا می‌کند!

(۳) وَدَعَه، مهره‌های سفید و صدف‌مانندی که برای جلوگیری از چشم زخم به خود می‌آویختند. تمیمه و ودعه، شامل تمام مهره‌ها و چیزهایی از قبیل: دست‌بندها، بازو‌بندها - مانند تیربند -، استخوان، نوشته‌ها و دیگر آویزهایی می‌شود که برای حصول شفا یا دفع بلا یا با چنین اعتقاداتی به خود یا فرزندان‌شان می‌بندند و جزو اعمال شرک‌آمیز است.

(۴) ر.ک: صحیح الجامع الصغیر و زیاده، از آلبانی رحمته، ش: ۶۳۹۴ با لفظ: «مَنْ عَلَّقَ...».

(۵) مانند بازو‌بندها و تعویذهایی که امروزه برخی از مردم خرافاتی، برای حصول شفا یا دفع بلا و زخم چشم به دست یا بازوی خود می‌بندند.

کرد و این آیه را تلاوت نمود: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ [یوسف: ۱۰۶]. «و بیشترشان به الله ایمان نمی آورند و فقط مشرکند».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- شدت حرام بودن استفاده از دست‌بند، نخ [و حلقه، مُهره و هرگونه آویز و امثال آن به قصد حصول شفا].
- ۲- اگر آن صحابی بر آن حالت می‌مُرد، رستگار نمی‌شد. و این، بیانگر این دیدگاه صحابه رضی الله عنهم می‌باشد که شرک اصغر را از گناهان کبیره، بزرگ‌تر می‌دانستند.
- ۳- آن صحابی، معذور به جهل به‌شمار نیامد.^(۱)

(۱) در نگاه کلی، جهل، عذر به‌شمار نمی‌آید؛ و گرنه به گفته‌ی امام شافعی رحمته الله علیه در این صورت، جهل از علم بهتر بود. البته موضوع عذر به جهل، به شرح و تفصیل بیشتری نیاز دارد؛ از این نگاه، جهل بر دو نوع است: * نوعی که عذر به‌شمار می‌آید و * نوعی که عذر نیست. اگر جهل، برآمده از کوتاهی و سهل‌انگاری باشد، جهل موجهی نخواهد بود؛ اما اگر نتیجه‌ی کوتاهی و سهل‌انگاری در کسب علم نباشد، بلکه به‌گونه‌ای باشد که به ذهن شخص خطور هم نکند که مثلاً آن مسأله حرام است، در این صورت، عذرش موجه و پذیرفتنی است. ابن‌القیم رحمته الله علیه گوید: «هر گمراهی که منشأ و خاستگاه ضلالتش، روی‌گردانی از وحی و علمی باشد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورده است، هر چند خود را هدایت‌یافته بیندارد، هیچ عذری ندارد. زیرا کوتاهی، از خود اوست که از پیروی از دعوتگر هدایت، روی‌گردانی کرده است و به خاطر این کوتاهی و روی‌گردانی، هیچ عذری از او پذیرفته نیست. بر خلاف کسی که رسالت و پیام‌الاهی به او نمی‌رسد و خود نیز توانایی رسیدن یا دست‌یابی به آن را ندارد. روشن است که حکمش فرق می‌کند». جهل و ناآگاهی نسبت به دین الله، پایه و اساس تمام مصیبت‌ها و بدی‌هاست؛ منشأ همه‌ی گناهان بزرگ و کوچک، جهل و بی‌علمی است و این گناهان بندگان است که دنیا را به سوی بدی و تباهی می‌کشاند. لذا پایه و منشأ همه‌ی بدی‌ها، جهل است. تمام بدی‌ها و ویژگی‌های نکوهیده، نتیجه‌ی جهل است و همه‌ی ویژگی‌های نیک و ستوده، ثمره‌ی علم. همان‌گونه که گفته‌اند: «بهترین نعمت، عقل و بدترین مصیبت، جهل است».

جهل، رده‌های گوناگونی دارد و جاهلان، با هم متفاوتند و گاه این تفاوت‌ها، به‌اندازه‌ی فاصله‌ی میان زمین و آسمان است. البته این طور نیست که هر جاهلی، معذور باشد. جهل و ناآگاهی از اصول دین و اساسی‌ترین مسایل اعتقادی، عذر نیست؛ توحید و یگانه دانستن الله در عبادت و کنار نهادن همه‌ی معبودان باطل، هدف و کنه‌ی شهادتین، و فحوائی

- ۴- آن حلقه نه تنها هیچ سودی برای شخص نداشت، بلکه به زیانش بود؛ زیرا رسول الله ﷺ فرمود: «آن را در آور؛ زیرا فقط بر ضعف تو می افزاید».
- ۵- انکار شدید در برابر کسی که چنین کاری کند.
- ۶- تصریح به اینکه هر کس - برای رفع بلا یا دفع آن - چیزی به خود بیاویزد، الله ﷻ او را به همان چیز واگذار می کند.
- ۷- کسی که مهره و یا چیز دیگری برای حفاظت از چشم زخم ببندد، شرک ورزیده است.
- ۸- و نخی که برای رفع تب می بندند [و نیز دیگر تعویذها و آویزهایی که برای حصول شفا به خود می آویزند] از همین قبیل است.
- ۹- تلاوت آیهی: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^(۱۶) توسط حدیفه رضی الله عنہا، بیانگر این است که صحابه رضی الله عنہم از آیات مربوط به شرک اکبر، در رابطه با شرک اصغر استدلال می کردند.
- ۱۰- همچنین آویزان کردن مهره های سفید و صدفمانندی که برای جلوگیری از چشم زخم به خود می آویزند، جزو اعمال شرک آمیز است.
- ۱۱- اگر کسی را دیدیم که [تعویذ یا] مهره و امثال آن را به خود آویخته است، سنت است که به او بگوییم: الله متعال، خواستهات را بر آورده سازد و آرامش را از تو بگیرد.

دین اسلام می باشد؛ از این رو شریعت به مسایلی عقیدتی و دانستن اصول دین، تأکید فراوانی کرده است. اصل بر این است که جهل در رابطه با اصول دین و احکام ثابت و نمایان آن، اعتبار ندارد و عذر، محسوب نمی شود؛ لذا جهل مشرکانی که کنار قبور، و بر سر مزارها قربانی می کنند و مرده ها را به فریاد می خوانند و از آن ها مدد می جویند یا از مردگان، درخواست آمرزش و شفاعت می کنند، عذر نیست و بنا بر آموزه های دین اسلام، شرک اکبر به شمار می آید. [برای تفصیل بیشتر ر.ک: مباحثی پیرامون نواقض اسلام، نوشته ی عبدالعزیز بن مرزوق الطریفی، ترجمه ی محمد ابراهیم کیانی، که در سایت عقیده موجود است.]

باب (۸): آنچه درباره‌ی خواندن و دم کردن و نیز درباره‌ی آویزها و تعویذهای مربوط به زخم چشم، وارد شده است

در "صحیح"^(۱) آمده است که ابوبشیر انصاری رضی الله عنه گوید: «در یکی از سفرها با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودم که آن بزرگوار شخصی را فرستاد تا اعلام کند که هیچ قلاده‌ای در گردن شتری باقی نماند، مگر اینکه قطع شود.»^(۲)

و عن ابن مسعود رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول: «إِنَّ الرُّقْيَةَ وَالْتَّمَائِمَ وَالنُّوْلَةَ شِرْكٌ». [روایت احمد و ابوداود]^(۳)

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: «خواندن و دم کردن [جز در مورد زخم چشم و گزیدگی یا در مواردی که مشروع شده است] و نیز آویختن تمیمه^(۴) و تعویذ محبت‌آمیز^(۱) شرک است.»

(۱) یعنی: این حدیث در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است. صحیح بخاری، ش: ۳۰۰۵؛ و مسلم، ش: ۲۱۱۵؛ و ابوداود، ش: ۲۵۵۲.

(۲) از آن جهت، شتر و قلاده‌های نحی آویخته بر گردن شتر را ذکر نمود که در آن زمان، مرسوم بود که برای دفع بلا از مرکب خویش از چنین قلاده‌هایی استفاده می‌کردند! لذا این حکم، شامل مهره‌های تسیح و تعویذهایی که امروزه بر ماشین‌ها (=خودروها) می‌آویزند نیز می‌شود.

(۳) احمد (۳۸۱/۱)؛ ابوداود، ش: ۳۸۸۳؛ و ابن ماجه، ش: ۳۵۳۰.

(۴) همان‌طور که پیشتر بیان شد، منذری گوید: تمیمه، مهره‌ها یا گردن‌بندهایی بود که به خود می‌آویختند و اعتقاد داشتند که دفع بلا می‌کند! لذا تمیمه، شامل تمام تعویذهای نامشروعی است که به خود می‌بندند؛ فرقی نمی‌کند که از جنس مهره باشد یا دست‌نوشته و آنچه که امروزه آن را "تعویذ" یا "دعا" می‌نامند؛ ناگفته نماند که اگر تعویذ، از آیات قرآن باشد، در میان علما درباره‌ی جواز یا عدم جواز آن، اختلاف نظر وجود دارد. اما قول راجح، بر عدم جواز است. به رغم این اختلاف نظر، آیا بهتر نیست که بنگریم: حکمت نزول قرآن چه بوده است؟

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُكَيْمٍ مَرْفُوعًا: «مَنْ تَعَلَّقَ شَيْئًا وَكَلَّ إِلَيْهِ» [روایت احمد و ترمذی]^(۲)

ترجمه: عبدالله بن عکیم گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که چیزی - به عنوان تعویذ یا برای دفع بلا- بیاویزد، به همان چیز واگذار می شود».

«تمائم» [جمع تمیمه؛ که تعویذ یا هر آن] چیزی است که برای حفاظت از زخم چشم، بر فرزندان می بندند. در مورد حکم تعویذی که از الفاظ قرآن باشد، اختلاف نظر وجود دارد. برخی از علمای سلف آن را جایز دانسته اند و برخی دیگر آن را در ردیف تمائم ممنوع و ناجایز قرار داده اند؛ مانند ابن مسعود رضی الله عنه و غیره.

«رقی» هم خانواده ی "رُقِیَهِ" به معنای خواندن و دم کردن می باشد؛ در حدیثی دیگر برای زخم چشم و گزیدگی - به شرطی که الفاظ شرک آمیز در آن نباشد- اجازه داده شده است.

«توله» هر آن چیزی است که به گمانشان محبت زن را در دل شوهر، یا محبت شوهر را در دل همسرش می اندازد!^(۳)

احمد رضی الله عنه از رُوَيْفِعِ رضی الله عنه روایت کرده است که رسول الله ﷺ فرمود: «يَا رُوَيْفِعُ لَعَلَّ الْحَيَاةَ تَطُولُ بِكَ؛ فَأَخْبِرِ النَّاسَ أَنَّ مَنْ عَقَدَ لِحَيْتِهِ أَوْ تَقَلَّبَ وَتَرَا أَوْ اسْتَنْجَى بِرَجِيحِ دَابَّةٍ أَوْ عَظْمٍ فَإِنَّ مُحَمَّدًا بَرِيءٌ مِنْهُ».^(۱)

(۱) توله یا تعویذ محبت آمیز، تعویذهایی است که اعتقاد دارند سبب انس و الفت زن و شوهر نسبت به یکدیگر می شود!

(۲) ترمذی، ش: ۲۰۷۲.

(۳) حلقه ی ازدواج از همین نوع می باشد و گذشته از شباهت و همانندی به روش ازدواج نصارا و غیر مسلمانان، از آن جهت که گمان می کنند باعث انس و الفت زن و مرد نسبت به یکدیگر می شود، ناجایز و غیر شرعی است. نگاه ی واقع بینانه به این موضوع و تحلیل اجتماعی و روان شناختی حلقه ی ازدواج و امثال آن، بیش از پیش پرده از ابعاد منفی اش برمی دارد؛ همین بس که زندگی خیلی ها به سبب حساسیت به حلقه ی ازدواج، از هم پاشیده است!

ترجمه: «ای رویفعل! چه بسا - پس از من - عمری طولانی بکنی؛ به مردم خبر ده: محمد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - از کسی که ریش خود را گره بزند یا بیچاند و از کسی که قلاده^(۲) بیاویزد و یا با پس افکنده‌ی حیوانات و استخوان استنجا کند، بیزار است».

سعید بن جبیر می‌گوید: «قطع کردن تعویذ از گردن کسی، مانند آزاد کردن غلام است».^(۳) [روایت و کیع]

وی همچنین روایت کرده که ابراهیم نخعی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - که از شاگردان ابن مسعود رَضِيَ اللهُ عَنْهُ می‌باشد - گفته است: ابن مسعود و شاگردانش، انواع تعویذ را - چه از قرآن باشد و چه از غیر قرآن - مکروه می‌دانستند.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- شرح و توضیح «رُقِیَّه» و «تمیمه».
- ۲- شرح و توضیح «تَوَلَّه».
- ۳- این سه مورد، همگی و بدون استثنا از اعمال شرک‌آمیز، به شمار می‌آیند.
- ۴- «رُقِیَّه» یا همان خواندن و دم کردن، به شرطی که از الفاظ شرک‌آمیز نباشد، برای چشم زخم و گزیدگی، مستثنا شده است.
- ۵- علما درباره‌ی تعویذی که از الفاظ قرآن باشد، اختلاف نظر دارند.

(۱) آلبانی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ این حدیث را صحیح دانسته است؛ ر.ک: صحیح سنن أبی داود، ش: ۲۷؛ و صحیح سنن النسائی، ش: ۴۶۹۲.

(۲) منظور از قلاده، نخ‌های تابیده‌ای بود که برای دفع بلا از مرکب‌های خویش، به آنها می‌آویختند؛ مانند مُهره‌های تسبیح و دیگر چیزهایی که امروزه برای دفع بلا، به ماشین‌های خود می‌آویزند!

(۳) شباهتش در این است که همچنانکه غلام، از بندِ غلامی رهایی می‌یابد، آن شخص نیز از بندِ شرک رها می‌شود؛ زیرا با آویختن تعویذ و مُهره و امثال آن به خود، در بند شرک گرفتار شده است.

- ۶- آویزان کردن قلاده بر گردن حیوانات به نیت دفع زخم چشم نیز ممنوع و ناجایز است.
- ۷- وعید شدید برای کسی که قلاده [یا تعویذ و امثال آن] بیاویزد.
- ۸- فضیلت و پاداش کسی که تعویذی را قطع نماید.
- ۹- ابن مسعود و شاگردانش، تعویذ الفاظ قرآن را نیز مکروه می دانستند.

باب (۹): تبرک جستن به درخت و سنگ و امثال آنها

الله متعال می فرماید: ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ﴾ [النجم: ۱۹]. «آیا به

"لات" و "عزی" توجه کرده اید (که هیچ سود و زبانی به شما نمی رسانند)؟».

عن أبي واقيع الليثي قال: «خرجنا مع رسول الله ﷺ إِلَى حَنِينٍ وَنَحْنُ حِدَاءٌ عَهْدٍ بِكُفْرٍ وَلِلْمُشْرِكِينَ سَجْدَةٌ يَعْكُفُونَ عَلَيْهَا وَيَنْوِطُونَ بِهَا أَسْلِحَتَهُمْ يُقَالُ لَهَا ذَاتُ أَنْوَاطٍ فَمَرَرْنَا بِسَجْدَةٍ فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ! اجْعَلْ لَنَا ذَاتَ أَنْوَاطٍ كَمَا لَهُمْ ذَاتُ أَنْوَاطٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اللَّهُ اكْبِر! لَهَا السُّنَنُ، قَلْتُمْ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَعِهِ كَمَا قَالَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ لِمُوسَى: ﴿اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ ءَالِهَةٌ﴾ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾ [الأعراف: ۱۳۸]. لَتَرَّ كَبُرَ سَنَنَ مَنْ كَانَتْ قَبْلَكُمْ» [ترمذی این حدیث را روایت کرده و آن را صحیح دانسته است].^(۱)

ترجمه: ابوواقد لیثی گوید: «ما در حالی که تازه مسلمان شده بودیم، با رسول الله ﷺ به سوی حنین می رفتیم. مشرکان آن دیار، درخت سداری داشتند که پیوسته در کنارش به عبادت می پرداختند و سلاح های خود را برای تبرک به آن آویزان می کردند. از این رو به "ذات انواط" مشهور شده بود. ما به رسول الله ﷺ گفتیم: برای ما نیز ذات انواط، مقرر کنید. رسول الله ﷺ

(۱) صحیح سنن الترمذی، از آلبانی، ش: ۱۷۷۱.

فرمود: «الله اکبر! این، روش پیشینیان است؛ و سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، شما همان سخنی را گفتید که بنی اسرائیل به موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ گفتند: ﴿أَجْعَل لَّنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ ءَالِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾ [الأعراف: ۱۳۸]. [یعنی: «(بنی اسرائیل) گفتند: (ای موسی!) همان طور که آنان معبودانی دارند، برای ما نیز معبودی مقرر کن.». [سپس رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ افزود:] شما نیز از روش های آنان پیروی خواهید کرد».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه‌ی [۱۹] سوره‌ی نجم.
- ۲- آشنایی با درخواست تازه‌مسلمانان از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.
- ۳- آنها چیزی را که از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درخواست کردند، انجام ندادند [و آن موضوع با روشن‌گری رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حدّ یک درخواست باقی ماند و عملی نشد].
- ۴- هدفشان از این درخواست، نزدیکی جستن به الله متعال بود؛ زیرا فکر می‌کردند که الله متعال، این کار را دوست دارد.
- ۵- وقتی اصحاب تازه‌مسلمان، از نادرستی این درخواست بی‌اطلاع بودند، پس دیگران به طریق اولی دچار چنین جهلی می‌شوند.
- ۶- صحابه رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ در برخورداری از نیکی‌ها و نوید آمرزش از سوی الله، بر دیگران برتری دارند. [با این حال، درخواست ناآگاهانه‌ی آنها موجه قلمداد نشد].
- ۷- رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آنها را معذور قرار نداد؛ بلکه درخواستشان را به شدت رد نمود و فرمود: «الله اکبر! این، روش پیشینیان است. شما از روش پیشینیان پیروی می‌کنید».

- ۸- این درخواست به اندازه‌ای خطرناک بود که رسول الله ﷺ آن را هم‌سان درخواست قوم موسی عَلَيْهِ السَّلَام دانست که گفته بودند: (ای موسی!) همان‌طور که آنان معبودانی دارند، برای ما نیز معبودی مقرر کن.
- ۹- ممنوعیت چنین مواردی،^(۱) از شرایط و مفاهیم «لا إله إلا الله» می‌باشد؛ ولی باز هم برای آنان مشتبه و مبهم مانده بود [که با روشن‌گری رسول الله ﷺ برطرف شد].
- ۱۰- سوگند خوردن رسول الله ﷺ در هنگام روشن ساختن این موضوع؛ در صورتی که آن بزرگوار فقط در رابطه با مسایل مهم و اساسی، سوگند یاد می‌کرد.
- ۱۱- این درخواست، شرک اصغر به حساب آمد، نه شرک اکبر؛ زیرا با طرح این درخواست، مرتد به‌شمار نیامدند.
- ۱۲- این سخن راوی که ما تازه‌مسلمان بودیم، بیانگر آنست که درخواست‌کنندگان از مسلمانان قدیمی نبودند؛ زیرا مسلمانان قدیمی و پیش‌گام می‌دانستند که این، از اعمال شرک‌آمیز است.
- ۱۳- تکبیر گفتن در هنگام تعجب، بر خلاف دیدگاه کسانی که گفتن الله اکبر را در زمان تعجب، مکروه دانسته‌اند.
- ۱۴- بستن راه‌هایی که به شرک می‌انجامد.
- ۱۵- ممنوعیت همانند شدن به اهل جاهلیت.
- ۱۶- خشم و عصبانیت در هنگام آموزش دادن [و متناسب با شرایط یا اهمیت موضوع، امری مشروع می‌باشد].

(۱) یعنی ممنوعیت تبرک جستن به درختان، جزو شرایط لاله‌الاله می‌باشد که در مفهوم این کلمه می‌گنجد؛ زیرا لاله‌الاله، هر معبودی غیر از الله را نفی می‌کند؛ لذا تبرک جستن از غیرالله، جزو مصادیق عبادت است.

۱۷- بیان یک اصل و قاعده‌ی کلی؛ آنجا که فرمود: «این، راه و روش پیشینیان است».^(۱)

۱۸- این، یکی نشانه‌های نبوت است؛ زیرا آنچه رسول الله ﷺ خبر داده بود، به همان شکل روی داد.

۱۹- هر آن چیزی که در قرآن، یهود و نصارا به خاطر آن نکوهش شده‌اند، برای ما نیز هست.

۲۰- این، اصل شناخته‌شده‌ای در نزد اصحاب ﷺ بود که اساس مسایل عبادی، به دستور شارع مربوط می‌شود^(۲) و از این داستان، سه پرسش قبر نیز استنباط می‌شود: "پروردگارت کیست؟" و این، واضح و روشن است - که پروردگاری جز الله متعال وجود ندارد - "پیامبرت کیست؟" لذا کسی که از غیب خبر می‌دهد، پیامبر است و "دینت چیست؟" و این، در ضمن این آیه استنباط می‌گردد که گفتند: ﴿أَجْعَل لَّنَا إِلَهًا﴾ یعنی: «معبودی برای ما مقرر کن» و عبادت معبود، همان دین است.^(۳)

(۱) یعنی این امت، راه و روش گذشتگان را در پیش خواهد گرفت و این، به معنای درست بودن راه و روش پیشینیان نیست؛ بلکه برای هشدار می‌باشد. به عبارت دیگر: در مواردی که با عبارتی خبری از چیزی نهی شده است، ممنوعیت آن شدیدتر می‌باشد.

(۲) یعنی مبنای تمام عبادات، این است که شارع به آن دستور داده باشد و اگر به امری تصریح نشده باشد، بدعت به‌شمار می‌آید؛ همان‌گونه که رسول الله ﷺ فرموده است: «مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ زَوْرٌ». [صحیح مسلم، ش: ۲۹۸۵] یعنی: «هرکس عملی انجام دهد که امر (دین) ما بر آن نیست، عملش مردود است». به عبارت دیگر: ملاک و سنجه‌ی درستی هر عملی، این است که مطابق دستورها و آموزه‌های دین باشد.

(۳) یعنی در این داستان، * ربوبیت، * نبوت، * و عبادت معبود یا همان دین، که سه سؤال قبر هستند، ثابت می‌شوند؛ بدین شکل که در قبر سؤال می‌شود: «پروردگارت کیست؟» و این، روشن است که هیچ

- ۲۱- روش یهود و نصارا، مانند راه و روش مشرکان، ناپسند و نکوهیده است.
- ۲۲- احتمال دارد که بقایایی از باطل، در وجود کسی که به تازگی آن را ترک کرده و پیش تر با آن خو داشته است، یافت شود؛ همچنانکه آنها گفتند: «ما تازه مسلمان شده و کفر را به تازگی ترک کرده بودیم».



باب (۱۰): پیرامون ذبح حیوان [یا قربانی کردن] برای غیرالله^(۱)

الله متعال می فرماید: ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ ﴿۱۶۲﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ ﴿۱۶۳﴾ [الأنعام: ۱۶۲-۱۶۳]. «بگو: همانا نماز و قربانی و
زندگی و مرگم، از آن الله، پروردگار جهانیان است؛ شریکی ندارد».

همچنین می فرماید: ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ ﴿۲﴾ [الکوثر: ۲]. «پس برای
پروردگارت نماز بگزار و (شتر) قربانی کن».

پروردگاری جز الله متعال وجود ندارد.. اما وجه دلالت این حدیث بر نبوت، این است که در قبر سؤال می شود: پیامبرت کیست؟ و این حدیث، یکی از نشانه های نبوت است؛ زیرا فرمود: «از روش پیشینان پیروی خواهید کرد» و همین طور هم شد. و اما تناسب این حدیث با سومین سؤال قبر، این است که در قبر سؤال می شود: دینت چیست؟ و در این حدیث آمده است که تازه مسلمانان گفتند: "برای ما نیز معبودی چون ذات انواط مقرر کن." و دین، همان عبادت است.

با اندکی تأمل و دقت نظر، به قدرت استنباط مؤلف رحمته علیه پی می بریم که چه ظرافتی در استنباط مسایل از نصوص داشته است! رحمت الله بر او باد.

(۱) غیر الله، هر چیز و هر کسی غیر از الله متعال می شود؛ از جمله: پیامبران، فرشتگان، اولیا و....

از علی رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِ اللَّهِ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ لَعَنَ وَالِدَيْهِ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ أَوَى مُجِدَّتَنَا لَعَنَ اللَّهُ مَنْ غَيَّرَ مَنَارَ الْأَرْضِ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لعنت الله بر کسی که برای غیرالله قربانی کند! لعنت الله بر کسی که پدر و مادرش را لعنت کند! لعنت الله بر کسی که بدعت گذار- یا فتنه گری- را جای دهد [یا از او حمایت کند]! لعنت الله بر کسی که نشانه‌های زمین^(۲) را تغییر دهد».

از طارق بن شهاب روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «كَخَلَّ الْجَنَّةَ رَجُلٌ فِي ذُبَابٍ وَكَخَلَّ النَّارَ رَجُلٌ فِي ذُبَابٍ» قالوا و كيف ذلك يا رسول الله؟ قال: مرَّ رجلان على قوم لهم صنمٌ لا يجورُهُ أحدٌ حتى يُقربَ له شيئاً، فقالوا لأحدهما: قُربْ قال: ليس عندي شيءٍ أُقربُ قالوا له: قُربْ ولو ذُبَاباً، فقُربَ ذُبَاباً، فخلُّوا سبيله، فَخَلَّ النَّارَ وَ خَلُّوا لِأَخْرَجَ: قُربْ. فقال: ما كنتُ لِأُقربَ لِأحدٍ شيئاً دونَ الله فَضَرَبُوا عُنُقَهُ، فَخَلَّ الْجَنَّةَ». [روایت احمد]^(۳)

ترجمه: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مردی به خاطر مگسی به بهشت و مردی دیگر به خاطر مگسی به دوزخ رفت». پرسیدند چگونه؟ فرمود: «دو مرد از کنار قومی گذشتند که بتی داشتند. و معمول بود که هیچ کس از آنجا نمی گذشت مگر آنکه باید برای بت آن قوم، چیزی قربانی می کرد. به یکی از آن دو گفتند: نذرانه‌ای پیش کن. گفت: چیزی ندارم. گفتند: مگسی هم کفایت می کند. آن مرد پذیرفت و مگسی قربانی کرد! لذا رهایش کردند. و

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۹۷۸.

(۲) منظور از نشانه‌های زمین، علامت‌هایی است که برای تعیین حدود اراضی نصب می‌کنند.

(۳) الزهد، از امام احمد، ش: ۸۴؛ شعب الإيمان، از بیهقی، ش: ۷۳۴۳.

با این عمل (سرانجام) به دوزخ رفت. به نفر دوم گفتند: نذرانه‌ای پیش کن. گفت: من تاکنون برای غیرالله نذر و قربانی نکرده‌ام. آنها گردن او را زدند و بدین ترتیب آن مرد شهید شد و به بهشت رفت».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه‌ی: ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي﴾.
- ۲- تفسیر آیه‌ی: ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ﴾ (۲).
- ۳- نخستین نفرین مربوط به کسی است که برای غیرالله ذبح یا قربانی کند.^(۱)
- ۴- نفرین الله بر کسی است که پدر و مادرش را نفرین کند؛ بدین سان که پدر و مادر کسی دیگر را نفرین نماید و او هم در جواب، پدر و مادر وی را نفرین کند.
- ۵- نفرین الله بر کسی است که بدعت‌گذار یا فتنه‌گری را پناه دهد یا از او حمایت کند.
- ۶- همچنین لعنت الله بر کسی است که نشانه‌های زمین [یعنی علامت‌های مربوط به تعیین حدود اراضی] را تغییر دهد».
- ۷- لعنت فرستادن بر شخص معینی، [روا نیست و] با لعنت فرستادن بر عموم گنهکاران، به صورت کلی و بدون ذکر نام یا تعیین فرد یا افراد مشخصی، تفاوت دارد.
- ۸- بیان داستان مگس که داستان بزرگ و عبرت‌آموزی است.

(۱) زیرا این عمل، شرک است و گناهش از نفرین والدین یا تغییر دادن علامت‌های حدود اراضی، بیشتر می‌باشد.

- ۹- آن شخص با اینکه به اجبار و بدون قصد [اولیه] برای آن مگس قربانی کرد، دوزخی گردید.
- ۱۰- عمل شرک آمیز در دل مؤمنان به اندازه‌ای زشت و ناپسند است که آن مومن، حاضر شد کشته شود، اما شرک نوزید.
- ۱۱- نفر اول نیز مسلمان بود؛ زیرا در حدیث آمده است که به خاطر همان مگس به دوزخ رفت.
- ۱۲- این حدیث، مؤید حدیث دیگری است که رسول الله ﷺ فرمود:
- «الْجَنَّةُ أَقْرَبُ إِلَى أَحَبِّكُمْ مِنْ شِرْكِكُمْ نَعْلِهِ وَالنَّارُ مِثْلُ ذَالِكَ»؛^(۱)
- یعنی: «بهشت و دوزخ، به هر یک از شما از بند کفش او نزدیک‌ترند».
- ۱۳- مقصود اصلی [و معتبر] عمل قلب است؛^(۲) حتی از دیدگاه بت پرستان.



(۱) روایت بخاری، ش: ۶۴۸۸ به نقل از ابن مسعود رضی الله عنه

(۲) یعنی: اعتبار هر عمل، به نیت و قصد قلبی است؛ زیرا در حدیث نیز تصریح شده که «اعمال، به نیت‌ها بستگی دارند». چنین به نظر می‌رسد که میان این مسأله و مسأله‌ی نهم، تناقض وجود دارد؛ زیرا در مسأله‌ی نهم آمده است که آن شخص به‌رغم اینکه به اجبار و بدون قصد آن کار را انجام داد، دوزخی گردید. اما با جمع‌بندی این دو مسأله به این نتیجه می‌رسیم که آن شخص، اگرچه پیشتر قصد قربانی برای غیرالله نداشت، اما پس از اجبار مشرکان، با قصد قلبی خودش و نه صرفاً از روی اجبار، به این کار تن داد و همین باعث شد که دوزخی گردد. والله اعلم.

باب (۱۱): در مکانی که برای غیرالله نذر و قربانی می‌شود، نباید برای الله قربانی کرد

الله متعال می‌فرماید: ﴿لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا﴾ [التوبة: ۱۰۸]. «هرگز در آن [یعنی در مسجد ضرار، به نماز] نایست».

وَعَنْ نَائِبِ بْنِ الْحَصَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: نَذَرَ رَجُلًا أَنْ يَذْبَحَ إِبِلًا بَبَوَانَةَ فَسَأَلَ النَّبِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ: «هَلْ كَانَ فِيهَا وَثْرٌ مِنْ أَوْثَانِ الْجَاهِلِيَّةِ يُعْبَدُ؟» قَالُوا: لَا قَالَ: «فَهَلْ كَانَ فِيهَا عَيْدٌ مِنْ أَعْيَادِهِمْ؟» قَالُوا: لَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «أَوْفِرْ بِنَذْرِكَ فَإِنَّهُ لَا وَفَاءَ لِنَذْرٍ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ وَلَا فِيمَا لَا يَمْلِكُ ابْنُ بَدَمٍ.» [روایت ابوداود، اسنادش مطابق شرط بخاری و مسلم است.]^(۱)

ترجمه: ثابت بن ضحاک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: شخصی نذر کرده بود که در- مکانی به نام- «بوانه» شتری ذبح کند. از رسول الله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ در این باره سوال کرد. رسول الله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فرمود: «آیا در زمان جاهلیت، در این مکان بتی وجود داشته که مورد پرستش قرار گرفته باشد؟» گفتند: خیر. رسول الله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ پرسید: محل تجمع و جشن مشرکان نبوده است؟» گفتند: خیر. رسول الله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ به آن شخص فرمود: «نذرت را ادا کن؛ و بدان که ادای نذر در جهت نافرمانی الله، و نیز ادای نذری که در توان نذرکننده نباشد، لازم نیست».

(۱) آلبنانی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ این حدیث را صحیح دانسته است؛ ر.ک: صحیح سنن أبي داود، ش: ۲۸۳۴؛ و مشکاة المصابيح، ش: ۳۴۳۷.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر این سخنِ الله متعال که: ﴿لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا﴾ [التوبة: ۱۰۸].
- ۲- معصیت و نافرمانی الله، در زمین اثر منفی می‌گذارد؛ همان‌طور که طاعت و بندگی، آن را مبارک می‌گرداند.^(۱)
- ۳- مسایل پیچیده و مشکل را باید با مسایل واضح و روشن، مشخص کرد.
- ۴- مفتی یا پاسخ‌دهنده می‌تواند در صورت نیاز، جزئیات مسأله را از پرسش‌گر جويا شود.
- ۵- جواز تخصیص مکان مشخص برای نذر کردن، به شرطی که مانعی شرعی برای این کار وجود نداشته باشد.
- ۶- یکی از موانع، این است که پیش‌تر در آن مکان، بت [یا زیارت‌گاهی] وجود داشته است؛ هرچند اینک از میان رفته باشد.
- ۷- یکی دیگر از موانع، این است که پیش‌تر، آنجا محل اجتماع و انجام مراسم و جشن‌های مشرکان بوده است.
- ۸- ادای نذر در جایی که یکی از موانع فوق باشد، جایز نیست؛ زیرا چنین نذری، نذر معصیت می‌باشد.
- ۹- پرهیز از همانندی و مشابهت با مشرکان؛ گرچه بدون نیت تشابه باشد.
- ۱۰- نذر در جهت معصیت و نافرمانی الله، جایز نیست.
- ۱۱- نذر چیزی که در توان و ملکیت انسان نیست، روا نمی‌باشد.

(۱) این مسأله، به عنوان همین باب اشاره دارد؛ یعنی در مکانی که برای غیرالله قربانی شده و نافرمانی الله ﷻ صورت گرفته است، نباید ذبح و قربانی کرد؛ زیرا این عمل، به عمل مشرکان شباهت دارد؛ علما گفته‌اند: این ممنوعیت، در صورتی است که نوع عمل، یکی باشد؛ یعنی عمل مسلمانان، در ظاهر عین عمل مشرکان باشد؛ مثل همین قربانی که در ظاهر، یکی است. در هر حال، هر عملی، بر سرزمینی که آن عمل در آنجا انجام می‌شود، اثر خودش را دارد؛ از همین‌روست که مساجد بر بازارها برتری دارند.

باب (۱۲): نذر کردن برای غیر الله شرک است

الله متعال می‌فرماید: ﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ﴾ [الإنسان: ۷]. «... به نذر (خویش) وفا می‌نمایند».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِّنْ نَّفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِّنْ نَّذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهَا﴾ [البقرة: ۲۷۰]. «الله، از هر انفاق یا نذری که می‌کنید، آگاه است».

از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ فَلْيُطِعْهُ وَمَنْ نَذَرَ أَنْ يَعْصِيَ اللَّهَ فَلَا يَعْصِهِ» [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس نذر کرد که از الله اطاعت کند، پس، از او اطاعت نماید و هر کس نذر کرد که از الله نافرمانی نماید، نباید از او نافرمانی کند».^(۲)

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- وجوب وفا به نذر.
- ۲- از آنجا که نذر، عبادت است و مخصوص الله متعال، لذا انجام آن برای غیر الله شرک می‌باشد.
- ۳- وفا کردن به نذر معصیت، جایز نیست.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۶۹۶.

(۲) یعنی نذرش را ادا نکند؛ و بنا بر قول راجح باید کفارہ بدهد.

باب (۱۳): پناه جستن به غیر الله شرک است^(۱)

الله ﷻ می فرماید: ﴿وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْحِجْرِ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا﴾ [الجن: ۶]. «و (می دیدیم که) برخی از انسان‌ها به مردانی از جن پناه می بردند و بدین سان بر سرکشی آنان افزودند».

عن خولة بنتِ حكيم رضی اللہ عنہا قالت: سمعتُ رسولَ الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم يقولُ: «مَنْ نَزَلَ مِنْزِلًا ثُمَّ قَالَ: أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ، لَمْ يَهْرُءْ شَيْءٌ حَتَّى يَرْتَحِلَ مِنْ مَنْزِلِهِ ذَلِكَ». [روایت مسلم]^(۲)

ترجمه: خوله بنت حکیم رضی اللہ عنہا می گوید: از رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم شنیدم که می فرمود: «هرکس در جایی اتراق کند و سپس بگوید: "أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ"^(۳)، هیچ چیزی به او آسیب نمی رساند تا آن که از آن جا کوچ کند».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه‌ی [۶] سوره‌ی جن.
- ۲- پناه جستن به غیر الله، شرک است.

(۱) مراد از این عبارت، پناه جستن در مواردی است که فقط در قدرت الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم می باشد؛ و گرنه پناه بردن به مخلوق در مواردی که در توان مخلوق است، جایز می باشد. مثلاً شخصی از سوی یک ستمگر تحت تعقیب است و به فردی دیگر پناهنده می شود؛ این، جایز است. آنچه جایز نیست، اینکه قلب یا بیم و امید انسان، به غیرالله، وابسته گردد؛ در صورتی که وابستگی و بیم و امید انسان، فقط باید به الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم باشد.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۷۰۸.

(۳) ترجمه‌ی دعا: «پناه می برم به کلام کامل و صفات بی عیب الله، از شر آنچه آفریده است». این، یکی از احادیثی است که از آن صفت کلام برای الله متعال ثابت می شود.

- ۳- در این باب به حدیث خوله رضی الله عنها استدلال شده است؛ زیرا علما با استناد به این حدیث گفته‌اند: کلمات الله، [جزو صفات کامل و بی عیب الله هستند و] مخلوق نیستند؛ چرا که پناه جستن به مخلوق، شرک است.
- ۴- فضیلت این دعای کوتاه [و پرمحتوا].
- ۵- اگر یک عمل شرک‌آمیز، منفعتی دنیوی داشته باشد، -مثلا دفع شر یا جلب منفعت کند- این، دلیل بر جواز آن نیست.

باب (۱۴): یکی از مصادیق شرک، مدد خواستن از غیرالله یا به فریاد خواندن غیر الله می‌باشد

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنْ الظَّالِمِينَ ﴿۱۰۶﴾ وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ﴾ [یونس: ۱۰۶-۱۰۷]. «و جز الله کسی یا چیزی را مخوان که نه سودی به تو می‌رساند و نه زبانی که اگر چنین کنی، به قطع از ستمکاران خواهی بود. و اگر الله گزند و آسیبی به تو برساند، هیچ‌کس جز او نمی‌تواند آن را برطرف کند».

و می‌فرماید: ﴿فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ﴾ [العنکبوت: ۱۷]. «پس روزی را تنها نزد الله جستجو کنید و او را عبادت و پرستش نمایید».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَن دُعَائِهِمْ غَفُلُونَ ﴿۵﴾﴾ [الأحقاف: ۵]. «و هیچ‌کس گمراه‌تر از کسی نیست که کسانی جز الله را به فریاد می‌خواند که تا روز قیامت نیز درخواستش را پاسخ نمی‌گویند».

و نیز می‌فرماید: ﴿أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾ [النمل: ۶۲].

«آیا (معبودان باطل بهترند یا) ذاتی که دعای درمانده را آن‌گاه که او را بخواند، اجابت می‌کند و سختی و گرفتاری را برطرف می‌نماید؟».

طبرانی رحمته الله با سند خویش روایت کرده که در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله منافقی بود که به مسلمانان آزار می‌رساند. برخی گفتند: بیایید با هم نزد رسول الله صلی الله علیه و آله برویم و از ایشان کمک بخواهیم تا ما را از شر این شخص نجات دهد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّهُ لَا يُسْتَعَاثُ بِي وَإِنَّمَا يُسْتَعَاثُ بِاللَّهِ»؛ یعنی: «از من کمک گرفته نمی‌شود؛ بلکه از الله درخواست کمک می‌گردد».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- دعا [یا به فریاد خواندن]، عام است و استغاثه یا مدد خواستن، خاص می‌باشد و جزو مصادیق دعاست؛^(۱) در عنوان این باب، عطف "به فریاد خواندن" به "مدد خواستن"، از نوع عطف عام بر خاص می‌باشد؛ یعنی عام بر خاص، عطف شده است.
- ۲- تفسیر آیه‌ی: ﴿وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ﴾ [یونس: ۱۰۶].
- ۳- دعا و استمداد از غیر الله، شرک اکبر است.
- ۴- اگر نیکوکارترین انسان روی زمین، غیرالله را بخواند یا از غیرالله مدد بخواهد، جزو ستمکاران مشرک می‌گردد.
- ۵- تفسیر آیه‌ی: ﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ﴾ [یونس: ۱۰۷].
- ۶- استمداد از غیرالله و به فریاد خواندن مخلوق، علاوه بر اینکه کفر است، در دنیا نیز هیچ سودی برای فرد ندارد.

(۱) یعنی مدد خواستن از غیرالله، نوعی دعاست و دعا، عبادت است؛ لذا از آنجا که عبادت، مخصوص الله می‌باشد، خواندن غیرالله یا مددخواهی از غیرالله، شرک اکبر می‌باشد.

- ۷- تفسیر آیه‌ی: ﴿فَأَبْتِغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ﴾ [العنکبوت: ۱۷].
- ۸- روزی را نیز نباید از غیرالله خواست؛ همانطور که بهشت را نمی‌توان از کسی دیگر طلب کرد.
- ۹- تفسیر آیه‌ی: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن﴾ [الأحقاف: ۵].
- ۱۰- هیچ‌کس گمراه‌تر از کسی نیست که کسانی جز الله را به‌فریاد می‌خواند.
- ۱۱- غیرالله، از فریاد و دعاها‌ی کسانی که او را می‌خوانند، بی‌خبر است.
- ۱۲- آنان که جز الله خوانده می‌شوند، خوانندگان خود را دشمن خویش می‌دانند.
- ۱۳- خواندن غیرالله، به معنای عبادت غیرالله می‌باشد.
- ۱۴- غیرالله که او را خوانده یا از او مدد خواسته‌اند،- در روز قیامت- نسبت به این عملِ خوانندگان خود، اظهار بیزاری می‌کند.
- ۱۵- [به دلایل مذکور] خواندن غیرالله یا مدد خواستن از غیرالله، انسان را گمراه‌ترین مردم می‌گرداند.
- ۱۶- تفسیر آیه‌ی: ﴿أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ﴾
- ۱۷- جای بسی شگفتی است که خود مشرکان اعتراف داشتند که جز الله کسی دیگر به دادِ نیازمندِ در مانده نمی‌رسد؛ از این‌رو در سختی‌ها و شرایط بحرانی، فقط الله را به‌فریاد می‌خواندند.
- ۱۸- حساسیت رسول‌الله ﷺ نسبت به توحید و عنایت ویژه‌اش به حمایت از حد و حدود این اصل مهم؛ و نیز ادب آن بزرگوار در تعامل با الله.^(۱)

(۱) رسول‌الله ﷺ در تعامل با الله متعال و در استفاده از الفاظ در این زمینه، رعایت ادب را می‌نمود؛ چنانکه فرمود: «از من کمک گرفته نمی‌شود؛ بلکه فقط از الله درخواست مدد و کمک می‌گردد». بدین‌سان به امتش آموزش داد که تنها به الله متعال پناه ببرند و فقط از او کمک بخواهند.

باب (۱۵): درباره‌ی این سخن الله متعال که: ﴿أَيُّشْرُكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ﴿۱۹۱﴾ وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ ﴿۱۹۲﴾﴾ [الأعراف: ۱۹۱-۱۹۲]. «آیا موجوداتی را شریک پروردگار قرار می‌دهند که قدرت آفرینش چیزی را ندارند و خودشان آفریده شده‌اند؟ موجوداتی که نه می‌توانند آنان را یاری کنند و نه خودشان را!»

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ﴿۱۳﴾﴾ [فاطر: ۱۳]. «و آنان که جز الله (به فریاد) می‌خوانید، مالک پوست نازک هسته‌ی خرما نیز نیستند».

در صحیح [بخاری و مسلم] آمده است که انس رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله در احد زخمی شد و دندان‌های پیشینش شکست؛ فرمود: «كَيْفَ يَفْلِحُ قَوْمٌ شَجَبُوا نَبِيَّهُمْ؟» یعنی: «چگونه ملتی که پیامبرش را زخمی کند، رستگار خواهد شد؟» آن‌گاه این آیه نازل شد: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ [آل عمران: ۱۲۸]. «(ای پیامبر!) به دست تو کاری (جز تبلیغ) نیست».

و در صحیح ^(۱) آمده است که ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در رکعت دوم نماز صبح، پس از برخاستن از رکوع و گفتن «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَوَّطَ، رَبَّنَا وَكَالِ الْجَمْدِ»، چند نفر را نام می‌برد و می‌گفت: «اللَّهُمَّ الْعَنْ فُلَانًا وَفُلَانًا وَفُلَانًا؟» یعنی: «یا الله! فلانی و فلانی را لعنت کن [و از رحمت دور گردان]». آن‌گاه این آیه نازل شد: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ [آل عمران: ۱۲۸]. «(ای پیامبر!) به دست تو کاری (جز تبلیغ) نیست».

(۱) گاه، منظور مؤلف از واژه‌ی "صحیح"، حدیث صحیح است و گاه حدیثی که در صحیح بخاری، یا در صحیح مسلم، یا در هر دو آمده است. لذا در هر مورد، باید بررسی کرد که منظورش کدام‌یک از این گزینیه‌هاست. ناگفته نماند که مراد از صحیح در اینجا، صحیح بخاری است، حدیث شماره‌ی: ۴۰۶۹.

و در روایتی آمده است که صفوان بن امیه، و سهیل بن عمرو و حارث بن هشام را نام می‌برد و بر آنان نفرین می‌فرستاد.

و در صحیح [بخاری و مسلم]^(۱) آمده است که ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: وقتی آیه‌ی: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۴] نازل شد، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برخاست و فرمود: «يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ! أَوْ كَلِمَةً نَجَّوْهَا اشْتَرَوْا أَنْفُسَكُمْ لَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا يَا عَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ! لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَيَا صَفِيَّةَ عَمَّةَ رَسُولِ اللَّهِ! لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَيَا فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ! سَلِينِي مِنْ مَالِي مَا شِئْتِ لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا». یعنی: «ای قریشیان! خود را از عذاب الهی نجات دهید؛ زیرا من نمی‌توانم شما را از عذاب الله نجات دهم. ای فرزندان عبد مناف! من نمی‌توانم برای شما نزد الله، کاری بکنم. ای عباس بن عبدالمطلب! من نمی‌توانم برای تو نزد الله، کاری انجام دهم. ای صفیه؛ عمه‌ی رسول خدا! من نمی‌توانم برای تو نزد الله، کاری بکنم؛ ای فاطمه دختر محمد! از ثروتم هر چه می‌خواهی، طلب کن؛ ولی من نمی‌توانم برای تو نزد الله کاری انجام دهم».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیات ۱۹۱ و ۱۹۲ سوره‌ی اعراف.
- ۲- [اشاره به] داستان احد [که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آن زخمی شد].
- ۳- دعا و قنوت سید المرسلین، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در نماز و آمین گفتن

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۴۰، ۲۷۵۳، ۴۷۷۱)؛ و مسلم، ش: ۲۰۶

(۲) آیه‌ی ۲۱۴ سوره‌ی الشعراء؛ ترجمه‌ی آیه: «و به خویشاوندان نزدیکت هشدار بده».

برجسته‌ترین مومنان این امت در پشت سر آن بزرگوار.^(۱)

۴- دعای رسول الله ﷺ بر ضد کفار بود.^(۲)

۵- آنها در جنگ احد، رسول الله ﷺ را زخمی کردند و کوشیدند که آن بزرگوار را به قتل برسانند؛ همچنین اجساد شهدا را که خویشاوندان خودشان بودند، مثل و تکه تکه کردند!

۶- آیهی ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ [آل عمران: ۱۲۸]. در همین باره نازل شد.

۷- [الله متعال در آیهی ۱۲۹ سورهی آل عمران، در ادامه‌ی آیهی پیشین] می‌فرماید: ﴿أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ﴾ [آل عمران: ۱۲۸]. یعنی: «الله بخواهد توبه‌شان را می‌پذیرد یا عذابشان می‌کند». و الله به اینها توفیق توبه داد؛ در نتیجه ایمان آوردند.

۸- [ثبوت] خواندن قنوت نازله.^(۳)

۹- ذکر نام دشمن در نماز [برای دعا کردن بر ضدشان، جایز است].^(۴)

(۱) هدف مؤلف رحمته صرفاً اثبات خواندن قنوت در نماز نیست؛ بلکه با عبارت "سید المرسلین" و نیز ذکر اصحاب به عنوان "برجسته‌ترین افراد امت"، بدین نکته اشاره دارد که آنها با آن مقام و الایشان، در سختی‌ها، به دعا و قنوت می‌پرداختند و به الله تعالی روی می‌آوردند.

(۲) همان‌طور که در حدیث، تصریح شده است، دعای رسول الله ﷺ بر ضد صفوان بن امیه، سهیل بن عمرو و حارث بن هشام بود که در زمان دعای پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمان نشده بودند؛ اما همان‌طور که در ادامه‌ی آیهی ۱۲۸ سورهی آل عمران، یعنی در آیهی ۱۲۹ به پذیرش توبه‌ی اینها اشاره شده است، الله تعالی توبه‌ی اینها را پذیرفت و اینها مسلمان شدند. لذا برای رسول الله ﷺ تبیین شد که عذاب یا قبول توبه‌ی بندگان، به دست ایشان نیست؛ بلکه به خواست الله تعالی بستگی دارد.

(۳) این، یک مسأله‌ی فقهی است که وقتی مصیبتی بر مسلمانان وارد می‌شود، شایسته است که برای رفع آن از مسلمانان، در نمازها دعا شود.

(۴) در صورتی که مصلحتی در نام بردن دشمن باشد، ذکر نام دشمن بهتر است.

۱۰- نفرین افراد خاص در قنوت.^(۱)

۱۱- آنچه رسول الله ﷺ پس از نزول آیه‌ی: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۴] انجام داد.

۱۲- جدیت و تلاش رسول الله ﷺ در جهت هشدار دادن به خویشاوندانش؛ چنانکه او را به دیوانگی متهم کردند. امروزه نیز اگر مسلمانی در مسیر دعوت بکوشد، او را دیوانه می‌نامند.

۱۳- رسول الله ﷺ به خویشاوندان درجه‌ی یک و نیز خویشاوندان دورترش فرمود: «من نمی‌توانم در مقابل عذاب الله برای شما کاری انجام دهم». حتی به دخترش فاطمه رضی الله عنها فرمود: «ای فاطمه دختر محمد! من نمی‌توانم برای تو نزد الله کاری انجام دهم». بدین سان به‌عنوان سیدالمرسلین تصریح نمود که برای دخترش که سرور و بزرگ‌بانوی زنان جهان است، نمی‌تواند کاری بکند! به‌یقین رسول الله ﷺ سخن حق را گفته است، اما با نگاهی به این دوران و وضعیت خواص آن، به حقیقت توحید و نیز انحرافی که دامنگیر دین شده است، پی می‌بریم.^(۲)

(۱) گویا اشاره‌ی مؤلف رحمته الله علیه به این است که لعنت فرستادن بر افراد معینی در قنوت، ابتدا جایز بود و سپس منع شد؛ اما این برداشت که لعنت فرستادن بر فرد یا افراد معینی، به‌طور مطلق جایز است، جای بحث دارد؛ زیرا رسول الله ﷺ از لعن و نفرین فرد معین، منع نموده است.

(۲) وقتی برای دخترش نمی‌تواند کاری انجام دهد، پس دیگران چه توقعی دارند؟ این، بیانگر گمراهی کسانی است که رسول الله ﷺ را صدا می‌زنند. آنان را در کنار مسجدالنبی می‌بینیم که هنگام دعا کردن، رو به قبر می‌کنند و رو به‌روی قبر به گونه‌ای می‌ایستند که گویا در برابر الله به نماز ایستاده‌اند؛ بلکه خشوع بیش‌تری هم دارند!

باب (۱۶): درباره‌ی این سخن الله تعالی که: ﴿حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾ [سبأ: ۲۳]. «و چون اضطراب و دلهره از دل‌هایشان زدوده شود، می‌گویند: پروردگاران چه فرمود؟ پاسخ می‌دهند: حق (گفت) و او، بلندمرتبه‌ی بزرگ است.»

در صحیح [بخاری] (۱) آمده است که ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «إِذَا فَزِعَ فِي الْأَمْرِ فِي السَّمَاءِ ضَرَبَتِ الْمَلَائِكَةُ بِأَجْنِحَتِهَا ذُخْرَانًا لِقَوْلِهِ كَأَنَّهُ سِلْسِلَةٌ عَلَى صَفْوَانٍ يُنْفِذُهُمْ ذَاكَ، ﴿حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾ [سبأ: ۲۳]. فَيَسْمَعُهَا مُسْتَرْقِقُ السَّمْعِ وَمُسْتَرْقِقُ السَّمْعِ هَكَذَا بَعْضُهُ فَوْقَ بَعْضٍ وَصَفَهُ سُفْيَانُ بْنُ عَيْنَةَ بِحِفْهِ فَحَرَفَهَا وَبَهَّ بَيْنَ أَصَابِعِهِ فَيَسْمَعُ الْكَلِمَةَ فَيُلْقِيهَا إِلَىٰ مَنْ تَحْتَهُ ثُمَّ يُلْقِيهَا الْإِخْرُ إِلَىٰ مَنْ تَحْتَهُ حَتَّىٰ يُلْقِيهَا عَلَىٰ لِسَانِ السَّاجِدِ أَوْ الْكَاهِنِ قَرِيبًا لِّذَرْكِهِ السَّهَابِ قَبْلَ أَنْ يُلْقِيهَا وَرَبَّمَا أَلْقَاهَا قَبْلَ أَنْ يُذْرِكَ فَيَكُجِبُ مَعَهَا مِائَةً كَذِبَةٍ فَيُقَالُ: أَلَيْسَ قَدْ قَالَ لَنَا يَوْمَ كَذَا وَكَذَا، كَذَا وَكَذَا فَيُصْرَقُ بِتِلْكَ الْكَلِمَةِ الَّتِي سَمِعَتْ مِنَ السَّمَاءِ.»

ترجمه: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هرگاه الله مسأله‌ای را در آسمان فیصله نماید، فرشتگان به نشانه‌ی اطاعت از دستورش، بال‌هایشان را به هم می‌زنند؛ طوری که صدای آنها مانند صدای زنجیری است که بر سنگی بیفتد. (و چون اضطراب و دلهره از دل‌هایشان زدوده شود، می‌گویند: پروردگاران چه فرمود؟ پاسخ می‌دهند: حق (گفت) و او، بلندمرتبه‌ی بزرگ است.» پس شیطان‌هایی که استراق سمع می‌کنند و - به صورت طبقاتی - روی یکدیگر قرار دارند، این

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۷۰۱.

سخن را می‌شنوند. چه‌بسا شهاب‌سنگی شنونده را درمی‌یابد و او را پیش از رساندن آن سخن به دوستش، می‌سوزاند. و گاهی هم شهاب‌سنگ او را در نمی‌یابد و او، آن سخن را به شخص بعدی منتقل می‌کند. و او به نوبه‌ی خود آن را به کسی که پایین‌تر از او قرار دارد، منتقل می‌سازد و بدین ترتیب این سخن را به زمین می‌رسانند؛ آن‌گاه بر زبان ساحر، انداخته می‌شود. سپس ساحر، صد دروغ به آن می‌افزاید و مورد تأیید مردم قرار می‌گیرد و آنها می‌گویند: مگر فلان و فلان روز به ما نگفت که چنین و چنان می‌شود و سخنش، درست بود؟ لذا مردم به‌خاطر همان یک سخنِ راست - که با صد دروغ آمیخته می‌شود - او را تصدیق می‌کنند.

وَعَدَ النَّوَّاسُ بْنُ سَمْعَانَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «إِنَّا أَرْبَابُ اللَّهِ تَعَالَى أَنْ يُوجِبَ بِالْأَمْرِ تَكَلُّمَ بِالْوَحْيِ أَحْضَتِ السَّمَاوَاتُ مِنْهُ رَجْفَةً، (أَوْ قَالَ: رَعْمَةً شَدِيدَةً) خَوْفًا مِنَ اللَّهِ، فَلِذَا سَمِعَ ذَلِكَ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ حَقِّقُوا، وَ خَرُّوا لِلَّهِ سُجَّدًا فَيَكُونُ أَوَّلُ مَنْ يَرْفَعُ رَأْسَهُ جَبْرِيْلُ، فَيَكَلِّمُهُ اللَّهُ مِنْ وَجْهِهِ بِمَا أَرَادَ، ثُمَّ يَمُرُّ جَبْرِيْلُ عَلَى الْمَلَائِكَةِ: كُلَّمَا مَرَّ بِسَمَاءٍ سَأَلَهُ مَلَائِكَتُهَا: لِمَذَا قَالَ رَبُّنَا يَا جَبْرِيْلُ؟ فَيَقُولُ: قَالَ الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ، فَيَقُولُونَ كُلُّهُمْ مِثْلَ مَا قَالَ جَبْرِيْلُ، فَيَنْتَهِي جَبْرِيْلُ بِالْوَحْيِ إِلَى جَيْثُ أَمْرِهِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ». [تفسیر ابن‌کثیر و تفسیر طبری] ^(۱)

ترجمه: نواس بن سمعان رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «وقتی الله

(۱) این حدیث را ابن‌کثیر رحمته الله به روایت ابن‌ابی‌حاتم آورده است که در سندش، ولید بن مسلم دیده می‌شود که مدلیس است؛ لذا این روایت، ضعیف می‌باشد، اما مسلم و احمد رحمهما الله حدیثی به همین مضمون آورده‌اند که روایت ابن‌ابی‌حاتم را تقویت می‌کند.

متعال اراده‌ی نزول وحی کند و برای فروفرستادن امری سخن می‌گوید،^(۱) آسمان‌ها از ترسِ الله ﷻ به لرزه در می‌آیند و ساکنان آسمان‌ها (= فرشتگان) بی‌هوش شده، به سجده می‌افتند؛ نخستین کسی که سرش را بالا می‌آورد، جبرئیل است. الله آنچه از وحی خود بخواهد، با او سخن می‌گوید. آن‌گاه جبرئیل از کنار فرشتگان می‌گذرد. فرشتگان آسمان‌های مختلف، از او می‌پرسند: پروردگاران چه گفت؟ و جبرئیل می‌گوید: (سخن) حق را گفت و او بلندمرتبه‌ی بزرگ است. همه‌ی فرشتگان سخن جبرئیل را تکرار می‌کنند تا اینکه جبرئیل علیه السلام، وحی را به آنجا که امرِ الله باشد، می‌رساند.^(۲)

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه‌ی [۲۳ سوره‌ی سبأ]
- ۲- این آیه، ریشه‌های شرک را در درون قلب می‌خشکاند؛ زیرا در آن، براهین روشنی برای ابطال شرک وجود دارد، به‌ویژه در برابر کسانی که بندگان نیک را به فریاد می‌خوانند.
- ۳- تفسیر آیه‌ی: ﴿قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾
- ۴- علت سؤال فرشتگان.^(۳)

(۱) از این حدیث، صفات اراده و کلام برای الله ﷻ ثابت می‌شوند. گفتنی است: اراده بر دو نوع می‌باشد: * اراده‌ی شرعی، و * اراده‌ی تکوینی؛ که با هم فرق دارند. اراده‌ی شرعی مربوط به چیزهایی است که الله ﷻ دوست می‌دارد، چه روی دهد و چه اتفاق نیفتد؛ اما اراده‌ی تکوینی مربوط به روی داده‌هاست؛ چه الله روی دادی را دوست بدارد و چه آن را دوست ندارد.

(۲) این حدیث، ردّ آشکاری بر گمراهانی است که می‌گویند: جبرئیل علیه السلام در ابلاغ وحی الهی خیانت کرده و وحیی را که باید به علی علیه السلام می‌رساند، به محمد ﷺ رسانیده است!

(۳) همان‌طور که در حدیث بیان شد، فرشتگان می‌پرسند: «پروردگارتان چه فرمود؟» این پرسش، از ترسِ الله ﷻ می‌باشند، زیرا آنها می‌ترسند که سخن الله ﷻ، فرمان عذاب‌ی طاقت‌ناپذیر باشد!

- ۵- آنگاه جبریل علیه السلام پاسخشان را می دهد که الله عز وجل چنین و چنان فرمود.
- ۶- نخستین کسی که سر از سجده برمی دارد، جبریل علیه السلام است.
- ۷- همه‌ی ساکنان آسمان از او سؤال می کنند و او، پاسخ همه‌ی آنها را می دهد.
- ۸- همه‌ی ساکنان آسمان، [با شنیدن سخن پروردگار] بی هوش می شوند.
- ۹- لرزیدن آسمان‌ها از شنیدن سخن پروردگار.
- ۱۰- جبرئیل، همان کسی است که وحی الهی را به آنجا که خواست و فرمان الله عز وجل باشد، می رساند.
- ۱۱- استراق سمع توسط شیاطین.
- ۱۲- چگونگی قرار گرفتن شیاطین بر فراز یکدیگر.
- ۱۳- تعقیب شیاطین، توسط شهاب‌ها یا سنگ‌های آسمانی.
- ۱۴- گاهی شهاب‌سنگ به شیطان اصابت می کند و سخن به ساحر نمی‌رسد؛ و گاه پیش از اینکه شهاب به او اصابت کند، سخن را به گوش انسان‌ها [= جادوگرانی که از جنس بشر هستند] می‌رساند.
- ۱۵- کاهن‌ها و مدعیان علم غیب گاهی راست می‌گویند.
- ۱۶- کاهن، آن سخن راست [را که از شیاطین دریافت کرده است]، با صد دروغ می‌آمیزد.
- ۱۷- دروغ‌های کاهن، به سبب همان یک سخن راست که [توسط شیاطین] از آسمان به او رسیده است، تصدیق و تأیید می‌شود!
- ۱۸- مردم چه قدر برای پذیرش باطل آمادگی دارند که دروغ‌های کاهن را در نظر نمی‌گیرند و همان یک سخن راست را مد نظر قرار می‌دهند!
- ۱۹- آنها یکی پس از دیگری، آن سخن راست را دریافت و حفظ کرده، بدان استدلال می‌کنند.

۲۰- اثبات صفات باری تعالی [همچون صفت کلام]، بر خلاف عقیده‌ی اشعری‌های مُعْطَلَه.

۲۱- تصریح به اینکه لرزیدن آسمان‌ها و به سجده افتادن ساکنانش، از ترس الله ﷻ می‌باشد.

۲۲- آنها برای الله به سجده می‌افتند.

باب (۱۷): شفاعت

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ﴾ [الأنعام: ۵۱]. «و با آن (=قرآن) به کسانی که از حشر شدن در پیشگاه پروردگارشان می‌ترسند، هشدار بده که جز الله هیچ دوست و شفاعت‌کننده‌ای ندارند».

و می‌فرماید: ﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا﴾ [الزمر: ۴۴]. «بگو: همه‌ی شفاعت و میانجی‌گری در اختیار الله است».

و می‌فرماید: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ [البقرة: ۲۵۵]. «هیچ‌کس نمی‌تواند نزدش شفاعت کند، مگر به اجازه‌ی او».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ﴾ [النجم: ۲۶]. «و چه بسیار فرشتگانی که در آسمان‌ها هستند و شفاعتشان هیچ سودی نمی‌بخشد، مگر آنکه الله برای هرکس که بخواهد و بپسندد، اجازه دهد».

و نیز می‌فرماید: ﴿قُلْ أَدْعُوا الَّذِينَ رَعِمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطَابٍ دَرَّةً فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍَ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مَنْ ظَاهِرٍ﴾

﴿۲۳﴾ وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ ﴿﴾ [سبأ: ۲۲-۲۳]. «بگو: کسانی را که جز الله (فریادرس خویش) می‌پندارید، بخوانید؛ هم‌سنگ ذره‌ای را در آسمان‌ها و زمین مالک نیستند و در تدبیر آسمان و زمین، هیچ دخالت و مشارکتی ندارند و (پروردگار) از میان آنها هیچ پشتیبان و یاری‌دهنده‌ای ندارد. و نزدش شفاعت، سودی نمی‌بخشد جز برای کسی که او، برایش اجازه دهد».

ابوالعباس، [احمد بن تیمیه رحمته الله] می‌گوید: الله متعال از غیر خود، تمام چیزهایی را که مشرکان بدان باور و دل‌بستگی دارند، نفی فرموده و اعلام داشته است که غیرالله هیچ مالکیتی ندارد و در تدبیر آسمان و زمین، یاور و معاون الله نیست؛ فقط مسأله‌ی شفاعت باقی ماند که بیان فرمود: شفاعت سودی نمی‌بخشد، مگر برای کسی که الله برایش اجازه دهد؛ همان‌گونه که می‌فرماید: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أُرِضِيَ﴾ [الأنبياء: ۲۸]. «و جز برای کسی که پروردگار رضایت دهد، شفاعت نمی‌کند».

پس شفاعتی که مشرکان گمانش را دارند و می‌پندارند که روز قیامت در حقشان روی خواهد داد، به بیان صریح قرآن، مردود و منتفی اعلام شده و پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده است که: «خود، روز قیامت- به میدان حشر- می‌آید و برای پروردگارش سجده می‌کند و او را می‌ستاید؛ [لذا ابتدا شفاعت نمی‌کند]. سپس به او گفته می‌شود: سرت را بلند کن و- خواسته‌ات را- بگو که شنیده و پذیرفته می‌گردد و- آنچه می‌خواهی،- بخواه که به تو داده می‌شود و شفاعت کن که مورد قبول قرار می‌گیرد».

ابوهریره رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید: خوشبخت‌ترین و برخوردارترین مردم از شفاعت شما کیست؟ فرمود: «کسی که با اخلاص و از صمیم قلبش لاله‌الاله‌الله بگوید».^(۱)

(۱) صحیح بخاری، ش: (۹۹، ۶۵۷۰).

پس شفاعت، به اذنِ الله و برای اهل توحید و اخلاص است؛ نه برای کسانی که به الله، شرک می‌ورزند.

حقیقت [و حکمت] شفاعت، این است که الله ﷻ، همان ذاتی است که به اهل اخلاص، لطف می‌کند و آنها را به واسطه‌ی دعا و درخواست کسی که خودش به او اجازه‌ی شفاعت می‌دهد، می‌آمرزد تا بدین صورت شفاعت‌کننده را گرامی بدارد و او را به مقام والا و نیک - یعنی به "مقام محمود" - برساند.

شفاعتی که قرآن آن را منتفی می‌داند، شفاعتِ شرک‌آمیز است؛ از این رو قرآن در چندین مورد به شفاعت درست که به اذن و اجازه‌ی الله می‌باشد، تصریح کرده و پیامبر ﷺ نیز بیان نموده است که شفاعت، فقط شامل موحدانِ مخلص می‌شود. (پایان سخن ابو العباس)

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیات [مذکور در این باب].
- ۲- بیان شفاعتی که منتفی اعلام شده است.^(۱)
- ۳- شفاعتی که ثابت گردیده است.^(۲)
- ۴- شفاعت کبری [در روز رستاخیز تا حسابرسی به اعمال بندگان آغاز گردد] که جزو همان مقام محمود است [که به اذن الله، به پیامبر ﷺ داده می‌شود].

(۱) یعنی شفاعت شرک‌آمیز.

(۲) یعنی شفاعت برای موحدان مخلص، البته به شرطی که الله اجازه دهد و از شفاعت‌گر و آن‌که برایش شفاعت می‌شود، راضی باشد.

۵- چگونه شفاعت کردن رسول الله ﷺ؛ بدین سان که ابتدا شفاعت نمی‌کند، بلکه ابتدا به سجده می‌افتد و چون اجازه‌ی شفاعت می‌یابد، شفاعت می‌کند.

۶- بیان اینکه سعادت‌مندترین و برخوردارترین مردم از شفاعت پیامبر ﷺ کیست؟

۷- شفاعت در حق مشرک، انجام نمی‌پذیرد.

۸- بیان حقیقت و حکمت شفاعت.

باب (۱۸): در مورد این سخن پروردگار که می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ لَا

تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿۵۶﴾

[القصص: ۵۶]. «به‌طور قطع تو نمی‌توانی کسی را که دوست داری، هدایت کنی؛ ولی الله هر که را بخواهد، هدایت می‌کند. و او به هدایت‌یافتگان داناتر است»

در صحیح^(۱)، از ابن مسیب از پدرش روایت است که وقتی ابوطالب در حال وفات بود، رسول الله نزد وی آمد. در آن هنگام، عبد الله بن ابی‌امیه و ابوجهل نیز حضور داشتند. رسول الله ﷺ به ابوطالب فرمود: «يَا عَمْرُ، قُلْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، كَلِمَةً أُحَاجُّ لَكَ بِهَا عِنْدَ اللَّهِ؛ یعنی: «ای عموی من! فقط یک کلمه، لااله الاالله بگو تا بر ایمان تو نزد الله گواهی دهم». عبدالله بن ابی‌امیه و ابوجهل به ابوطالب گفتند: آیا می‌خواهی آیین عبدالمطلب را رها کنی؟ رسول الله ﷺ همچنان کلمه‌ی توحید را به ابوطالب عرضه می‌نمود و آنها نیز سخن خود را تکرار می‌کردند تا اینکه آخرین سخن ابوطالب این بود که من

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۳۶۰؛ به نقل از: مسیب بن حزن رضی الله عنه.

بر کیش عبدالمطلب هستیم. و از گفتن کلمه‌ی لاله‌الاله‌الله امتناع ورزید. رسول الله ﷺ فرمود: «لَا سَخَوْرَ لَكَ مَا لَمْ أَلَمْ أَنَّهُ عَمَلُكَ»؛ یعنی: «تا زمانی که منع نشوم، برایت درخواست آموزش می‌کنم». آن‌گاه الله ﷻ این آیه را فرو فرستاد: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ﴾ [التوبة: ۱۱۳]. «برای پیامبر و مومنان روا نیست که برای مشرکان، آموزش بخواهند». همچنین الله متعال این آیه را درباره‌ی ابوطالب نازل فرمود: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَئِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ [القصص: ۵۶]. «به‌طور قطع تو نمی‌توانی کسی را که دوست داری، هدایت کنی؛ ولی الله هر که را بخواهد، هدایت می‌کند».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه‌ی: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ...﴾ [القصص: ۵۶].
- ۲- تفسیر آیه‌ی: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ...﴾ [التوبة: ۱۱۳].
- ۳- مسأله‌ی مهم و درخور توجه، اینکه درخواست رسول الله ﷺ از ابوطالب مبنی بر گفتن لا إله إلا الله، در حقیقت پیشنهاد تبری جستن از تمام معبودان باطل بود، و نه فقط گفتن الفاظ آن. [زیرا ابوطالب مفهوم این کلمه را می‌دانست.] بر خلاف تفسیری که اهل کلام از لا إله إلا الله دارند.
- ۴- ابوجهل و همراهش [عبدالله بن ابی‌امیه] منظور پیامبر ﷺ [یعنی مفهوم لا إله إلا الله را خوب] می‌دانستند؛ پس سیه‌رو باد آن که ابوجهل، از وی نسبت به اصل اسلام داناتر بود.
- ۵- سعی و تلاش رسول الله ﷺ برای مسلمان کردن عموی خود.

۶- این حدیث، ردّی بر کسانی است که عبدالمطلب را مسلمان قلمداد کرده‌اند.

۷- استغفار رسول الله ﷺ در حق ابوطالب و عدم آمرزش او و منع شدن رسول الله ﷺ از این کار.

۸- ضرر هم‌نشین و دوست بد.

۹- زیان بزرگ انگاشتن گذشتگان و پیروی کورکورانه از آنان.

۱۰- اشتباه باطل‌گرایان [و کسانی که از حق روی می‌گردانند] پیروی بی‌چون و چرا از گذشتگان است؛ و این، همان استدلال باطلی است که ابوجهل داشت.

۱۱- اعمال به خاتمه بستگی دارد [و مهم، این است که فرجام انسان چگونه باشد]؛ زیرا اگر ابوطالب [پیشنهاد پیامبر ﷺ را] قبول می‌کرد، به نفعش بود.

۱۲- جای تأمل و درنگ است که شبهه‌ی پیروی از گذشتگان، در قلوب گمراهان ریشه دوانیده است؛ زیرا در این داستان، به‌رغم تأکید و تکرار پیامبر ﷺ باز هم بر همین شبهه تکیه کردند و حاضر نشدند روش نادرست گذشتگان را رها کنند!^(۱)

(۱) این، دقیقاً روی کرد تمام اهل بدعت و متعصبانی است که به نام پیروی از پیشوایانشان، با کتاب و سنت مخالفت می‌کنند و به زبان حال، چنین می‌گویند که امکان خطا در کتاب و سنت وجود دارد، اما پیشوایشان از هرگونه خطایی مصون است! پناه بر الله.

باب (۱۹): انگیزه‌ی کفر بنی آدم و ترک دینشان، افراط در گرامی‌داشت صالحان است

اللَّهُ ﷻ می‌فرماید: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ﴾ [النساء: ۱۷۱].
«ای اهل کتاب! در دیتان غلو و زیاده‌روی نکنید».

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا﴾ [نوح: ۲۳]. «و گفتند: از معبودانتان دست برندارید و هرگز (بت‌های) «ود»، «سواع»، «یغوث» و «نسر» را رها نکنید». در صحیح^(۱)، از ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که "ود"، "سواع"، "یغوث"، "یعوق" و "نسر" نام انسان‌های صالحی از قوم نوح بود که پس از وفاتشان، شیطان به قومشان چنین القا کرد که مجسمه‌هایی بسازند و نام اینها را روی مجسمه‌ها بگذارند. قومشان مجسمه‌های این صالحان را ساختند، ولی آنها را نمی‌پرستیدند تا اینکه نسل‌های نخست از بین رفتند و جهل فراگیر شد؛ آن‌گاه نسل‌های بعدی به عبادت مجسمه‌ها روی آوردند.

ابن القیم رحمته الله در این باره می‌گوید: «بسیاری از علمای سلف گفته‌اند که وقتی بزرگان اهل کتاب وفات می‌یافتند، آنها در کنار قبرهایشان می‌ایستادند و سپس مجسمه‌هایشان را می‌ساختند و پس از مدتی طولانی به عبادت آنان روی می‌آوردند».

عمر رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ﴿لَا تُطْرُونِي كَمَا طُرِتِ النَّهَارِي ابْنِ مَرْيَمَ، فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ فَقُولُوا: عِبُدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾؛ [روایت بخاری

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۹۲۰.

و مسلم^(۱) یعنی: «درباره‌ی من افراط و زیاده‌روی نکنید؛ آن‌گونه که نصارا درباره‌ی عیسی پسر مریم، غلو و زیاده‌روی کردند. جز این نیست که من، بنده‌ی الله هستم؛ پس - درباره‌ام - بگویید: بنده و فرستاده‌ی الله».

همچنین رسول الله ﷺ فرموده است: «إِيَّاكُمْ وَالْغُلُوَّ، فَإِنَّمَا أَهْلَكَ مَنْ كَانَتْ قَبْلَكُمْ الْغُلُوُّ»^(۲)؛ یعنی: «از زیاده‌روی و افراط پرهیز نمایید، زیرا افراط و زیاده‌روی، امت‌های گذشته را به هلاکت رساند».

و در صحیح مسلم از ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «أَهْلَكَ الْمُتَنَطِّعُونَ»؛ یعنی: «کسانی که - در کارهای دینی و دنیوی - زیاده‌روی می‌کنند - و از حدّ حق و اعتدال می‌گذرند - هلاک می‌شوند». و این جمله را سه بار تکرار نمود.^(۳)

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- با مطالعه‌ی این باب و دو باب بعدی به غربت دین پی می‌بریم و می‌بینیم که الله متعال چه سان دل‌ها را دگرگون و وارونه می‌کند.
- ۲- نخستین شرک در روی زمین، در نتیجه‌ی غلو و زیاده‌روی درباره‌ی صالحان پدید آمد.
- ۳- شناختن نخستین تغییری که در دین پیامبران شکل گرفت و نیز اسباب و علل آن؛ و درک اینکه الله متعال [پس از پیدایش شرک در میان امت‌ها] پیامبران را به سوی آنان فرستاد.^(۴)

(۱) بخاری، ش: ۳۴۴۵؛ این روایت را در صحیح مسلم نیافتیم.

(۲) روایت احمد، نسائی و ابن‌ماجه از ابن‌عباس رضی الله عنهما.

(۳) صحیح مسلم، ش: ۲۶۷۰.

(۴) ر.ک: آیه‌ی ۲۱۳ سوره‌ی البقره.

۴- درک این مطلب که چرا با وجود اینکه شرایع آسمانی و فطرت‌های پاک بدعت و نوآوری در دین را رد می‌کنند، باز هم مردم به بدعت‌ها روی می‌آورند؟

۵- سبب و خاستگاه همه‌ی این انحراف‌ها، آمیخته شدن حق با باطل بود؛ بدین سان که:

- نخست: با صالحان محبت داشتند
- و سپس گروهی از اهل علم و دین‌داران، مجسمه‌های نیکوکاران را ساختند [تا با یادآوری آنان، به انجام خیر و نیکی رغبت بیشتری بیابند]؛ اما نسل‌های بعد که از این قصد خیر، غافل بودند، گمراه شدند و به عبادت مجسمه‌ها پرداختند.^(۱)

۶- تفسیر آیه‌ی [۲۳] سوره‌ی نوح.

۷- شناخت خوی آدمی‌زاد که به تدریج از حق فاصله می‌گیرد و باطل اندک‌اندک در او جای می‌گیرد و افزایش می‌یابد.^(۲)

۸- این، شاهدی بر مقوله‌ی معروف سلف صالح است که گفته‌اند: بدعت، سبب کفر می‌شود. و بدعت نزد شیطان از گناه، محبوب‌تر است؛ زیرا فرد گنهکار می‌داند که گنهکار است و توبه می‌کند؛ اما بدعت‌گر به گمان اینکه کار نیکی انجام می‌دهد، توبه نمی‌کند.

(۱) لذا درمی‌یابیم که هرکس بخواهد دینش را با بدعتی تقویت کند، ضررش از نفع آن بیشتر است. مثلاً در اهمیت محبت رسول‌الله ﷺ هیچ بحثی نیست؛ اما آنان که گمان می‌کنند با جشن میلاد آن بزرگوار، محبت وی را در قلبشان تقویت می‌نمایند، سخت در اشتباهند؛ چراکه چنین عملی از هیچ‌یک از سلف صالح ثابت نشده است.

(۲) البته این در صورتی است که توفیق‌الله با بنده، یار نشود؛ و گرنه بسیاری کسانی که از باطل به حق روی آورده‌اند؛ مثلاً امام ابوالحسن اشعری رحمته‌الله ابتدا معتزلی بود و سپس از اندیشه‌ی ابن‌کلاب متأثر شد و آن‌گاه به توفیق‌الله، از مدافعان عقیده‌ی سلف صالح گردید.

۹- سوء استفاده‌ی شیطان از بدعت‌ها؛ زیرا شیطان می‌داند که چه چیزی سبب بدعت می‌شود، گرچه کسی که بدعت را ایجاد می‌کند، قصد نیکی داشته باشد!

۱۰- شناخت یک اصل کلی در عقیده که عبارت است از: "عدم افراط و زیاده‌روی در گرامی‌داشت نیکان."

۱۱- زیان ایستادن بر سر قبرها برای انجام عمل نیک.

۱۲- شناخت علت نهی از مجسمه‌سازی و حکمت دستور به نابودی آن.

۱۳- درک اهمیت داستان قوم نوح و ضرورت توجه به آن؛ [زیرا زیاده‌روی قوم نوح در گرامی‌داشت نیکان، زمینه‌ساز پیدایش شرک بود.]

۱۴- شگفت‌آورتر از همه اینکه اهل بدعت، این داستان قوم نوح را در کتاب‌های حدیث و تفاسیر می‌خوانند؛ ولی الله متعال بر دل‌هایشان مهر زده است، طوری که این نوع اعمال را تأیید می‌کنند و خون و مال کسی را که با چنین کارهایی مبارزه نماید، مباح می‌دانند!

۱۵- تصریح شده که هدف قوم نوح، شفاعت خواستن از آنان بود.

۱۶- نسل‌های بعدی، گمان کردند که قصد کسانی که تصاویر و مجسمه‌ها را ساخته‌اند، عبادت این تصاویر و مجسمه‌ها بوده است!

۱۷- رهنمود بزرگی که در سخن رسول الله ﷺ است؛ آنجا که فرمود: «درباره‌ی من افراط و زیاده‌روی نکنید؛ آن‌گونه که نصارا درباره‌ی عیسی پسر مریم، غلو و زیاده‌روی کردند...». سلام و درود الله بر رسول الله ﷺ که پیام روشن را ابلاغ نمود.

۱۸- خیرخواهی و روشن‌گری پیامبر ﷺ در این باره که هر کس در امور دینی و دنیوی، سخت‌گیری و زیاده‌روی کند، به هلاکت می‌رسد.

۱۹- تصریح به اینکه بت‌ها پس از آن مورد پرستش قرار گرفتند که علم و آگاهی از میان رفت؛ و این، بیانگر اهمیت علم و خطر از میان رفتن آن است.

۲۰- علت از بین رفتن علم و دانش، مرگ علما بیان شده است.

باب (۲۰): سرزنش شدید کسی که الله را در کنار قبر مردی صالح پرستش کند، چه رسد به اینکه خود صاحب قبر را پرستش نماید

در صحیح [بخاری و مسلم]^(۱) آمده است که عایشه رضی الله عنها می‌گوید: ام‌سلمه رضی الله عنها برای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از کلیسایی سخن گفت که در حبشه دیده بود و تصاویری در آن وجود داشت. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أُولَئِكَ بِأَنَّمَاتَ فِيهِمُ الرَّجُلُ الصَّالِحُ، بَنَوْا عَلَى قَبْرِهِ مَسْجِدًا، وَصَوَّرُوا فِيهِ تِلْكَ الصُّورَ، فَأُولَئِكَ شِرَارُ الْخَلْقِ عِنْدَ اللَّهِ». یعنی: «اینها عادت داشتند که هر گاه فرد نیکوکاری از آنها فوت می‌نمود، بر قبرش عبادت‌گاهی بنا می‌کردند و آن تصاویر را در آن به تصویر می‌کشیدند؛ ایشان بدترین مردم در نزد الله هستند». اینها دو فتنه و گناه را با هم مرتکب می‌شدند: یکی قبرپرستی، و دیگری تصویرگری و ترسیم تصاویر.

(۱) صحیح بخاری، ش: (۴۲۷، ۴۳۴، ۱۳۴۱ و...)؛ صحیح مسلم، ش: ۵۲۸. با اختلاف اندکی در الفاظ

همچنین بخاری و مسلم روایت کرده‌اند که عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در بیماری وفاتش پارچه‌ای روی صورتش کشیده بود و چون نفَسش تنگ شد، آن را کنار زد و فرمود: «لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ»^(۱) یعنی: «نفرین الله بر یهود و نصارا که قبرهای پیامبرانشان را مسجد- یعنی عبادت‌گاه- قرار دادند». بدین‌سان رسول الله صلی الله علیه و آله امتش را از چنین عملی برحذر داشت؛ از این‌رو قبرش نمایان- و بیرون از خانه‌اش- قرار نگرفت تا مبادا مردم آن را سجده‌گاه قرار دهند.

مسلم رحمته الله روایت کرده است که جناب بن عبد الله رضی الله عنه می‌گوید: پنج روز پیش از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «إِنِّي أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ أَنْ يَكُونَ لِي مِنْكُمْ خَلِيلٌ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هَدَىٰ اتَّخَذَنِي خَلِيلًا كَمَا اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا وَلَوْ كُنْتُ مُنْجِزًا مِنْ أُمَّتِي خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا أَوْ مِنْ كَأَنْ قَبْلَكُمْ كَأَنْوَ يَتَّخِذُونَ قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ إِلَّا فَلْيَا تَتَّخِذُوا الْقُبُورَ مَسَاجِدَ إِنِّي أَنهَاكُمْ عَنْ ذَلِكَ»؛ یعنی: «من به الله پناه می‌برم از اینکه کسی از شما را دوست خاصّ خویش قرار دهد، زیرا الله متعال مرا خلیل و دوست خویش قرار داده است؛ همان‌طور که ابراهیم را خلیل و دوست خاصّ خود قرار داده بود. و اگر می‌خواستم کسی از امتم را به عنوان دوست ویژه و خاصّ خود برگزینم، ابوبکر رضی الله عنه را به دوستی برمی‌گزیدم. هان! امت‌هایی که پیش از شما بودند، قبرهای پیامبرانشان را مسجد و محل عبادت قرار دادند؛ آگاه باشید که هیچ قبری را عبادت‌گاه نگردانید و من، شما را از این کار باز می‌دارم».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۳۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۵۳۱.

بدین ترتیب رسول الله ﷺ در آخرین روزهای زندگی اش، از این کار باز داشت و کسانی را که چنین کرده اند، لعن و نفرین نمود. از این حدیث چنین برداشت می شود که هر کس رو به قبری فقط نماز بخواند، بدون اینکه مسجدی بسازد، باز هم مشمول این حکم می شود و سزاوار لعن و نفرین مذکور در حدیث می گردد؛ زیرا در روایت عایشه رضی الله عنها آمده است: «... تا مردم قبر رسول الله ﷺ را مسجد و محل عبادت قرار ندهند» که همین معنی را می رساند؛ چون ناگفته پیداست که اصحاب رضی الله عنهم قصد ساخت مسجد بر روی قبر رسول الله ﷺ را نداشتند. و هر جایی که در آن قصد نماز کنند، مسجد نامیده می شود؛ چنانکه رسول الله ﷺ فرموده است: «جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ مَطْهَرًا»^(۱) یعنی: «زمین برای من مسجد و پاک قرار داده شده است».^(۲)

احمد رحمه الله با سند جيد- و نیز ابوحاتم در صحیح خود- از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده اند که رسول الله ﷺ فرمود: «إِنَّ مِنْ شَرِّ أَرِئِ النَّاسِ مَنْ تَدْرِكُهُ السَّاعَةُ وَ هُمْ أَحْيَاءٌ وَ مَنْ يَتَّخِذُ الْقُبُورَ مَسَاجِدًا» یعنی: «از بدترین انسان ها، کسانی هستند که هنگام برپایی قیامت زنده باشند و نیز کسانی که قبرها را مسجد و محل عبادت قرار می دهند».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

۱- رهنمود و هشدار رسول الله ﷺ درباره‌ی کسی که مسجدی نزد قبر انسان صالحی بسازد؛ هر چند نیتش درست باشد.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۳۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۵۲۱ به نقل از جابر بن عبدالله رضی الله عنه

(۲) یعنی: همان طور که در ادامه حدیث آمده است، "هر کجا وقت نماز فرارسید، امتیازم می توانند همان جا نماز بخوانند و- اگر آب نبود، تیمم کنند و نماز بگذارند.

- ۲- ممنوعیت تصویرگری و مجسمه‌سازی و نکوهش شدید این کار.
- ۳- حساسیت رسول الله ﷺ نسبت به این امور؛ چنانکه در- طول حیات مبارکش- در این باره سخن گفته بود، اما پنج روز پیش از وفاتش در این باره هشدار داد و به همین بسنده نکرد، بلکه در واپسین لحظات زندگی‌اش نیز به پرهیز از این کارها، سفارش نمود.
- ۴- درباره‌ی قبر خود نیز هشدار داد که آن را مسجد و محل عبادت قرار ندهند.
- ۵- این، از اعمال یهود و نصارا است که قبرهای پیامبرانشان را مسجد و محل عبادت قرار می‌دادند.
- ۶- نفرین کردن آنها به خاطر انجام این کار.
- ۷- هدف رسول الله ﷺ، بر حذر داشتن امتش از این کارها بود.
- ۸- درک اینکه چرا رسول الله ﷺ در قبرستان عمومی و بیرون خانه‌اش دفن نگردید.
- ۹- معنی مسجد قرار دادن قبر.
- ۱۰- هم‌سان قرار دادن کسانی که قیامت بر آنها برپا می‌شود، با کسانی که قبور را مساجد قرار می‌دهند؛ بدین ترتیب عوامل ایجاد شرک و عواقب آن را پیش از وقوع شرک، بیان فرمود.^(۱)
- ۱۱- رسول الله ﷺ پنج روز پیش از وفاتش، اعتقادات دو گروه از اهل بدعت را که عبارتند از: جهمیه و روافض، مردود اعلام کرد. علماء این دو گروه را، از همان هفتاد و دو گروه باطل دانسته‌اند. رافضیان

(۱) یعنی این دو دسته را جزو بدترین مردم برشمرد؛ زیرا قیامت بر کافران برپا می‌شود و آنان که قبور را محل عبادت قرار می‌دهند، در واقع مرتکب عملی می‌شوند که زمینه‌ساز شرک و کفر است.

نخستین کسانی بودند که شرک را رواج دادند و روی قبرها مسجد ساختند.

- ۱۲- شدت بیماری رسول الله ﷺ در هنگام وفاتش.
 ۱۳- رسول الله ﷺ با مقام خَلْتِ گرامی داشته شد و خلیل الله گردید.
 ۱۴- تصریح به اینکه مقام خَلْتِ از مقام محبت بالاتر است.
 ۱۵- تصریح به اینکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه از سایر اصحاب رضی الله عنهم برتر می باشد.
 ۱۶- اشاره به خلافت ابوبکر رضی الله عنه.

باب (۲۱): در بیان اینکه غلو درباره‌ی قبور صالحان، آنها را به بت‌هایی تبدیل می‌کند که به غیر از الله پرستش می‌شوند

مالک رضی الله عنه در الموطأ روایت کرده است که رسول الله ﷺ فرمود: «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ قَبْرِي وَتَنَاءَ يَحْيَىٰ أَشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَيَّ قَوْمٌ أَخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدًا»؛ یعنی: «یا الله! قبرم را بتی که پرستش شود، قرار مده. الله بر ملتی که قبور پیامبران خود را مسجد قرار دادند، به شدت خشم گرفت».

الله متعال می‌فرماید: ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ﴾ [النجم: ۱۹]. «آیا به "لات" و "عزی" توجه کرده‌اید (که هیچ سود و زیانی به شما نمی‌رسانند)؟» ابن جریر [طبری] رضی الله عنه با سندش از سفیان از منصور نقل کرده که مجاهد درباره‌ی "لات" که در این آیه ذکر شده، گفته است: او، کسی بود که برای حجاج غذا تدارک می‌دید و چون مُرد، در کنار قبرش جهت تعظیم وی می‌ایستادند.

ابوالجوزاء از ابن عباس رضی الله عنهما نیز نقل کرده است که "لات" برای حجاج غذا تهیه می‌کرد.

همچنین ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «لَمَحَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ زَائِرَاتِ الْقُبُورِ وَالْمُتَخَنِينَ عَلَيْهَا الْمَسَاجِدَ وَالسُّرُجَ»؛ [روایت سنن اربعه] یعنی: رسول الله ﷺ زنانی را که قبرها را زیارت می کنند^(۱) و نیز کسانی را که روی قبرها مسجد می سازند و آنها را چراغانی می کنند، نفرین کرده است.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- بیان مفهوم بُت.
- ۲- شرح و توضیح عبادت.
- ۳- رسول الله ﷺ تنها از چیزهایی پناه می خواست که خطر وقوع آن را احساس می کرد.
- ۴- رسول الله ﷺ عمل امت‌های گذشته را که قبرهای پیامبران خود را مسجد قرار دادند، در ضمن نهی از مسجد قرار دادن قبر خویش بیان نمود.
- ۵- شدت خشم و غضب الله بر این کار.
- ۶- در مورد «لات» که از بزرگترین بت‌های عرب بود، اطلاعاتی به دست آوردیم.
- ۷- آگاهی از اینکه محل پرستش لات، قبر انسان صالحی بوده است.
- ۸- دانستن اینکه «لات»، نام صاحب آن قبر بوده است؛ و نیز دانستن وجه نام گذاری اش بدین اسم.^(۲)

(۱) منظور از زیارت قبور، رفتن به قبرستان است که برای مردان، جایز و بلکه پسندیده می باشد؛ لذا زیارت قبور، احکام خاص خودش را دارد.

(۲) در متن عربی آمده است: «كَانَ يَلْتُ لَهُمُ السُّوَيْقُ»؛ یعنی برای حجاج، سویق تهیه می کرد که غذایی آمیخته از آرد گندم و شیر بود. واژه‌ی «يَلْتُ» و «لات» هم خوانده‌اند.

۹- نفرین بر زنانی که به کثرت به قبرستان‌ها می‌روند.

۱۰- نفرین بر کسانی که روی قبر، چراغ روشن می‌کنند یا آنها را

چراغانی می‌نمایند.^(۱)

باب (۲۲): در مورد پاسداری رسول الله ﷺ، از مرزهای توحید و مسدود کردن تمامی راه‌های منجر به شرک

الله تعالی می‌فرماید: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۲۸﴾ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿۱۲۹﴾﴾ [التوبة: ۱۲۸-۱۲۹].

«به‌راستی پیامبری از خودتان به‌سویتان آمد که رنج‌های شما بر او دشوار است و به (هدایت) شما اشتیاق و افری دارد و نسبت به مومنان دلسوز و مهربان است. پس اگر (از ایمان و عمل صالح) رویگردان شوند، بگو: الله برایم کافی است؛ هیچ معبود برحقى جز او وجود ندارد؛ بر او توکل نمودم؛ و او پروردگار عرش بزرگ است.»

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «لَا تَجْلُوا بُيُوتَكُمْ قُبُورًا وَلَا تَجْلُوا قَبْرِ عِيَا وَصَلُّوا عَلَيَّ فَإِنَّ صَلَاتَكُمْ تَبْلُغُنِي حَيْثُ كُنْتُمْ»؛ [روایت ابوداود با سند حسن] یعنی: «خانه‌هایتان را قبرستان نسازید و قبر مرا محل جشن و تجمع قرار ندهید و بر من درود بفرستید؛ زیرا از هر جا که درود بفرستید، به من می‌رسد.»

(۱) روشن کردن شمع بر روی قبور، از همین نوع می‌باشد.

روایت است که علی بن حسین علیهما السلام مردی را دید که کنار قبر رسول الله صلی الله علیه و آله می آمد و به درون رخنه‌ای که آنجا بود می رفت تا دعا کند. علی بن حسین [=امام زین العابدین رضی الله عنه] آن مرد را از این کار بازداشت و گفت: آیا برای حدیثی را که از پدرم شنیده‌ام و او از جدم شنیده و جدم از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده است، روایت نکنم؟ اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «**لَا تَتَخَذُوا قَبْرِي عَيْدًا وَلَا بِيُودَكُمْ قُبُورًا وَ طَلَّوْا فَإِنَّ تَسْلِيمَ كُمْ يَبْلُغُنِي حَيْثُمَا كُنْتُمْ**». [این حدیث در المختارة آمده است.]^(۱) یعنی: «قبر مرا محل رفت و آمد و تجمع قرار ندهید و خانه‌هایتان را قبرستان نسازید و بر من درود نفرستید؛ زیرا درود شما هر جا که باشید، به من می‌رسد».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه‌ی [۱۲۸] سوره‌ی براءت (=توبه).
- ۲- رسول الله صلی الله علیه و آله امتش را به‌طور کامل از مرزهای شرک دور ساخت.
- ۳- اشتیاق فراوان و بی‌شمار رسول الله صلی الله علیه و آله به هدایت امتش و نیز مهربانی و دلسوزی‌اش نسبت به ما.
- ۴- با وجودی که زیارت قبر رسول الله صلی الله علیه و آله جزو بهترین کارهاست، اما آن بزرگوار از زیارت آن به‌صورت ویژه، منع نمود.
- ۵- از زیارت مکرر قبر خود باز داشت.^(۲)
- ۶- با این فرمایش که: «خانه‌هایتان را گورستان نسازید»، به خواندن نوافل در خانه‌ها تشویق فرمود.

(۱) اشاره به کتاب الأحادیث المختارة، اثر ضیاء الدین أبو عبد الله محمد بن عبد الواحد المقدسی (متوفای: ۶۴۳هـ) می‌باشد.

(۲) آنجا که فرمود: «قبر مرا محل رفت و آمد و تجمع قرار ندهید».

- ۷- اصحاب رضی الله عنهم اتفاق نظر داشتند که نباید در گورستان نماز خواند.^(۱)
- ۸- اینکه فرمود: «درود و سلام شما هر جا که باشید به من می‌رسد»، بدین سبب بود که سعی نکنید حتماً برای این منظور، کنار قبرم بیایید.
- ۹- از اعمال امتش، درود و سلامشان بر رسول الله صلی الله علیه و آله، در برزخ بر آن بزرگوار عرضه می‌شود.

باب (۲۳): در بیان اینکه عده‌ای از این امت، بت‌پرست [و مشرک] می‌گردند

الله متعال می‌فرماید: ﴿الْمَ تَرِ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْحَبِيْبِ وَالطَّلْعُوْتِ وَيَقُوْلُونَ لِلَّذِيْنَ كَفَرُوْا هَٰؤُلَاءِ اَهْدَىٰ مِّنَ الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا سَبِيْلًا﴾ [النساء: ۵۱]. «آیا آیا کسانی را که بهره‌ای از کتاب یافته‌اند، ندیدی که به شرک و خرافات و معبودان باطل گرایش دارند و درباره‌ی کافران می‌گویند: «اینها بیش از مسلمانان بر راه هدایت‌اند»؟»

و می‌فرماید: ﴿قُلْ هَلْ اُنْبِئْتُكُمْ بِشَرِّ مِّنْ ذٰلِكَ مَثُوْبَةً عِنْدَ اللّٰهِ مَن لَّعَنَهُ اللّٰهُ وَعَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيْرَ وَعَبَدَ الطَّلْعُوْتِ﴾ [المائدة: ۶۰]. «بگو: آیا شما را از کسانی آگاه کنم که کیفرشان نزد الله از این هم بدتر است؟ کسانی که الله، آنان را از رحمتش دور نمود و بر آنها خشم گرفت و برخی از آنان را بوزینه و خوک گردانید و (نیز) آن دسته از آنها که معبودان باطل را پرستیده‌اند»؟»

(۱) این، برگرفته از حدیث نبوی است که فرمود: «خانه‌هایتان را قبرستان نسازید»؛ لذا چنین برداشت می‌شود که نخواندن نماز در قبرستان، یک امر روشن و بدیهی از نظر اصحاب رضی الله عنهم بود.

همچنین می فرماید: ﴿قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا﴾ [الکف: ۲۱]. «آنان که بر کارشان دست یافتند (و سررشته‌ی کار را در دست گرفتند)، گفتند: بر غارشان مسجدی می سازیم».

ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لَتَسْبَحَنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنْهُمُ الْقَهْقَرَىٰ، حَتَّىٰ لَوْ دَخَلُوا فَجُجْرَ صَبٍّ؛ لَدَخَلْتُمُوهُ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! الْيَهُودُ وَالنَّجَارَىٰ؟ قَالَ: «فَمَنْ». [روایت بخاری و مسلم]^(۱) یعنی: «شما، مو به مو از روش پیشینیان پیروی خواهید کرد. حتی اگر آنان وارد سوراخ سوسماری شدند، شما نیز وارد آن می شوید». اصحاب گفتند: هدف شما، یهود و نصارا است؟ فرمود: «پس هدفم کیست؟»

مسلم رضی الله عنه از ثوبان رضی الله عنه روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ اللَّهَ زَوَىٰ لِي الْإَرْضَ، فَرَأَيْتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا، وَإِنَّ أُمَّتِي سَيَبْلُغُ مَا كُفَّهَا مَا زُوِيَ لِي مِنْهَا، وَأَعْطَيْتُ الْكَبْرَيْنِ الْأَحْمَرَ وَالْأَبْيَضَ، وَإِنِّي سَأَلْتُ رَبِّي لِأُمَّتِي أَنْ لَا يَهْلِكَهَا بَسْطَةَ عَامَةٍ، وَأَنْ لَا يَسْلُطَ عَلَيْهِمْ عَدُوٌّ مِنْ سِوَىٰ أَنْفُسِهِمْ، فَيَسْتَيْحُ بِبَيْتِهِمْ، وَإِنَّ رَبِّي قَالَ: يَا مُحَمَّدُ! إِنِّي إِذَا قَبَضْتُ قَبْضًا فَإِنَّهُ لَا يَرُدُّ وَإِنِّي أَعْطَيْتُكَ لِأُمَّتِكَ أَنْ لَا أَهْلِكَهُمْ بَسْطَةَ عَامَةٍ، وَأَنْ لَا أُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ سِوَىٰ أَنْفُسِهِمْ، فَيَسْتَيْحُ بِبَيْتِهِمْ وَلَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْهِمْ مَنْ بِأَقْطَارِهَا (أَوْ قَالَ مَنْ بَيْنَ أَقْطَارِهَا) حَتَّىٰ يَكُونُوا بِعَضِّهِمْ يَهْلِكُ بَعْضًا وَيَسْبِي بَعْضُهُمْ بَعْضًا».^(۲) یعنی: «اللّه متعال زمین را برایم هموار ساخت و من شرق و غرب آن را دیدم؛ حکومت امتم تا بدان جا که دیدم، خواهد رسید. و گنجینه‌های سرخ و سفید به من داده شد.^(۳) و از پروردگرم خواستم که امتم

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۴۵۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۶۶۹ با اندکی تفاوت در لفظ.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۸۸۹.

(۳) اشاره‌ای است به طلا و نقره که کنایه از گنجینه‌های پارس و روم دارد.

را- به یک باره- با خشکسالی فراگیری نابود نکند و بر آنها دشمن بیگانه‌ای که نسلشان را بر چیند، مسلط نگرداند. پروردگرم به من فرمود: ای محمد! آن گاه که چیزی فیصله و مقدر کنم، برگشت ندارد. درباره‌ی امت وعده دادم که آنها را- به یک باره- با خشکسالی فراگیری، هلاک نکنم. همچنین وعده دادم که دشمن بیگانه‌ای که آنان را ریشه کن کند، بر آنها چیره نسازم؛ هر چند نیروهای کفر از هر سو بر آنها حمله‌ور باشند. البته تا زمانی که در جنگ‌های داخلی یکدیگر را به قتل برسانند و از همدیگر اسیر بگیرند.^(۱)

برقانی در صحیح خود، افزون بر این آورده است: «وَإِنَّمَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي الْإِثْمَةَ الْمَجْزِيَةَ وَإِنَّمَا أَوْقَعَ عَلَيْهِمُ السَّيْفَ لَمْ يَرْفَعْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَلَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَلْحَقَ حَيٌّ مِنْ أُمَّتِي بِالْمُشْرِكِينَ، وَحَتَّى تُعْهِدَ فِتْنًا مِنْ أُمَّتِي الْإِثْمَانَ، وَإِنَّهُ سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي كَذَابُونَ ثَلَاثُونَ، كُلُّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ، وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، وَلَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي عَلَى الْحَقِّ مُنْصَوِّرَةً، لَا يَصْرُفُهُمْ مَنْ خَلَفَهُمْ وَلَا مَنْ خَالَفَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى». ^(۲) یعنی: «من برای امت از ناحیه‌ی رهبران گمراه‌کننده نگرانم؛^(۳) و آنگاه که بر ضد یکدیگر شمشیر بکشند، تا قیامت، شمشیر از میانشان برداشته نخواهد شد. و قیامت برپا نمی‌شود، مگر اینکه گروهی از امت به مشرکان می‌پیوندند و نیز گروه زیادی از امت بت‌پرست و مشرک می‌شوند! و در میان امت سی کذاب و مدعی دروغین نبوت ظهور خواهند کرد، در حالی که من خاتم پیامبرانم و پس از من پیامبری نخواهد آمد. و گروهی از امت همواره در

(۱) یعنی پیدایش جنگ‌های داخلی در میان مسلمانان، سرآغاز تسلط کافران بر آنهاست.

(۲) رک: تعلق‌اللبانی رحمته بر المشكاة، ش: ۵۳۹۴؛ و نیز السلسلة الصحيحة، ش: ۱۵۸۲

(۳) منظور از رهبران گمراه‌کننده، کسانی هستند که به نام دین، مردم را به گمراهی می‌کشاند؛ در آیه‌ی ۴۱ سوره‌ی القصص نیز به چنین پیشوایانی، تصریح شده است.

مسیر حق خواهند ماند و از سوی الله یاری خواهند شد که مخالفت و عدم همراهی دیگران، زینانی به ایشان نمی‌رساند تا اینکه فرمان الله مبنی بر برپایی قیامت فرا رسد».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه‌ی [۵۱] سوره‌ی نساء.
- ۲- تفسیر آیه‌ی [۶۰] سوره‌ی مائده.
- ۳- تفسیر آیه‌ی [۲۱] سوره‌ی کهف.
- ۴- مهم‌ترین مسأله‌ی اینکه منظور از ایمان به "جبت" و "طاغوت" در اینجا [یعنی در آیه‌ی ۵۱ سوره‌ی نساء] چیست؟ آیا منظور، اعتقاد قلبی است یا همراهی با هواداران جبت و طاغوت، به‌رغم مخالفت قلبی با جبت و طاغوت و دانستن بطلان آنها- نیز در این معنا می‌گنجد؟
- ۵- این گفتار که «کافرانی که کفر خویش را می‌شناسند، بیش از مسلمانان بر راه هدایتند»، [کفر و ارتداد از دین است].
- ۶- همان‌طور که در حدیث ابوسعید رضی الله عنه تصریح شده [و عنوان این باب نیز می‌باشد]، پیروی از روش گذشتگان و شرک، در جمع فراوانی از این امت رواج می‌یابد.
- ۷- و نیز تصریح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به اینکه در این امت، شرک و بت‌پرستی رواج فراوانی خواهد یافت.
- ۸- جای بسی شگفتی است که افرادی از این امت، به‌رغم اقرار به شهادتین، و با وجود اعتراف به حقانیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن، ادعای

- نبوت می‌کنند! مانند مختار ثقفی که در اواخر دوران صحابه چنین ادعایی کرد و گروه زیادی از او پیروی نمودند.
- ۹- مژده به اینکه حق، به کلی نابود نخواهد شد؛ آن‌گونه که در گذشته نابود می‌شد، بلکه همواره گروهی در مسیر حق، استوار و ثابت قدم خواهند ماند.
- ۱۰- نشان حقانیت این گروه، این است که با وجود مخالفت و عدم همکاری دیگران، همچنان ثابت قدم می‌مانند.
- ۱۱- و این، تا قیامت باقی خواهد ماند.
- ۱۲- نشانه‌هایی که در حدیث ثوبان بیان شد؛ از جمله: خبر دادن رسول‌الله ﷺ از اینکه مشرق و مغرب زمین برایش هموار و نمایان شده و دیده است که فرمانروایی امتش کرانه‌های شرق و غرب را در بر خواهد گرفت؛ و همین‌طور هم شد، بر خلاف شمال و جنوب [که قلمرو حکومت اسلام کمتر بوده است]. و نیز خبر دستیابی [امت] به دو خزانه‌ی [ایران و روم]؛ و همچنین پذیرفته شدن دو دعا و عدم پذیرش دعای سوم؛ و خبر از شمشیر کشیدن مسلمانان بر ضد یکدیگر [و وقوع جنگ‌های داخلی در میان آنان] و کشتن و اسیر کردن همدیگر و خاتمه نیافتن این‌گونه جنگ‌ها تا قیامت. و احساس خطر از ناحیه‌ی رهبران گمراه‌کننده و خبر دادن از پیامبران دروغین و بقای گروه پیروز و ثابت‌قدم در مسیر حق؛ همه‌ی اینها همان‌طور که رسول‌الله ﷺ فرموده بود، اتفاق افتاد.
- ۱۳- منحصراً از بابت رهبران گمراه‌کننده، اظهار نگرانی کرد.
- ۱۴- توضیح معنی بت‌پرستی.

باب (۲۴): آنچه در باره‌ی سحر و جادو آمده است

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ﴾ [البقرة: ۱۰۲]. «و به قطع می‌دانستند که هر کس خریدار چنین کالایی (= سحر) باشد، هیچ بهره‌ای در آخرت نخواهد داشت».

و می‌فرماید: ﴿يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّغُوتِ﴾ [النساء: ۵۱]. «به جبت و طاغوت، یعنی به شرک و خرافات و معبودان باطل گرایش دارند».

عمر رضی الله عنه «جبت» را سحر، و «طاغوت» را شیطان معنی کرده است. جابر رضی الله عنه می‌گوید: «طاوانیت» به غیب‌گویی گفته شود که شیطان نزدشان می‌رفت و در هر منطقه، یکی وجود داشت.

و عن أبي هريرة رضی الله عنه عن النبي صلی الله علیه و آله و سلم قال: «اجْتَنِبُوا السَّبْحَ الْمُبَقَّاتِ؛ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا هُنَّ؟ قَالَ: «الشُّرُكُ بِاللَّهِ، وَالسِّدْرُ، وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ، وَأَكْلُ الرِّبَا، وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ، وَالتَّوَلَّى يَوْمَ الرَّحْمَةِ، وَهَفَافُ الْمُدْحَنَاتِ الْمُؤَمِّنَاتِ الْخَافِلَاتِ». [متفقٌ عليه] ^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «از هفت گناه مُهلک پرهیزید!»؛ گفتند: ای رسول خدا! آنها چه گناهایی هستند؟ فرمود: «شرک به الله، سحر و جادوگری، قتل نفسی که الله کشتنش را حرام کرده است؛ مگر به حق، ^(۲) رباخواری، خوردن مال یتیم، فرار کردن از میدان نبرد در هنگام رویارویی با دشمن، و تهمت زنا به زنان پاک‌دامن و مومن و بی‌خبر از گناه».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۷۶۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۸۹.

(۲) یعنی: در مواردی که اسلام جایز قرار داده است.

جندب رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است که: «جَهَّ السَّاجِرِ بَصْرَةَ بِالسَّيْفِ»؛^(۱) یعنی: «مجازات ساحر، این است که با ضربه‌ی شمشیر کشته شود». [ترمذی، این حدیث را نقل کرده و گفته: صحیح، این است که این روایت، موقوف می‌باشد].^(۲)

و در صحیح بخاری^(۳) از بجاله بن عبده روایت است که عمر بن خطاب رضی الله عنه طی نامه‌ای دستور داد که هر مرد و زن جادوگری را بکشید؛ و ما سه جادوگر را کشتیم.

و از حفصه رضی الله عنها روایت است که دستور به قتل کنیزی داد که او را سحر کرده بود. و نیز در روایت صحیحی از جندب رضی الله عنه.

امام احمد رضی الله عنه می‌گوید: از سه نفر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که چنین فتوا داده‌اند.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه‌ی [۱۰۲] سوره‌ی بقره.
- ۲- تفسیر آیه‌ی [۵۱] سوره‌ی نساء.
- ۳- شرح واژه‌های "جبت" و "طاغوت"، و بیان فرق آنها.
- ۴- طاغوت، گاهی از جن‌ها و گاهی از انسان‌ها می‌باشد.

(۱) سنن ترمذی، ش: ۱۴۶۰

(۲) یعنی سخن خود جندب رضی الله عنه می‌باشد، نه فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم. موقوف، خبری است که به صحابی برسد؛ اما مرفوع، حدیثی است که در قالب گفتار، کردار یا تأیید و تقریر، به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده شود؛ و خود، انواع و اقسامی دارد.

(۳) صحیح بخاری، ش: ۳۱۵۶؛ در این روایت، ذکری از قتل سه جادوگر به میان نیامده است.

۵- شناخت هفت گناه مهلک که رسول الله ﷺ از آنها بر حذر داشته است.

۶- جادوگر، کافر است.

۷- جادوگر باید بدون اینکه او را توبه دهند، کشته شود.

۸- در زمان عمر رضی الله عنه نیز جادوگرانی وجود داشته‌اند، پس چه رسد به زمان‌های بعدی.

باب (۲۵): در مورد برخی از انواع سحر و جادو

قال أحمد: حدثنا محمد بن جعفر حدثنا عوف بن حیان بن الخلاء حدثنا قطن بن قبيصة عن أبيه ، أنه سمع النبي ﷺ قال: "إِنَّ الْحَيَافَةَ وَالطَّرْقَ وَالطَّيْرَةَ مِنَ الْجِبْتِ"^(۱)

ترجمه: رسول الله ﷺ فرمود: «فالگیری - با به پرواز در آوردن پرنده‌گان - و فالگیری - با ترسیم خطوط بر روی زمین و بدشگونی - به چیزی -^(۲) از مصادیق سحر و جادو - و گرایش به شرک و خرافات - به شمار می‌آیند».

عوف می‌گوید: "عیافه"، یعنی شخصی پرنده‌ای را به پرواز در می‌آورد تا ببیند به کدام سو می‌رود.^(۳) و "طرق" یعنی کشیدن خطوط بر روی زمین.

(۱) احمد في مسند (۴/۴۷۷) و ابوداود، ش: ۳۹۰۷.

(۲) بدشگونی به ایام و اعداد، مثل شوم دانستن سبزه، از همین موارد است؛ حتی دیده می‌شود که برخی پلاک خانگی خود را که شماره ۱۳ می‌باشد، می‌نویسند: "۱۲+۱"

(۳) اگر به سمت راست پرواز می‌کرد، آن را به فال نیک می‌گرفتند و کار مورد نظرشان را انجام می‌دادند و چنانچه پرنده به سمت چپ پرواز می‌کرد، آن را به فال بد می‌گرفتند و از کار مورد نظرشان صرف نظر می‌کردند.

حسن بصری رحمته الله در مورد "جبت" می گوید: جبت، وسوسه و کرناى شیطان است.^(۱)

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مَنْ اقْتَبَسَ شَعْبَةَ مِنْ النُّجُومِ، فَفَقِدَ اقْتَبَسَ شَعْبَةَ مِنَ السَّجَرِ زَلَا مَا زَلَا». [روایت ابوداود با سند صحیح]^(۲)

ترجمه: «هرکس بخشی از نجوم را فراگیرد، در واقع بخشی از سحر و جادو را فرا گرفته است. و هرچه بیشتر فرا بگیرد، به همان اندازه سحر و جادوی بیشتری فرا گرفته است».^(۳)

نسائی رحمته الله از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است که: «هرکس در گِرهی بدمد، سحر کرده است و هرکه سحر و جادو کند، شرک ورزیده است؛ و آن که چیزی (در گردن) بیاویزد، به همان چیز واگذار می شود».

(۱) بر اساس گفته‌ی حسن بصری رحمته الله، کارهای مذکور، کارهای شیطانی است.

(۲) صحیح الجامع، ش: ۶۰۷۴؛ و السلسلة الصحيحة، ش: ۷۳۹؛ و صحیح ابی داود، از ابان بن عثمان رحمته الله، ش: ۳۳۰۵.

(۳) منظور از علم نجوم در اینجا، دانشی است که با استدلال به آن، درباره‌ی حوادث زمین، اظهار نظر می کنند! مثلاً می گویند: همین که فلان ستاره در کنار فلان ستاره قرار گیرد، چنین و چنان خواهد شد! یا می گویند: ستاره‌ی فلانی، خوب افتاده است! زید بن خالد رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در صبحگاه يك شب بارانی، پس از اقامه‌ی نماز صبح در حدیبیه، رو به مردم کرد و فرمود: «آیا می دانید که پروردگارتان چه فرمود؟» صحابه - گفتند: الله و رسولش بهتر می دانند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «الله فرمود: "أَصْبَحَ مِنْ عِبَادِي مُؤْمِنٌ يِّي، وَكَافِرٌ، فَأَمَّا مَنْ قَالَ: مُطِرْنَا بِفَضْلِ اللَّهِ وَرَحْمَتِهِ، فَذَلِكَ مُؤْمِنٌ يِّي كَافِرٌ بِالْكَوْكِبِ، وَأَمَّا مَنْ قَالَ مُطِرْنَا بِنُورِ كَذَا وَكَذَا، فَذَلِكَ كَافِرٌ يِّي مُؤْمِنٌ بِالْكَوْكِبِ"؛ یعنی: «بندگانم شب را در حالی به صبح رساندند که برخی از آن‌ها به من مومن و برخی هم کافر بودند؛ آنها که گفتند: به فضل و رحمت الله بر ما باران بارید، به من ایمان آوردند و به تأثیر ستارگان کافر گردیدند؛ و اما کسانی که گفتند: به سبب اقبال فلان و فلان ستاره بر ما باران بارید - و ریزش باران را به ستارگان نسبت دادند - به من کافر شدند و به ستارگان ایمان آوردند». [ر.ک: صحیح بخاری، ش: ۸۴۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۷۱].

عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رضي الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم قَالَ: "أَلَا هَلْ أُنَبِّئُكُمْ مَا
الْعِصَّةُ؟ هِيَ التَّمِيمَةُ الْقَالَةُ بَيْنَ النَّاسِ" [مسلم]

ترجمه: ابن مسعود رضي الله عنه می گوید: رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: «آیا به شما بگویم که "عصه" ^(۱) - یا دو به هم زنی - چیست؟ همان سخن چینی و گفتاری است که بین مردم دهن به دهن بگردد».

بخاری و مسلم ^(۲) از ابن عمر رضي الله عنهما روایت کرده اند که رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: «إِنَّ مِنَ الْبَيِّنَاتِ لَسِحْرًا»؛ یعنی: «همانا برخی از سخنان، سحر و جادو هستند».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- عیافه یا فال گیری با به پرواز درآوردن پرندگان، و نیز طرق یا فال گیری با ترسیم خطوط بر روی زمین و همین طور طیره یا بدشگونی به چیزی، از مصادیق سحر و جادو و گرایش به شرک و خرافات به شمار می آیند.
- ۲- شرح و توضیح عیافه، طرق و طیره.
- ۳- علم نجوم نیز نوعی جادوست.
- ۴- دمیدن در گره نیز از انواع جادو به شمار می رود.
- ۵- سخن چینی و دوبهم زنی، نوعی سحر و جادوست. ^(۳)
- ۶- فصاحت و سخنوری نیز از انواع جادوست.

(۱) واژه‌ی "العِصَّةُ" یعنی: دو بهم زنی؛ یا خراب کردن روابط دیگران. این واژه در کتب حدیث، بیشتر هم وزن الوجه آمده است؛ یعنی با لفظ: "العِصَّةُ"

(۲) صحیح بخاری، ش: ۵۷۶۷؛ و مسلم، ش: ۸۶۹؛ گفتمی است که روایت مسلم رضي الله عنه به نقل از عمار بن یاسر رضي الله عنه می باشد، نه از ابن عمر رضي الله عنهما.

(۳) یعنی از آن جهت که روابط مردم را یکدیگر را تیره می گرداند و باعث جدایی و تفرقه‌ی آنها می شود، به سحر و جادو می ماند. در آیه‌ی ۱۰۲ سوره‌ی بقره، به این ویژگی سحر و جادو تصریح شده است.



باب (۲۶): آنچه درباره‌ی کاهنان و امثالشان وارد شده است

مسلم رحمته به نقل از برخی از همسران رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که آن بزرگوار فرمود: «مَنْ آتَى عَرَاْفًا فَسَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ فَجَدَّ قَهْ لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةُ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً»^(۱)؛ یعنی: «هر که نزد کاهنی^(۲) برود و از او در مورد چیزی سوال کند، سپس او را تصدیق نماید، نماز چهل شبانه‌روزش پذیرفته نمی‌شود»^(۳).

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مَنْ آتَى كَاهِنًا فَجَدَّ قَهْ بِمَا يَقُولُ فَجَدَّ بِكَفَرٍ بِمَا أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم». [روایت ابوداود] یعنی: «هر که نزد

(۱) ر.ک: صحیح مسلم، ش: ۲۲۳۰. این حدیث در صحیح مسلم با این لفظ آمده است: «مَنْ آتَى عَرَاْفًا فَسَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ، لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةُ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً».

(۲) در حدیث، واژه‌ی عراف آمده که شامل کاهن یا پیش‌گو، رمال، فال‌گیر و امثالشان می‌شود؛ ابن‌اثیر گوید: عراف، کسی است که مدعی دانستن غیب می‌باشد. خطابی گفته است: کسی است که ادعا می‌کند از محلّ اشیای گم‌شده یا مسروقه خبر دارد! ناگفته نماند که فرق عراف و کاهن در این است که: عراف به کسی اطلاق می‌گردد که از غیب یا امور پوشیده‌ای که در گذشته روی داده است، خبر می‌دهد؛ و کاهن، به معنای پیش‌گوست؛ یعنی پیش‌گویی می‌کند و از اموری که اتفاق نیفتاده است، خبر می‌دهد!

(۳) نگاهی به روایت مسلم [که در پانوشته‌های پیشین ذکر شد] نشان می‌دهد که پرسیدن از کاهنان، یک مسأله می‌باشد و تصدیقشان، مسأله‌ای دیگر؛ یعنی رفتن نزد کاهنان، حرام است و تصدیقشان، کفر. زیرا آنها مدعی دانستن غیب هستند، در صورتی که الله متعال در آیه‌ی ۶۵ سوره‌ی نمل آشکارا بیان فرموده است که: «بگو: جز الله هیچ‌یک از موجودات آسمان‌ها و زمین، غیب نمی‌داند». البته اگر منظور از رفتن به نزد کاهنان و پرسیدن از آنان، به منظور فاش کردن دروغ‌هایشان باشد، کاری پسندیده و در مواردی نیز، واجب است.

کاهنی برود، سپس او را تصدیق نماید، به آنچه بر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شده، کفر ورزیده است».

همچنین در روایتی که [صاحبان سنن] اربعه^(۱) و نیز حاکم [نیشابوری] روایت کرده‌اند- و حاکم آن را مطابق شرط بخاری و مسلم، صحیح دانسته- آمده است که ابوهریره رَضِيَ اللهُ عَنْهُ می‌گوید: [پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ] فرمود: «مَنْ آتَى بِكَاهِنًا أَوْ عَرَافًا فَهَدَّقَهُ بِمَا يَقُولُ فَهَدَّ بِمَا كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ». [این روایت، به مضمون روایت‌های پیشین می‌باشد.] و ابوיעلی نیز با اسناد جید، این روایت را به صورت موقوف،^(۲) از ابن مسعود رَضِيَ اللهُ عَنْهُ نقل کرده است.

عمران بن حصین رَضِيَ اللهُ عَنْهُ می‌گوید: رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَطَيَّرَ أَوْ تَطَيَّرَ لَهُ، أَوْ تَكَهَّنَ أَوْ تَكَهَّنَ لَهُ، أَوْ سَجَرَ أَوْ سَجَرَ لَهُ. وَمَنْ آتَى بِكَاهِنًا فَهَدَّقَهُ بِمَا يَقُولُ، فَهَدَّ بِمَا كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ». [روایت بزوار با اسناد جید] یعنی: «از ما- و پیروان راستین ما- نیست، آن که فال بگیرد یا برای او فال گرفته شود؛ کهانت و ادعای دانستن غیب کند یا نزد کاهنی برود؛ سحر و جادو کند یا از جادوگری بخواهد که برایش جادو کند. هر که نزد کاهنی برود، سپس سخنانش را تصدیق نماید، به آنچه بر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شده، کفر ورزیده است».

طبرانی نیز این حدیث را با اسناد حسن از ابن عباس رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا- بدون لفظ «وَمَنْ آتَى...» تا پایان آن- روایت کرده است.

بعغوی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ گوید: عراف، به کسی گفته می‌شود که ادعا می‌کند از مسایلی که بر دیگران پوشیده مانده- مانند: اشیای گم شده یا مسروقه- خبر دارد.

(۱) صاحبان سنن اربعه، عبارتند از: ابوداود، نسائی، ترمذی و ابن‌ماجه رحمهم‌الله.

(۲) یعنی به‌عنوان سخن ابن‌مسعود رَضِيَ اللهُ عَنْهُ.

و گفته شده که عراف، همان کاهن یا پیش‌گوست؛ و کاهن کسی است که از اموری که هنوز اتفاق نیفتاده است، خبر می‌دهد. و گفته‌اند: آن است که به گمان خود، اسرار قلب را می‌داند.

ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: عراف به کاهن و منجم و سایر کسانی که از امور غیب و پوشیده سخن می‌گویند، گفته می‌شود.

ابن عباس رضی الله عنهما فرموده است: به اعتقاد من، آنان که حروف ابجد [و نوشته‌های رمزگونه و نامفهوم] می‌نویسند^(۱) و با نگریستن به ستارگان سخنانی می‌گویند، هیچ بهره‌ای نزد الله ندارند.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تصدیق کاهن و ایمان به قرآن، قابل جمع شدن نیستند و در یک یک‌جا یا در یک قلب - جمع نمی‌شوند.
- ۲- تصریح به اینکه این عمل، کفر است.
- ۳- حکم کسی که سخن کاهن را بپذیرد و نزد او برود.^(۲)
- ۴- حکم کسی که برای او فال بزنند [یا برای فال‌گیری، نزد فال‌گیران برود].
- ۵- حکم کسی که [از جادوگران] درخواست سحر و جادو کند.
- ۶- حکم کسی که حروف ابجد را فرا بگیرد.^(۱)

(۱) درست، مانند بیشتر تعویذنویسان که تعویذهایشان، نامفهوم است! البته ابجدنگاری یا استفاده از حروف ابجد [هَوَز، حُطَى، کَلَمَن...]، به‌عنوان کدهای حرفی - مثلاً برای تاریخ‌نگاری یا ذکر سال تولد افراد و امثال آن، که در گذشته رواج داشت - حرام نیست و حتی در اشعار فقهی و نحوی علما نیز رایج بوده است. اشکال و حرمت، در ترسیم جدول‌ها و نوشتن عبارتهای نامفهومی است که با اعتقاد تأثیر گردش‌های فلکی و ستارگان در اوضاع و احوال مردم، انجام می‌شود.

(۲) با توجه به حدیث عمران بن حصین رضی الله عنه، پیامبر صلی الله علیه و آله از چنین کسی، اظهار بی‌زاری کرده است.

۷- فرق کاهن و عراف.

باب (۲۷): درباره‌ی احکام باطل کردن سحر [و انواع آن]

از جابر رضی الله عنه روایت است که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی باطل کردن سحر از طریق سحر و جادو پرسیدند: فرمود: «**هِيَ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ**». [روایت احمد با سند جید؛ و ابوداود]^(۱) یعنی: «این کار، از اعمال شیطان است».

و از امام احمد رحمته الله در این باره پرسیدند؛ پاسخ داد: ابن مسعود رضی الله عنه این گونه کارها را مکروه و ناپسند می‌دانست.

و در [صحیح] بخاری آمده است که قتاده می‌گوید: از ابن مسیب پرسیدم: مردی جادو شده است و نمی‌تواند با همسرش همبستر شود؛ آیا باطل کردن سحرش جایز است؟ پاسخ داد: اشکالی ندارد، زیرا هدف، اصلاح است؛ و آنچه مفید باشد، ممنوع نیست.

و از حسن [بصری رحمته الله] روایت است که باطل کردن سحر به وسیله‌ی سحر، فقط کار ساحران است.

ابن القیم - رحمته الله - گوید: ابطال سحر بر دو نوع می‌باشد:

۱- باطل کردن سحر، با سحر و جادویی همانند آن؛ این روش، جزو کارهای شیطان است و سخن حسن بصری رحمته الله، بر همین نوع ابطال سحر، حمل

(۱) در پانوشته‌های پیشین بیان شد که فراگیری حروف ابجد، در صورتی حرام است که در رابطه با علم نجوم و مرتبط دانستن تأثیر ستارگان و حرکت‌های فلکی در اوضاع و احوال انسان‌ها باشد.

(۲) مسند احمد (۳/۲۹۴)؛ سنن ابی داود، ش: ۳۸۶۸؛ آلبانی گوید: اسنادش، صحیح است؛ ر.ک:

المشكاة، ش: ۴۵۵۳.

می‌شود؛ زیرا در این روش، باطل‌کننده‌ی سحر و فردِ جادوشده، هر دو به جن‌ها و شیاطین روی می‌آورند و آنها را خشنود می‌سازند تا سحر، باطل گردد. ۲- اما ابطال سحر به وسیله‌ی خواندن دعای شرعی و دم کردن و استفاده از داروها و دعاهاى مباح، اشکالی ندارد و جایز می‌باشد.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- نهی از باطل کردن سحر، به وسیله‌ی سحر.
- ۲- فرق ابطال مشروع سحر و ابطال نامشروع.



باب (۲۸): درباره‌ی بدشگونی و فال بد زدن

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿أَلَا إِنَّمَا طَبَّرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [الأعراف: ۱۳۱]. «هان! همانا بدشگونی آنان (و سرچشمه‌ی نعمت‌ها و سختی‌هایی که به آنان می‌رسد)، نزد الله (و به قضا و قدر الهی) است؛ ولی بیشترشان نمی‌دانند».

همچنین می‌فرماید: ﴿قَالُوا طَبَّرِكُمْ مَعَكُمْ أَيْنَ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ﴾ [یس: ۱۹]. «(پیامبران) گفتند: شگون بدتان، با شماست. آیا اگر پند داده شوید، (آن را بدشگون می‌پندارید؟) بلکه شما مردمی هستید که از حد گذشته‌اید».

و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا عَجْوَى، وَلَا طَبِيرَةَ، وَلَا هَامَةَ، وَلَا بَقَرَةَ»؛ [بخاری و مسلم]^(۱) یعنی: «سرایت بیماری، بدشگونی، شوم پنداشتن برخی حشرات و [پرنندگان و نحس دانستن ماه]

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۴۲۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۲۲۰.

صَفَر، اصالتی ندارند.^(۱) در روایت مسلم رحمته، افزون بر این آمده است: «وَلَا نَهْوُ وَلَا غَوْلُ»؛ یعنی: «ستاره‌ی اقبال [یا تأثیر ستارگان در ریزش باران] و [ترس از] غول بی‌اعتبارند».

انس رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لَا عَدْوَى وَلَا طَيْرَةَ، وَيُجْبِنِي الْقَالُ»؛ یعنی: «سرایت بیماری و نیز بدشگونی، حقیقت ندارند؛ ولی به فال نیک گرفتن را می‌پسندم». صحابه گفتند: به فال نیک گرفتن چیست؟ فرمود: «كَلِمَةٌ طَيِّبَةٌ»؛ [بخاری و مسلم]^(۲) یعنی: «سخنی نیکوست (که به انسان روحیه و شادابی می‌دهد)».

و ابوداود رحمته با سند صحیح از عروه بن عامر روایت کرده است که نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، سخن از فال به میان آمد؛ فرمود: «أَحْسَنُهَا الْقَالُ؛ وَلَا تَرُدُّ مُسْلِمًا فَإِذَا رَأَى أَحَدًا كُمْ مَا يَكْرَهُ، فَلْيَقُلْ: اللَّهُمَّ لَا يَأْتِي بِالْحَسَنَاتِ إِلَّا أَنْتَ، وَلَا يَهْفُجُ السَّيِّئَاتِ إِلَّا أَنْتَ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ»؛^(۳) یعنی: «بهترینش به فال نیک گرفتن (و سخن نیکویی است که به انسان روحیه می‌دهد)؛ البته بدشگونی نباید مسلمان را از تصمیمش منصرف کند؛ هرگاه

(۱) در ادامه‌ی حدیث ابوهریره رضی الله عنه آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «وَفِرَّ مِنَ الْمَجْذُومِ كَمَا تَفِرُّ مِنَ الْأَسَدِ»؛ یعنی: «از فرد مبتلا به جذام بگریز؛ همان‌طور که از شیر فرار می‌کنی». مردم در دوران جاهلیت اعتقاد داشتند که بیماری، بدون مشیت الهی، سرایت می‌کند. در این حدیث، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این پندار را رد نمود و در عین حال، راهنمایی کرد که از بیماری‌های مُسری مانند جذام، پرهیز کنید. لذا با جمع‌بندی مجموعه‌ی احادیثی که در این‌باره وارد شده است، به این نتیجه می‌رسیم که این‌گونه بیماری‌ها به مشیت الهی و بر اساس سنت او، سرایت می‌کنند و نفی سرایت بیماری در این حدیث، بیان این مطلب است که اسباب، به ذات خود مؤثر نیستند؛ بلکه تأثیر اسباب، به اراده و خواستِ الله متعال بستگی دارد.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۵۷۵۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۲۲۴.

(۳) ضعیف است؛ ضعیف الجامع، ش: ۱۹۹؛ و السلسلة الضعيفة، ش: ۱۶۱۹؛ و ضعیف أبی داود، از

آلبانی رحمته، ش: ۸۴۳.

هریک از شما چیزی دید که نمی‌پسندید، بگوید: اللَّهُمَّ لَا يَأْتِي بِالْحَسَنَاتِ إِلَّا أَنْتَ ، وَلَا يَفْضَحُ السَّيِّئَاتِ إِلَّا أَنْتَ ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ»^(۱).

همچنین ابوداود روایت کرده است که ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الطَّيْرَةُ شِرْكٌ ، الطَّيْرَةُ شِرْكٌ ، وَمَا مِنَّا إِلَّا وَآجِنُ اللَّهِ يُدَاهِبُهُ بِالتَّوَكُّلِ»؛ [این حدیث را ترمذی نیز روایت کرده و آن را صحیح دانسته است؛ البته عبارت وَمَا مِنَّا تا پایان روایت را سخن ابن مسعود رضی الله عنه دانسته است.]^(۲)

ترجمه: «بدشگونی و فال بد زدن، شرک است». و این را دوبار تکرار کرد. سپس افزود: «هیچ کس از ما نیست که چیزی به دلش خطور نکند»^(۳) اما الله عز و جل این گونه تصورات را با توکل، از بین می‌برد.

در مسند احمد این حدیث ابن عمر ذکر شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ رَكَتَهُ الطَّيْرَةُ عَنْ حَاجَتِهِ فَقَدْ أَشْرَكَ» قالوا: فما كفارة ذالك؟ قال: أُنْ تَقُول: اللَّهُمَّ لَا خَيْرَ إِلَّا خَيْرُكَ وَلَا طَيْرَ إِلَّا طَيْرُكَ وَلَا إِلَهَ غَيْرُكَ»^(۴)؛ یعنی: «هر که فال بد، او را از ادامه‌ی کارش باز بدارد، شرک ورزیده است». پرسیدند: کفاره‌اش چیست؟ فرمود: «اینکه بگویی: اللَّهُمَّ لَا خَيْرَ إِلَّا خَيْرُكَ وَلَا طَيْرَ إِلَّا طَيْرُكَ وَلَا إِلَهَ غَيْرُكَ»^(۵).

(۱) ترجمه‌ی دعا: «یا الله! کسی جز تو نیکی‌ها را نمی‌آورد و کسی جز تو، بدی‌ها را دفع نمی‌کند؛ هیچ بازدارنده‌ای (از گناه) و هیچ نیرویی (برای اطاعت) جز به خواست و توفیق تو وجود ندارد».

(۲) ترمذی، ش: ۱۶۱۴؛ ابوداود، ش: ۳۹۱۰؛ و ابن‌ماجه، ش: ۳۵۳۸.

(۳) یعنی همه به چنین مسأله‌ی مبتلا می‌شوند؛ چه بسا انسان کاری را شروع می‌کند، اما چیزی به دلش می‌آید و از آن کار صرف نظر می‌کند؛ راهکار رهایی از این آفت، در ادامه‌ی روایت بیان شده است.

(۴) مسند احمد، ش: ۷۰۴۵؛ شعیب ارنؤوط این حدیث را حسن دانسته است.

(۵) ترجمه‌ی دعا: یعنی: «یا الله! هیچ خیری جز آنچه تو آن را خیر گردانیده‌ای و نیز هیچ شری جز آنچه تو مقدرش فرموده‌ای، وجود ندارد و هیچ معبود راستینی جز تو نیست». ناگفته نماند که فعل -الهی، از شر و بدی، پاک و منزه می‌باشد و فقط در مفعول رخ می‌دهد؛ اینجاست که باید به تفاوت فعل و مفعول توجه

[امام] احمد رحمته همچنین از فضل بن عباس رضی الله عنه روایت کرده است: «إِنَّمَا الطَّيْرَةُ مَا أَمَّهَا، أَوْ رَجَعَتْ»^(۱) یعنی: «بدشگونی و فال بد زدن، عبارتست از آنچه که تو را به انجام کاری یا به صرف نظر از آن، وادارد».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- یادآوری آیه‌ی ﴿أَلَا إِنَّمَا طَبَّرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ﴾ و آیه‌ی: ﴿قَالُوا طَبَّرَكُم مَّعَكُمْ﴾
- ۲- نفی سرایت یا واگیردار بودن بیماری [بدون اراده و مشیت الهی].
- ۳- نفی بدشگونی یا فال بد زدن.
- ۴- نفی بدشگونی پرندگان.
- ۵- نفی بدشگونی ماه صفر.
- ۶- به فال نیک گرفتن، فرق می‌کند و پسندیده است.
- ۷- توضیح به فال نیک گرفتن.
- ۸- بد آمدن به دل، از نوع بدشگونی یا به فال بد گرفتن می‌باشد که کراهت دارد؛ اما [گناه و] زیانی ندارد؛ بلکه با توکل بر الله متعال از میان می‌رود.
- ۹- بیان اینکه اگر کسی به دلش بد آمد، چه بخواند؟
- ۱۰- تصریح به اینکه بدشگونی یا فال بد زدن، شرک است.
- ۱۱- شرح و توضیح بدشگونی یا به فال بد گرفتن.^(۱)

داشته باشیم. عبارت "لَا طَبَّرَ إِلَّا طَبَّرَكَ" از باب مقابله، در برابر عبارت "لَا حَبِيرَ إِلَّا حَبِيرُكَ وَلَا طَبَّرَ إِلَّا طَبَّرَكَ" آمده است؛ لذا مفهومش این می‌شود که پرندگانی که با آن فال می‌گیرند، در تسخیر تو هستند و این، تویی که همه چیز را مقدر فرموده‌ای.

(۱) مسند احمد، ش: ۱۸۲۴. سند این روایت، ضعیف است؛ به سبب ضعیف بودن "ابن عُلَّانَه".

باب (۲۹): درباره‌ی فراگیری نجوم یا دانش ستاره‌شناسی

بخاری رحمته در صحیح خود، از قتاده نقل کرده که الله متعال، ستاره‌ها را برای سه هدف آفریده است: زینت آسمان باشند؛ برای رجم شیاطین؛ و به عنوان نشانه‌هایی برای ره‌یابی و پیدا کردن راه.^(۲) و اگر کسی بخواهد از آنها استفاده‌ی دیگری ببرد، مرتکب اشتباه شده، تلاشش بیهوده است و به خود زحمت چیزی را داده که بدان آگاهی ندارد.

قتاده فراگیری منزلگاه‌های ماه را مکروه دانسته و ابن‌عیینه نیز آن را جایز ندانسته است؛ این را حرب [یکی از اصحاب امام احمد بن حنبل رحمته] از آنها نقل کرده است. احمد و اسحاق [بن راهویه] این را جایز دانسته‌اند.

و از ابوموسی رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ثَلَاثَةٌ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ: مِمَّنِ الْخَمْرِ وَقَاتِعِ الرَّجْمِ وَمُسْتَقِّقٍ بِالسُّدْرِ». [روایت احمد و ابن‌حبان]^(۳) یعنی: «سه نفر وارد بهشت نمی‌شوند: معتاد به شراب؛ کسی که رابطه‌ی خویشاوندی را قطع نماید؛ و آن که سحر و جادو را تصدیق کند».^(۴)

(۱) همان‌طور که در حدیث بیان شد، «بدشگونی و فال بد زدن، عبارتست از آنچه که تو را به انجام کاری یا به صرف نظر از آن، وادارد».

(۲) در آیه‌ی ۵ سوره‌ی مُلک به دو مورد نخست؛ و در آیه‌ی ۱۶ سوره‌ی نحل به مورد سوم، تصریح شده است.

(۳) آلبانی رحمته گوید: ضعیف است؛ ر.ک: ضعیف الجامع، ش: ۲۵۹۸.

(۴) شاهد این باب، همین جاست؛ زیرا فراگیری علم نجوم، نوعی سحر و جادوست.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- حکمتِ آفرینش ستارگان.
- ۲- مردود دانستنِ پندار [و عمل کرد] کسانی که استفاده‌ی دیگری از ستارگان می‌برند.^(۱)
- ۳- اختلاف نظر درباره‌ی حکم فراگیری دانش مربوط به منازل ماه.
- ۴- وعید شدید درباره‌ی کسی که هر نوع سحر و جادویی را تصدیق نماید؛ هر چند از بطلان و نادرستی آن، مطلع باشد.^(۲)

باب (۳۰): درباره‌ی طلب باران از ستارگان [و اعتقاد به تأثیر ستاره‌ها در بارندگی]^(۳)

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكَذِّبُونَ﴾ [الواقعة: ۸۲]. «و (سپاس) روزی خویش را تکذیب و انکار (نعمت و حقیقت) قرار می‌دهید؟»^(۱).

(۱) یعنی عمل کرد کسانی که بر اساس حرکت‌های فلکی درباره‌ی اوضاع و احوال زمین اظهار نظر می‌کنند، عملی باطل است.

(۲) زیرا این امر، زمینه‌ساز انحراف دیگران است.

(۳) این مسأله، سه صورت دارد: نخست اینکه کسی ستاره‌ای را به‌طور مستقیم عامل بارندگی بداند؛ این، شرک در ربوبیت است. دوم اینکه کسی ستاره‌ای را برای نزول باران بخواند؛ این شرک در دعاست. پیداست که این دو مورد، شرک اکبر به شمار می‌آیند. اما صورت سوم که شرک اصغر می‌باشد، این است که کسی، ضمن اعتقاد به اینکه الله متعال، آفریدگار است، ستارگان را در ریزش باران، مؤثر بداند.

و از ابومالک اشعری روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «أَرْبَعٌ فِي أُمَّتِي مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ لَا يَتْرُكُوهُنَّ: الْفَخْرُ بِالْإِحْسَابِ وَاللَّعْنُ فِي الْإِنْسَابِ وَالِاسْتِسْقَاءُ بِالنُّجُومِ وَالنِّيَاحَةُ وَقَالَ النَّاجِحَةُ إِذَا لَمْ تَتَّبِ قَبْلَ مَوْتِهَا تَقَامُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَعَلَيْهَا سِرْبَالٌ مِنْ قَطِرَانٍ وَرِزْقٌ مِنْ جَرَبٍ»؛ [روایت مسلم]^(۳) یعنی: «چهار عمل از اعمال جاهلیت را امت من ترک نخواهند کرد: فخر فروشی به اصل و نسب خود؛ طعنه زدن در نسب دیگران؛ طلب باران از ستارگان [و اعتقاد به تاثیر ستارگان در بارندگی]؛ و نوحه خوانی. اگر زن نوحه خوان پیش از مرگش توبه نکند، روز قیامت در حالی برخواهد خاست که بر تن او جامه‌ای از قیر و لباسی پوستین خواهد بود.»^(۳)

روایت بخاری و مسلم است که زید بن خالد رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ در صبحگاه یک شب بارانی، پس از اقامه‌ی نماز صبح در حدیبیه، رو به مردم کرد و فرمود: «آیا می دانید که پروردگارتان چه فرمود؟» - صحابه - گفتند: الله و رسولش بهتر می داند. پیامبر ﷺ گفت: «الله فرمود: "أَصْبَحَ مِنْ عِبَادِي مُؤْمِنٌ بِي، وَكَافِرٌ، فَأَمَّا مَنْ قَالَ: مُطِرْنَا بِفَضْلِ اللَّهِ وَرَحْمَتِهِ، فَهَذَاكَ مُؤْمِنٌ بِي كَافِرٌ بِالْكَوَاكِبِ، وَأَمَّا مَنْ قَالَ: مُطِرْنَا بِنُورِ كَذَا وَكَذَا، فَهَذَاكَ كَافِرٌ بِي مُؤْمِنٌ بِالْكَوَاكِبِ"»؛^(۴) یعنی: «بندگام شب را در حالی به صبح رساندند که برخی از آنها به من مومن و برخی هم کافر بودند؛ آنها که گفتند: به فضل و رحمت الله بر ما باران بارید، به من ایمان آوردند و به تاثیر ستارگان کافر

(۱) یعنی به جای اینکه حصول نعمت را از سوی الله بدانید و سپاسش را به جای آورید، آن را از سوی غیرالله می دانید؟

(۲) صحیح مسلم، ش: ۹۳۴.

(۳) یعنی بر او آن چنان گری و خارش می مسلط می کند که کھیر، تمام بدنش را به سان لباس می پوشاند.

(۴) صحیح بخاری، ش: ۸۴۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۷۱.

گردیدند؛ و اما کسانی که گفتند: به سبب اقبال فلان و فلان ستاره بر ما باران بارید- و ریزش باران را به ستارگان نسبت دادند- به من کافر شدند و به ستارگان ایمان آوردند».

و روایتی دیگر نیز نظیر همین روایت در صحیحین^(۱) از ابن عباس رضی الله عنهما وجود دارد که در آن افزون بر این آمده است که برخی گفتند: «فلان ستاره کارش را کرد»؛ آن گاه این آیات نازل گردید: ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ ﴿۷۵﴾ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ ﴿۷۶﴾ إِنَّهُ لَقُرْءَانٌ كَرِيمٌ ﴿۷۷﴾ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ ﴿۷۸﴾ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿۷۹﴾ تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۸۰﴾ أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ ﴿۸۱﴾ وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ ﴿۸۲﴾﴾ [الواقعة: ۷۵-۸۲]. «پس به منزلگاهها و محل فرو افتادن ستارگان سوگند یاد می‌کنم؛ و اگر بدانید، به راستی که این، سوگند بزرگی است. همانا این، قرآن بزرگ و ارجمندی است؛ در کتابی پوشیده (نوشته شده است). جز پاک‌شدگان و پاکیزگان به آن دست نمی‌رسانند. از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است. آیا شما به این سخن، بی‌اعتنایی می‌کنید؟ و (سپاس) روزی خویش را تکذیب و انکار (نعمت و حقیقت) قرار می‌دهید؟».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه‌ی [۸۲] سوره‌ی واقعه.
- ۲- بیان چهار عمل جاهلی [که در این امت باقی می‌ماند].
- ۳- کفرآمیز بودن برخی از کارهای چهارگانه.

(۱) حدیث مورد اشاره‌ی مؤلف رحمته الله علیه فقط در صحیح مسلم، به شماره‌ی ۷۳ آمده است.

۴- برخی از اعمال کفرآمیز، انسان را از دایره‌ی اسلام خارج نمی‌کند.^(۱)

۵- با نزول نعمت، برخی مؤمن؛ و برخی کافر می‌شوند.

۶- درک مفهوم ایمان در اینجا.^(۲)

۷- درک مفهوم کفر در اینجا.^(۳)

۸- درک مفهوم این سخن که: «فلان ستاره، کار خود را کرد».^(۴)

۹- استاد برای تفهیم شاگردش، مسایل مورد نظر خود را در قالب

پرسش مطرح کند؛ همان‌طور که رسول الله ﷺ فرمود: «آیا می‌دانید

پروردگارتان چه فرمود؟»

۱۰- وعید شدید درباره‌ی فرد نوحه‌خوان.

باب (۳۱): در مورد این سخن الله که می‌فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ

يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۱۶۵]^(۵)

الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ

وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ أُقْتَرَفْتُمُوهَا وَبَنَاتٌ تَحْشَوْنَ كَسَادَهَا

(۱) همان‌طور که در یکی از پانویشت‌های پیشین ذکر شد، برخی از انواع استسقاء از ستارگان، شرک اکبر؛ و برخی هم شرک اصغر می‌باشد.

(۲) یعنی آنان‌که باران را فضل و رحمت الله می‌دانند، اهل ایمان هستند.

(۳) نسبت دادن باران به ستارگان، کفر است.

(۴) عبارت یادشده، به معنای این عبارت است که: "به سبب اقبال فلان و فلان ستاره بر ما باران بارید."

(۵) سوره‌ی البقره، آیه‌ی ۱۶۵؛ ترجمه‌ی آیه: «برخی از مردم معبودانی غیر از الله بر می‌گزینند که آنها را همانند الله دوست می‌دارند».

وَمَسْكِنٌ تَرْضَوْنَهَا أَحَبُّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٢٤﴾ [التوبة: ٢٤]. «بگو:

اگر پدرانتان، و فرزندانان، و برادرانتان، و همسرانتان و خویشاوندانتان و اموالی که فراهم آورده‌اید و تجارتی که از بی‌رونقی‌اش می‌ترسید و خانه‌هایی که مورد پسند شماست، نزد شما از الله و پیامبرش و جهاد در راه الله محبوب‌ترند، پس منتظر بمانید تا الله عذابش را بیاورد. و الله، فاسقان را هدایت نمی‌کند».

از انس رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدٌ كُمْ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ». [بخاری و مسلم] ^(۱) یعنی: «ایمان هیچ‌یک از شما کامل نیست، مگر اینکه مرا از پدر و فرزند خود و از همه‌ی مردم، بیشتر دوست بدارد».

همچنین بخاری و مسلم از انس رضی الله عنه روایت کرده‌اند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «تَلَبَّثْتُ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ بَيْنَهُ جَلَاوَةَ الْإِيمَانِ: أَنْ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا ، وَأَنْ يُجِبَّ الْمَرْءَ لَا يُجِبُّهُ إِلَّا اللَّهُ ، وَأَنْ يَكْرَهُ أَنْ يَعْبُدَ فِي الْكُفْرِ بَعْدَ أَنْ أَنْقَضَهُ اللَّهُ مِنْهُ ، كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُقَدِّفَ فِي النَّارِ»؛ ^(۲) یعنی: «سه ویژگی وجود دارد که در هر کس باشد، شیرینی ایمان را با آنها می‌چشد: الله و پیامبرش را از همه بیشتر دوست بدارد؛ محبتش با هر کس به‌خاطر خشنودی الله باشد؛ پس از اینکه الله، او را از کفر نجات داد، از برگشتن به آن نفرت داشته باشد، همان‌گونه که رفتن در آتش برای او ناگوار است». همین مضمون در روایتی دیگر، با لفظ: «لَا يَجِدُ أَحَدٌ جَلَاوَةَ الْإِيمَانِ...» ^(۳) آمده

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۵؛ صحیح مسلم، ش: ۴۴.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۱۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۴۳.

(۳) صحیح بخاری، ش: ۵۶۹۴.

است؛ یعنی تا کسی این سه ویژگی را نداشته باشد، حلاوت و شیرینی ایمان را نمی‌چشد.

ابن عباس رضی الله عنهما گوید: «هر که محبت و بغضش و نیز خصومت و صلحش، به خاطر الله باشد، با این کار به ولایت و دوستی الله دست می‌یابد. و هیچ بنده‌ای - هر چه قدر نماز بگزارد و روزه بگیرد - تا زمانی که این گونه نباشد، طعم ایمان را نخواهد چشید؛ ولی امروزه بیشتر دوستی‌های مردم با یکدیگر بر اساس امور دنیا پایه‌ریزی شده و نتیجه‌ی مثبتی از آنها حاصل نمی‌شود.»
[روایت ابن جریر]

ابن عباس در تفسیر این فرموده‌ی الله متعال که: ﴿وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ﴾ [البقرة: ۱۶۶]^(۱) گفته است که منظور از بریده شدن اسباب نجات در این آیه، گسستن دوستی‌هاست.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه‌ی [۱۶۵] سوره‌ی بقره.
- ۲- تفسیر آیه‌ی [۲۴] سوره‌ی توبه.
- ۳- وجوب ترجیح محبت رسول الله صلی الله علیه و آله بر محبت خود و زن و فرزند و مال.
- ۴- نفی ایمان، بر خروج از دایره‌ی اسلام دلالت نمی‌کند.
- ۵- ایمان، حلاوت و شیرینی دارد که گاه انسان آن را درمی‌یابد و گاه آن را درک نمی‌کند.
- ۶- ذکر اعمال چهارگانه‌ی قلب که ولایت و دوستی الله و چشیدن طعم ایمان، بدون آنها حاصل نمی‌شود.

(۱) البقرة: ۱۶۶؛ یعنی: «و تمام وسایل نجات بریده شود (و دستشان از همه‌جا کوتاه گردد)».

- ۷- شناخت و نگاه واقع‌بینانه‌ی صحابی بزرگوار - عبدالله بن عباس رضی الله عنه -
به اینکه بیشتر محبت‌های امروزی، پایه‌ی دنیوی دارد.
- ۸- تفسیر آیه‌ی ﴿وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ﴾
۹- برخی از مشرکان، الله را خیلی دوست داشتند.
- ۱۰- وعید شدید درباره‌ی کسی که هشت مورد یادشده [در آیه‌ی ۲۴
سوره‌ی توبه] را از دین الله، بیشتر دوست بدارد.
- ۱۱- کسی که شریکی برای الله برگزیند و او را هم‌سان الله دوست داشته
باشد، مرتکب شرک اکبر شده است.

باب (۳۲): [ترس از الله جل جلاله]

الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ ۗ فَلَا تَخَافُوهُم ۚ وَخَافُونَ إِيَّانَا ۚ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۷۵﴾ [آل عمران: ۱۷۵]. «این فقط شیطان است که شما را از دوستانش می‌ترساند؛ پس از آنان نترسید و تنها از من بترسید، اگر به راستی مومنیند».

همچنین می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنِ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ۖ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ ۖ وَآتَى الزَّكَاةَ ۖ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ ۚ﴾ [التوبة: ۱۸]. «تنها کسانی مساجد الله را آباد می‌کنند که به الله و روز رستاخیز ایمان دارند و نماز را برپا می‌دارند و فقط از الله می‌ترسند».

و می‌فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ﴾ [العنکبوت: ۱۰]. «و از مردم کسانی هستند که

می‌گویند: "به الله ایمان آوردیم" و چون در راه الله اذیت و آزار ببینند، اذیت و آزار مردم را مانند عذاب الله می‌شمارند (و سخت و وحشت می‌کنند)».

از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ مِنْ ضَعْفِ الْيَقِينِ أَنْ تُرَضِيَ النَّاسَ بِسَخَطِ اللَّهِ وَأَنْ تَحْمَدَهُمْ عَلَى رِزْقِ اللَّهِ وَأَنْ تَذَهَبَ عَلَيْهِمْ عَلَى مَا لَمْ يُؤْتِكَ اللَّهُ، إِنَّ رِزْقَ اللَّهِ لَا يَجْرُهُ حَرِصٌ حَرِصٌ وَلَا يَرْكَبُ كِرَاهِيَةَ كِرَاهِيَةٍ»؛^(۱) یعنی: «همانا از نشانه‌های ضعف یقین است که مردم را در ازای ناخشنودی الله، خشنود سازی و نیز در مقابل نعمتی که الله به تو عنایت فرموده است، از مردم تشکر کنی و یا در مقابل آنچه که به تو نداده است، مردم را نکوهش نمایی؛ زیرا روزی و نعمتِ الله با حرص و آزمندی به دست نمی‌آید و به خاطر ناراض بودن دیگران، بر نمی‌گردد».

و از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ التَّمَسَّ رِضَا اللَّهِ بِسَخَطِ النَّاسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَأَرْضَى عَنْهُ النَّاسُ وَمَنْ التَّمَسَّ رِضَا النَّاسِ بِسَخَطِ اللَّهِ، سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَسَخَطَ عَلَيْهِ النَّاسَ». [روایت ابن حبان در صحیحش]^(۲) یعنی: «هرکس به‌رغم ناخشنودی و خشم مردم در پی خشنودی الله برآید، الله از او راضی می‌شود و مردم را از او راضی می‌گرداند؛ و آن‌که رضایت مردم را با خشم الله جلب کند، الله از او ناراضی می‌شود و مردم را نیز از او ناخشنود می‌گرداند».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

۱- تفسیر آیه‌ی [۱۷۵] سوره‌ی آل عمران.

۲- تفسیر آیه‌ی [۱۸] سوره‌ی توبه.

(۱) ضعیف است؛ ر.ک: السلسلة الضعيفة، ش: ۱۴۸۲؛ وضعیف الجامع، ش: ۲۰۰۹، از آلبنانی رحمته.

(۲) صحیح است؛ ر.ک: صحیح الجامع، از آلبنانی رحمته، ش: ۶۰۹۷.

- ۳- تفسیر آیهی [۱۰] سورهی عنکبوت.
- ۴- یقین، گاهی ضعیف؛ و گاهی قوی می گردد.
- ۵- ضعف یقین، نشانه‌هایی دارد که سه موردش ذکر شد.
- ۶- ترسِ ناب و بی‌آلایش از الله متعال، جزو فرایض است؛ [یعنی فقط باید از الله ترسید].
- ۷- پاداش کسی که فقط از الله بترسد. ^(۱)
- ۸- مجازات کسی که از الله، نترسد. ^(۲)

باب (۳۳): [توکل بر الله ﷻ]

- الله متعال می فرماید: ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [المائدة: ۲۳].
«و اگر به راستی ایمان دارید، پس بر الله توکل کنید».
- و می فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ﴾ [الأنفال: ۲].
«مؤمنان، تنها کسانی هستند که چون الله یاد شود، دل‌هایشان ترسان می گردد».
- و نیز می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الأنفال: ۶۴].
«ای پیامبر! الله برای تو و مؤمنانی که از تو پیروی کرده‌اند، کافی است».
- و می فرماید: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ [الطلاق: ۳].
«و هر کس بر الله توکل کند، الله برایش کافی است».

(۱) یعنی پاداش او، این است که الله از او راضی می شود و مردم را نیز از او خشنود می گرداند.

(۲) یعنی الله بر او خشم می گیرد و مردم را نیز از او ناخشنود می گرداند.

و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که فرمود: «ابراهیم علیه السلام هنگامی که در آتش انداخته شد، گفت: ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ [آل عمران: ۱۷۳]. یعنی: «الله برای ما کافی است و چه نیک کارساز است».

و محمد صلی الله علیه و آله نیز همین را گفت، آن گاه که گفتند: ﴿إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا﴾ [آل عمران: ۱۷۳]. یعنی: «از دشمنان بترسید که برای نبرد با شما گرد آمده اند. این سخن بر ایمانشان افزود». [روایت بخاری و نسائی]^(۱)

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- توکل بر الله، جزو فرایض است.
- ۲- توکل، جزو شرایط ایمان است.
- ۳- تفسیر آیه‌ی [۲] سوره‌ی انفال.
- ۴- تفسیر آیه‌ی [۶۴] سوره‌ی انفال.
- ۵- تفسیر آیه‌ی [۳] سوره‌ی طلاق.
- ۶- عظمت و اهمیت این سخن که: ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ [آل عمران: ۱۷۳]. چنانکه در سخنی‌ها بر زبان ابراهیم علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله بود.



باب (۳۴): درباره‌ی این آیه که الله تعالی می‌فرماید: ﴿أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ﴾^(۲) [الأعراف: ۹۹]. «آیا

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۲۸۷؛ و سنن نسائی، ش: ۶۰۳.

(۲) اعراف/۹۹؛ یعنی: «آیا از عذاب الهی در امانند؟ تنها زیان‌کاران از عذاب الهی (غافلند و) احساس امنیت می‌کنند».

آنها خود را از مکر الهی در امان می‌دانند؟! در حالی که جز زیانکاران، خود را از مکر (و مجازات) خدا ایمن نمی‌دانند»

و می‌فرماید: ﴿قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ﴾ [الحجر: ۵۶].

«ابراهیم) گفت: کسی جز گمراهان از رحمت پروردگارش ناامید نمی‌شود».

از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که از رسول الله صلی الله علیه و آله درباره‌ی گناهان

کبیره پرسیدند؛ فرمود: «الشُّرُكُ بِاللَّهِ وَالْيَأْسُ مِنَ اللَّهِ وَالْإِمْنُ مِنَ مَكْرِ

اللَّهِ»^(۱)؛ یعنی: «گناهان کبیره، عبارتند از: شرک و ورزیدن به الله، و ناامیدی

از رحمتش، و غفلت و احساس امنیت از مجازات الهی».

از ابن مسعود رضی الله عنه نیز روایت است که فرمود: «بزرگ‌ترین گناهان کبیره

عبارتند از: شرک و ورزیدن به الله، غفلت و احساس امنیت از مجازات الله، و

ناامیدی از رحمت الله». [روایت عبدالرزاق]^(۲)

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

۱- تفسیر آیه‌ی [۹۹] سوره‌ی اعراف.

۲- تفسیر آیه‌ی [۵۶] سوره‌ی حجر.

۳- وعید شدید برای کسی که از عذاب الله، غافل باشد و احساس

امنیت کند.

۴- وعید شدید برای کسی که از رحمت الله ناامید باشد.

(۱) روایت بزار در کشف الاستار، ش: ۱۰۶؛ ابن کثیر رحمه الله گوید: سندش خالی از اشکال نیست؛ و غالباً

موقوف، یعنی سخن ابن عباس رضی الله عنه می‌باشد و روایتی به همین مضمون از ابن مسعود رضی الله عنه نیز نقل شده است.

(۲) المصنف، ش: ۱۹۷۰۱. ابن کثیر رحمه الله بر صحت سندش و اتصال آن به ابن مسعود رضی الله عنه تاکید کرده است.

باب (۳۵): صبر و شکیبایی بر مقدرات الهی، جزو ایمان است

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [التغابن: ۱۱]. «و هر کس به الله ایمان بیاورد، (الله) قلب او را هدایت می‌کند. و الله، به همه چیز داناست.»

علقمه در تفسیر این آیه گفته است: یعنی وقتی مصیبتی به او می‌رسد، او بلافاصله متوجه می‌شود که آن مصیبت از سوی الله می‌باشد و راضی و تسلیم می‌گردد.

و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «انْتَابَ فِي النَّاسِ هُمَا بِهِمْ كُفْرًا: الطُّعْنُ فِي النَّسَبِ وَالنِّيَاحَةُ عَلَى الْمَيْتِ»؛ [روایت مسلم^(۱) یعنی: «دو رفتار در میان مردم رواج دارد که هر دو، از خصلت‌های کفر و جاهلی است: طعنه زدن در نسب و نوحه‌گری بر مُرده».

همچنین از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَرَبَّعَ الْخُرُوبَ ، وَشَقَّ الْجُيُوبَ ، وَدَعَا بِدَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ»؛ [بخاری و مسلم^(۲) یعنی: «هر که- در هنگام مصیبت- بر گونه‌هایش بزند و گریان چاک کند و مانند دوران جاهلیت آه و واویلا سر دهد- و سخن جاهلی بر زبان بیاورد-، از ما نیست».

و از انس رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّا أَرْكَبُ اللَّهَ بِعَيْهِ خَيْرًا عَجَلًا لَهُ الْعُقُوبَةُ فِي الْهُنْيَا ، وَإِنَّا أَرْكَبُ اللَّهَ بِعَيْهِ الشَّرَّ أَمْسَكَ عَنْهُ بِدَائِهِ حَتَّى يُوَافِيَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ یعنی: «هر گاه الله برای بنده‌اش اراده‌ی خیر کند، عقوبت یا نتیجه‌ی اعمال بدش را در دنیا به تعجیل می‌اندازد و اگر نسبت

(۱) صحیح مسلم، ش: ۶۷.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۱۲۹۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۳.

به بنده‌اش اراده‌ی بد نماید، او را در گناهش رها می‌کند تا در روز قیامت به حسابش برسد».

همچنین رسول الله ﷺ فرمود: «إِنَّ عِظَمَ الْجَزَاءِ مَعَ عِظَمِ الْبَلَاءِ ، وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا أَحَبَّ قَوْمًا ابْتَلَاهُمْ ، فَمَنْ رَضِيَ فَلَهُ الرِّضَا ، وَمَنْ سَخِطَ فَلَهُ السُّخْطُ». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و آن را حَسَن دانسته است.]^(۱) یعنی: «هرچه مصیبت بزرگ‌تر باشد، پاداش آن بزرگ‌تر (بیش‌تر) است. و الله متعال، کسانی را که دوست دارد، به سختی‌ها گرفتار می‌کند؛ کسی که (به مشیت الاهی) راضی باشد، دست‌آوردش رضایت خداست و هرکس ناخشنود باشد، نتیجه‌اش خشم خدا خواهد بود».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه‌ی [۱۱] سوره‌ی تغابن.
- ۲- صبر و شکیبایی بر مقدرات الهی، جزو ایمان است.
- ۳- طعنه زدن به نسب، عملی کفرآمیز است.^(۲)
- ۴- وعید شدید درباره‌ی کسی که در هنگام مصیبت، به سر و صورت بزند و گریبان پاره کند و آه و وایلا سر دهد و سخن جاهلی بر زبان بیاورد.
- ۵- نشانه‌ی اینکه الله متعال، نسبت به کسی اراده‌ی خیر نماید.^(۳)
- ۶- علامت اینکه الله متعال، نسبت به کسی اراده‌ی بد نماید.^(۴)
- ۷- نشانه‌ی محبت الله با بنده.^(۱)

(۱) سلسله‌ی الصحیحة از آل‌بانی رحمته‌م، ش: (۱۲۲۰، ۱۴۶).

(۲) اما مسلمان را از دایره‌ی اسلام، خارج نمی‌کند.

(۳) نشانه‌اش این است که «عقوبت یا نتیجه‌ی اعمال بدش را در دنیا به تعجیل می‌اندازد».

(۴) در این صورت، «او را در گناهش رها می‌کند تا در روز قیامت به حسابش برسد».

- ۸- حرام بودن بی صبری.
 ۹- پاداش رضا به قضا.

باب (۳۶): بحث ریا [و تظاهر یا خودنمایی]

الله متعال می فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ ۗ أَحَدًا ﴿۱۱۰﴾ [الكهف: ۱۱۰]. «بگو: جز این نیست که من نیز بشری همانند شما هستم و بر من وحی می شود که پروردگارتان یگانه معبود برحق است. پس هر که خواهان دیدار پروردگار خویش است، باید کار نیک و شایسته انجام دهد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نگرداند».

ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: أَنَا أُغْنِي الشُّرَكَاءَ عَنِ الشُّرُكِ، مَنْ عَمَلَ عَمَلًا أَشْرَكَ فِيهِ سَخِي غَيْرِي تَرَكْتَهُ وَشَرِيكُهُ»؛ [روایت مسلم]^(۲) یعنی: «الله متعال می فرماید: من، بر خلاف شریکان، به طور مطلق از شرک بی نیازم؛ هر کس عملی انجام دهد و کسی دیگر را در آن عمل، شریک سازد، او را با شرکش (عمل شرک آمیزش) وامی گذارم».

و از ابوسعید رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِمَا هُوَ أَجْوَفُ عَلَيْكُمْ عِنْدِي مِنَ الْمَسِيحِ الْبَجَالِ؟ قَالُوا: قُلْنَا بَلَى، قَالَ: الشُّرُكُ الْخَفِيُّ، يَقُومُ الرَّجُلُ فِيصَلِّيَ فَيُرِينُ صَلَاتَهُ لِمَا يَرَى مِنْ تَنْظَرِ رَجُلٍ».

(۱) نشانه‌ی محبت الله با بنده، این است که او را می آزماید و به انواع مصیبت‌ها دچار می گرداند.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۹۸۵.

[روایت احمد]^(۱) یعنی: «آیا به شما از چیزی خبر دهم که از بابتش برای شما آنقدر هراس دارم که از بابت دجال برایتان هراس ندارم؟» گفتیم: بله، ای رسول خدا! فرمود: «شُرک خفی؛ اینکه مردی به نماز می‌ایستد و چون متوجه می‌شود که کسی او را می‌بیند، نمازش را آراسته- و با ظاهری خاشعانه- ادا می‌کند!»

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه‌ی [۱۱۰] سوره‌ی کهف.
- ۲- مردود بودن عمل نیکی که در آن، خشنودی غیرالله نیز اراده شود.
- ۳- بی‌نیازی مطلق الله از هرگونه شریکی.
- ۴- یکی از عوامل مردود شدن اعمال [غیرخالصانه]، این است که الله متعال، به طور مطلق از هر شریکی بی‌نیاز است.
- ۵- ترس و هراس رسول الله ﷺ برای امتش از بابت ریا و خودنمایی.
- ۶- پیامبر ﷺ در توضیح شرک خفی یا ریا فرمود: شخصی به نماز می‌ایستد و چون متوجه می‌شود که کسی او را می‌بیند، نمازش را آراسته- و با ظاهری خاشعانه- ادا می‌کند!

باب (۳۷): [غفلت از ثواب آخرت و] انجام اعمال اخروی برای دست‌یابی به اهداف دنیوی نیز نوعی شرک است

(۱) مسند احمد (۳۰/۳)؛ و سنن ابن‌ماجه، ش: ۴۲۰۴؛ رک: السلسلة الصحيحة، از آلبنی رحمه الله ش:

الله متعال می فرماید: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَلَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ ﴿١٥﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبِطُلُّ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾﴾ [هود: ۱۵-۱۶].

«کسانی که خواهان زندگی دنیا و زیور و زینتش هستند، نتیجه‌ی اعمالشان را به‌طور کامل در دنیا به آنان می‌دهیم و در آن هیچ کم و کاستی نخواهند دید؛ چنین کسانی در آخرت بهره‌ای جز آتش ندارند و دستاوردهایشان در آنجا بر باد می‌رود و اعمالشان نابود می‌شود».

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «تَعَسَّ عَهْدُ الْهَيْئَارِ وَعَهْدُ الْدِرْهَمِ وَعَهْدُ الْخَمِيصَةِ إِنْ أُعْطِيَ رِضِي وَإِنْ لَمْ يُعْطَ سَخِرَ تَعَسَّ وَأَنْتَ تَكْسُ وَإِذَا شَيْكَ فَلَا أَنْتَقَسَ. طُوبَى لِهَجْدٍ أَخَذَ بِعِنَانِ فَرَسِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَشْحَثَ رَأْسُهُ مُعَبَّرَهُ قَدَمَاهُ إِنْ كَانَ فِي الْجِرَاسَةِ كَأَنْ فِي الْجِرَاسَةِ وَإِنْ كَانَ فِي السَّاقَةِ كَأَنْ فِي السَّاقَةِ إِنْ اسْتَكَّنَّ لَمْ يُؤْخَرْ لَهُ وَإِنْ شَفَّحَ لَمْ يُشَفَّحْ»؛ [روایت بخاری]^(۱) یعنی: «بنده‌ی دینار و درهم، و بنده‌ی پارچه‌های نفیس و لباس‌های زیبا،^(۲) نابود باد! اگر از اموال دنیا برخوردار شود، خشنود می‌گردد و اگر برخوردار نشود، خرسند نمی‌گردد؛ (چنین شخصی) هلاک و سرنگون باد! اگر خاری به پایش بخُلد، نمی‌تواند آن‌را از پای خود بیرون بکشد.^(۳) زندگی نیک و پاکیزه در دنیا و آخرت از آن بنده‌ای است که با سری ژولیده و پاهایی غبارآلود افسار اسبش را در راه الله

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۸۸۶.

(۲) یعنی کسی که بدون توجه به ارزش‌های معنوی، اهل تجمل است و به دنیا و ظواهر آن، دل‌بستگی دارد؛ هنگام برخورداری از نعمت‌های دنیا، خرسند است و احساس شادی می‌کند، ولی همین‌که چیزی از دست بدهد یا آن‌گونه که دلش می‌خواهد، از دنیا برخوردار نشود، خشمگین می‌گردد.

(۳) زیرا مشغول زراندوزیست یا فقط به انباشتن زر و پول می‌اندیشد.

به دست می‌گیرد؛ اگر به نگهداری گماشته گردد، انجام وظیفه می‌کند و چنانچه در بخش تدارکات و پشتیبانی به کار گرفته شود، باز هم در انجام وظیفه اش کوتاهی نمی‌کند؛^(۱) (این شخص، نزد مردم هیچ‌گونه جایگاهی ندارد، طوری که) اگر اجازه بخواهد، به او اجازه نمی‌دهند و چنانچه شفاعتی کند، کسی شفاعتش را نمی‌پذیرد».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- انجام عمل نیک یا کاری اخروی، به قصد دست‌یابی به کالای دنیا [نوعی شرک است].
- ۲- تفسیر آیه‌ی [۱۵ و نیز ۱۶] سوره‌ی هود.
- ۳- نامیدن چنین مسلمانی به بنده‌ی درهم و دینار.^(۲)
- ۴- علت نام‌گذاری چنین شخصی به بنده‌ی درهم و دینار، این است که: «اگر از اموال دنیا برخوردار شود، خشنود می‌گردد و اگر برخوردار نشود، خرسند نمی‌گردد».
- ۵- فرمود: «(چنین شخصی) هلاک و سرنگون باد!»^(۳)
- ۶- و فرمود: «اگر خاری به پایش بخلد، نمی‌تواند آنرا از پای خود بیرون بکشد».^(۴)
- ۷- تعریف از مجاهدی که دارای صفات بیان‌شده در حدیث باشد.

(۱) به عبارت دیگر: آنچه برایش مهم است، انجام وظیفه و کسب رضایت پروردگار می‌باشد.

(۲) روشن است که کسی برای درهم و دینار سجده نمی‌کند؛ اما از آن جهت که محبت مال و پول، تمام وجودش را تسخیر می‌کند، از چنین کسی به بنده‌ی دینار یاد فرمود.

(۳) یعنی الله متعال به امور وی سر و سامان نمی‌دهد و کسی که چنین ویژگی‌هایی دارد، همواره پریشان و بی‌قرار است.

(۴) زیرا مشغول زران‌دوزیست یا فقط به انباشتن زر و پول می‌اندیشد.



باب (۳۸): پیروی از پیشوایان و رهبران دینی و سیاسی در حلال دانستن حرام‌ها و حرام گردانیدن حلال‌های الهی، به‌معنی قرار دادن آنان در مقام ربوبیت است

روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما فرمود: «می‌ترسم از آسمان بر شما سنگ
بیارد؛ می‌گویم: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین فرموده است، آنگاه شما می‌گویید:
ابوبکر و عمر، چنین گفته‌اند».

احمد بن حنبل رحمته الله فرموده است: من از مردمانی که حدیث صحیح را
می‌دانند و به سخن سفیان رحمته الله [استناد می‌ورزند، تعجب می‌کنم؛ مگر
نشنیده‌اند که الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ
تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النور: ۶۳]. «آنان که برخلاف فرمان
پیامبر رفتار می‌کنند، از اینکه فتنه یا عذاب دردناکی به آنان برسد، بترسند».

امام احمد رحمته الله افزود: آیا می‌دانید فتنه چیست؟ مراد از فتنه، شرک است؛
هر که بخشی از سخن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را رد کند، چه بسا در دلش انحراف پدید
آید و بدین ترتیب هلاک گردد.

عدی بن حاتم رضی الله عنه می‌گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که این آیه را تلاوت
می‌کرد: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۱]. «آنان،
دانشمندان و راهبان‌شان و مسیح پسر مریم را به جای الله، به خدایی گرفتند».

عدی رضی الله عنه می گوید: عرض کردم: ما، آنها را نمی پرستیدیم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آلِيسَ يَدْرُمُونَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ فِتْنَدْرُمُونَهُ، وَيُحْلُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَتَسْتَحِلُّونَهُ؟» یعنی: «مگر غیر از این است که آنها حلال های الله را حرام؛ و حرام های الله را حلال می کردند و شما هم می پذیرفتید؟» گفتم: بله. فرمود: «فَتِلْكَ عِبَادَتُهُمْ؟» [روایت احمد و ترمذی؛ ترمذی، این حدیث را حسن دانسته است.]^(۱)

یعنی: «همین به معنای پرستش آنهاست».

خلاصه ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه ی [۶۳] سوره ی نور.
- ۲- تفسیر آیه ی [۳۱] سوره ی براءت (=توبه).
- ۳- آموزش مفهوم عبادت در این مورد، به عدی بن حاتم رضی الله عنه که از آن بی اطلاع بود.
- ۴- ابن عباس، ابوبکر و عمر رضی الله عنهم را؛ و احمد رضی الله عنه، سفیان رضی الله عنه را به عنوان مثال ذکر کردند.^(۲)
- ۵- متأسفانه امروزه، وضعیت به گونه ای شده که به نام ولایت، پرستش پیشوایان دینی را برترین عمل می پندارند و حتی آن را بصیرت و دانایی می نامند! حتی وضعیت، طوری شده که افراد غیر صالح نیز مورد پرستش قرار می گیرند.

(۱) ترمذی، ش: ۳۰۹۵؛ آلبنی رضی الله عنه در غایة المرام، ص ۲۰، این حدیث را حسن دانسته است.

(۲) زیرا امکان نداشت که ابوبکر و عمر رضی الله عنهم، دانسته و از روی آگاهی، سخنی بر خلاف رهنمود نبوی بگویند.

باب (۳۹): درباره‌ی داور قرار دادن طاغوت

الله متعال می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ ۗ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿٦٠﴾﴾ [النساء: ۶۰]. «مگر نمی‌بینی کسانی را که گمان می‌برند به آنچه بر تو و پیش از تو نازل شده است، ایمان آورده‌اند و می‌خواهند طاغوت را داور قرار دهند؛ (۱) حال آنکه دستور یافته‌اند به طاغوت کافر شوند؟ شیطان می‌خواهد آنان را به گمراهی دور و درازی دچار کند».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ ﴿١١﴾﴾ [البقرة: ۱۱]. «و هرگاه به آنان گفته شود: در زمین فساد نکنید، می‌گویند: ما مصلحیم (و قصد اصلاح داریم)».

و می‌فرماید: ﴿وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا﴾ [الأعراف: ۵۶]. «و در زمین پس از اصلاح آن، به فساد و تبهکاری نپردازید».

و می‌فرماید: ﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿٥٠﴾﴾ [المائدة: ۵۰]. «آیا خواهان حکم جاهلیتند؟ و برای کسانی که یقین دارند، چه حکمی بهتر از حکم الله است؟».

(۱) یعنی خواهان احکام جاهلی و غیراسلامی هستند! حکم جاهلی، هر آن حکمی است که برگرفته از

عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لَا يَوْمِينَ أَحَدٌ كُمْ حَتَّىٰ يَكُونَ لَهُمَا تَبَعًا لِمَا جِئْتَهُ بِهِ». [نووی گوید: حدیث صحیحی است که در الحجة روایتش کرده ایم.]^(۱) یعنی: «هیچ یک از شما مومن نمی شود، مگر آنکه خواسته هایش تابع دین و شریعتی باشد که من آورده ام».

شعبی می گوید: در میان دو نفر، که یکی منافق و دیگری یهودی بود، مسأله ای پیش آمد. یهودی برای اینکه می دانست رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رشوه نمی گیرد، گفت: نزد محمد صلی الله علیه و آله و سلم برویم تا بین من و تو داوری کند؛ اما منافق قبول نکرد و چون می دانست که علمای یهود رشوه می گیرند، گفت: نزد یکی از علمای یهود برویم. و هر دو اتفاق کردند نزد کاهنی در منطقه ای جهینه بروند. لذا الله متعال، این آیه را فرو فرستاد: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ ۗ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ [النساء: ۶۰]^(۲).

و گفته شده: این آیه درباره ی دو نفر که با هم درگیر بودند، نازل گردید؛ یکی از آنان گفت: نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برویم. و دیگری گفت: نزد کعب اشرف یهودی برویم. سپس نزد عمر رضی الله عنه رفتند و یکی از آنان گفت که ما چنین کردیم یا قصد داشتیم که چنین کاری بکنیم. عمر رضی الله عنه از کسی که به

(۱) بغوی رحمته الله، این حدیث را شرح السنة (۲۱۳/۱) آورده است؛ ابن رجب رحمته الله در جامع العلوم والحکم، سه علت برای ضعف این روایت ذکر نموده و آلبانی رحمته الله نیز در تحقیق احادیث مشکاة، این حدیث را ضعیف دانسته است. محمد صالح العثیمین رحمته الله گوید: به رغم اینکه برخی از علما این روایت را ضعیف دانسته اند، اما از نظر معنا، صحیح است.

(۲) ترجمه ی آیه، در ابتدای همین باب ذکر شد.

قضاوت رسول الله ﷺ راضی نشده بود، پرسید: رفیقت راست می‌گوید؟ گفت: بله. عمر رضی الله عنه با ضربه‌ی شمشیر، او را به قتل رساند.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه‌ی [۶۰] سوره‌ی نساء و رهنمودهای این آیه که به درک مفهوم "طاغوت" ^(۱) کمک می‌کند.
- ۲- تفسیر آیه‌ی [۱۱] سوره‌ی بقره.
- ۳- تفسیر آیه‌ی [۵۶] سوره‌ی اعراف.
- ۴- تفسیر آیه‌ی [۵۰] سوره‌ی مائده.
- ۵- سخن شعبی رضی الله عنه درباره‌ی سبب نزول آیه‌ی ۶۰ سوره‌ی نساء.
- ۶- شرح و توضیح ایمان راستین و کامل، و ایمان دروغین.
- ۷- داستان برخورد عمر رضی الله عنه با آن منافق.
- ۸- هیچ کس مومن نمی‌شود، مگر آنکه خواسته‌هایش تابع دین و شریعتی باشد که رسول الله ﷺ آورده است.

باب (۴۰): درباره‌ی آن که یکی از اسماء و صفات الله را انکار کند

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابٍ﴾ [الرعد: ۳۰]. «... در حالی که آنان به پروردگار

(۱) واژه‌ی طاغوت، هم‌خانواده‌ی واژه‌ی طغیان است که مفهوم سرکشی را می‌رساند؛ یعنی آنچه که از حد بگذرد و شامل هر معبود باطلی می‌شود؛ از جمله حاکمی که به حق و مطابق شریعت الله حکم نمی‌کند یا آن که به ناحق از او پیروی می‌کنند.

رحمان (=گسترده‌مهر) کفر می‌ورزند؛ بگو: او پروردگار من است و هیچ معبود
برحق جز او وجود ندارد. بر او توکل نمودم و بازگشتم به سوی اوست».

از علی رضی الله عنه روایت است که فرمود: با مردم در سطح آگاهی و شناختشان
سخن بگویید؛ آیا می‌خواهید الله و پیامبرش را انکار کنند؟^(۱) [روایت بخاری]
عبدالرزاق از معمر و او از ابن طاووس، و ابن طاووس هم از پدرش
روایت کرده که ابن عباس رضی الله عنهما متوجه مردی شد که با شنیدن حدیث
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی صفات الله، به گونه‌ای که گویا آن را قبول ندارد، از
جایش تکان خورد. ابن عباس رضی الله عنهما فرمود: اینها را چه شده که با شنیدن نصوص
محکم، نرم شده، آنها را می‌پذیرند، اما نصوص متشابه را نمی‌پذیرند و در
نتیجه به هلاکت می‌رسند؟^(۲)

وقتی قریشیان شنیدند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، اسم "الرحمن" را بر زبان
می‌آورد، آن را نپذیرفتند؛ آن‌گاه الله متعال این آیه را فرو فرستاد: ﴿وَهُمْ
يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ﴾ [الرعد: ۳۰]^(۳).

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

۱- انکار یکی از اسما و صفات الله، منافی ایمان است.

(۱) این سخن علی رضی الله عنه بدین معنا نیست که آموزه‌های کتاب و سنت را به مردم نرسانیم؛ بلکه بدین معناست
که اندک‌اندک و با مقدمه‌چینی درست و مناسب، سخن حق را به آنان بگوییم تا برای پذیرش آن، آمادگی
داشته باشند. اینجاست که به اهمیت حکمت در دعوت پی می‌بریم. سخن علی رضی الله عنه بیانگر آنست که گفتن
هر علمی نزد کسانی که متوجه آن نمی‌شوند، مناسب نیست. چنانکه برخی از اسما و صفات الهی نیز
گونه‌ای هستند که نباید آنها را برای عوام باز کرد و پیرامون آنها بحث نمود. کافی است که به صورت
اجمالی مطرح شوند تا مردم به آنها ایمان داشته باشند.

(۲) روایت ابن ابی‌عاصم در السنة (۴۸۵)؛ آل‌بانی رحمته الله در تخریج احادیث السنة گفته است: «سنادش
صحیح است و رجالش ثقة هستند».

(۳) ترجمه‌ی آیه در ابتدای همین باب، گذشت.

- ۲- تفسیر آیه‌ی [۳۰] سوره‌ی رعد.
- ۳- نباید در مورد چیزی که برای شنونده قابل فهم نیست، سخن گفت.
- ۴- ... علتش، این است که به تکذیب الله و رسولش می‌انجامد؛ اگر چه انکار کننده، به عمد انکار نکند.
- ۵- سخن ابن عباس رضی الله عنهما درباره‌ی کسی که صفتی از صفات الله را انکار کند و نیز اشاره اش به اینکه چنین شخصی، هلاک خواهد شد.

باب (۴۱): [درباره‌ی انکار نعمت پروردگار]

الله متعال می‌فرماید: ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ﴾ [النحل: ۸۳]. «نعمت الله را می‌شناسند و سپس انکارش می‌کنند و بیشترشان کافرند».

مجاهد رضی الله عنه در تفسیر این آیه فرموده است: «معنایش این است که کسی بگوید: این، ثروت من است که از پدرانم به ارث برده‌ام».

عون بن عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: «مثلاً می‌گویند: اگر فلانی نبود، این طور نمی‌شد».

ابن قتیه رضی الله عنه می‌گوید: «(مصدّقش، سخن کسانی است که) می‌گویند: این نعمت به سفارش و شفاعت معبودانمان، به ما رسید».

ابوالعباس ابن تیمیه رضی الله عنه درباره‌ی حدیث زید بن خالد رضی الله عنه که پیشتر گذشت،^(۱) می‌گوید: «در قرآن و سنت، نصوص فراوانی وجود دارد که در

(۱) این حدیث، پیشتر در باب (۳۰) آمده است.

آنها الله متعال، کسانی را که نعمت‌هایش را به دیگران نسبت می‌دهند و بدین صورت شرک می‌ورزند، نکوهش فرموده است.»

برخی از سلف صالح گفته‌اند: «(نمونه‌اش، سخن کسانی است که به ساحل می‌رسند و) می‌گویند: "هوا خوب بود و ناخدا مهارت داشت"»^(۱) و سخنانی از این قبیل که بر سر زبان‌ها جاری است.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

۱- شرح و توضیح شناخت نعمت و کفران آن.
 ۲- انکار نعمت‌های الهی، چیزی است که امروزه بر سر زبان‌ها جاری است!

۳- از سخنان یادشده، به کفران و انکار نعمت، تعبیر گردید.

۴- جمع شدن دو چیز متضاد، در قلب.^(۲)

باب (۴۲): پیرامون این سخن الله ﷻ که می‌فرماید: ﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أُنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۲۲].

«پس دانسته و در حالی که می‌دانید، برای الله شریکانی قرار ندهید.»

ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر این آیه می‌گوید: «أُنْدَادًا» به مفهوم شرک ورزیدن است که از راه رفتن مورچه در دل شب تاریک بر روی سنگی صاف و سیاه، خفی‌تر و نامحسوس‌تر می‌باشد؛ مثل اینکه بگویی: "سوگند به

(۱) و بدین‌سان الله ﷻ را از یاد می‌برند؛ در حالی که الله متعال، آنان را به سلامت به ساحل رسانده است!

(۲) شناخت و انکار، متضاد یکدیگرند؛ اما با این حال، برخی نعمت‌های الهی را می‌شناسند و باز هم

انکارش می‌کنند!

الله و به مرگ تو؛ یا "به خدا و مرگ فلانی" و یا "به مرگ خودم". یا بگویی: "اگر این سگ نبود، یا چنانچه مرغابی در داخل خانه نبود و سر و صدا نمی کرد، دزد به خانه می زد." یا مثل اینکه بگوید: "هر چه تو و خدا بخواهید." یا اینکه بگویی: "اگر فلانی و خدا نبودند، چنین و چنان می شد." همه ی این عبارات، شرک به الله هستند. و اسم کسی را با اسم الله نگیر. [روایت ابن ابی حاتم^(۱)]

عمر بن خطاب رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مَنْ جَافَ بِغَيْرِ اللَّهِ، فَقَدْ كَفَرَ أَوْ أَشْرَكَ». [ترمذی با تحسین و حاکم با تصحیح]^(۲) یعنی: «هر که به غیر الله سوگند یاد کند، کفر یا شرک ورزیده است».

ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: «اگر به نام الله سوگند دروغین یاد کنم، بهتر است از اینکه به نام غیر الله، قَسَمَ راست بخورم».^(۳)

حذیفه رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لَا تَقُولُوا: مَا شَاءَ اللَّهُ وَشَاءَ فَلَانٌ؛ وَلَا يَكُنْ قَوْلُوا: مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ شَاءَ فَلَانٌ»؛ [روایت ابوداود با إسناد صحیح]^(۴) یعنی: «نگویید: آنچه الله بخواهد و فلانی بخواهد؛ بلکه بگویید: آنچه الله بخواهد، سپس فلانی بخواهد».

(۱) تفسیر ابن ابی حاتم (۸۱/۱)

(۲) سنن ابی داود، ش: ۳۲۵۱؛ سنن الترمذی، ش: ۱۵۳۵؛ آلبانی رحمته الله علیه در الإرواء، ش: ۲۵۶۱، این حدیث را صحیح دانسته است. و همین طور حدیثی به همین لفظ از ابن عمر رضی الله عنهما؛ ر.ک: صحیح الجامع، ش: ۱۶۱۹؛ و السلسله الصحیحة، از آلبانی رحمته الله علیه، ش: ۸۸۸.

(۳) مصنف عبدالرزاق، ش: ۱۵۹۲۹

(۴) صحیح الجامع، ش: ۷۴۰۶؛ و السلسله الصحیحة، از آلبانی رحمته الله علیه، ش: ۱۳۷.

روایت است که ابراهیم نخعی رحمته الله گفتن: «أعوذ بالله وبك» [یعنی: «به تو و الله پناه می برم»] را مکروه^(۱) و گفتن: «بالله ثم بك» [یعنی «به الله، سپس به تو پناه می برم»] را جایز می دانست. همچنین گفتن عبارت: «اگر الله و فلانی نبودند، چنین و چنان می شد» را ناجایز؛ و گفتن عبارت: «اگر الله، سپس فلانی نبود» را جایز می دانست.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه‌ی [۲۲] سوره‌ی بقره و بیان مفهوم واژه‌ی «أنداداً» در این آیه.
- ۲- اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آیات مربوط به شرک اکبر، درباره‌ی شرک اصغر استدلال می کردند.
- ۳- سوگند خوردن به غیر الله، شرک است.
- ۴- گناه قَسَمِ راست به نام غیرالله، از گناه سوگند دروغین به نام الله، بیشتر است.
- ۵- تفاوت لفظی "و" با واژه‌ی "سپس"^(۲).

(۱) واژه‌ی مکروه، آن‌گاه که به‌طور مطلق ذکر شود، افاده‌ی تحریم می‌کند.

(۲) حرف "و"، که در بین دو لفظ می‌آید، مفهوم برابری آن دو را می‌رساند؛ لذا گفتن: آنچه الله بخواهد و فلانی بخواهد، شرک است؛ اما واژه‌ی «سپس» یا حرف «ثُمَّ»، مفهوم ترتیب با فاصله را می‌رساند؛ لذا عبارت «آنچه الله بخواهد، سپس فلانی بخواهد»، بدین مفهوم است که اراده و خواستِ الهی فراتر از اراده و خواستِ فلانی است. در این باره سه حالت وجود دارد:

نخست: اینکه انسان بگوید: هر چه الله یکتا بخواهد؛ این، یعنی تفویض و واگذاری امر به الله متعال که مورد اتفاق همه‌ی مسلمانان است؛ چنانکه مسلمانان بر این باورند که هر چه الله بخواهد، روی می‌دهد و آنچه او نخواهد، پدید نمی‌آید.

دوم: آنچه الله، سپس فلانی بخواهد؛ گفتن این عبارت به‌فرموده‌ی صریح پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رواست.



باب (۴۳): در مورد آن که سوگندی را که به نام الله یاد می‌شود، نمی‌پذیرد

ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لَا تَحْلِفُوا بِأَبَائِكُمْ مِنْ حَلْفِ اللَّهِ فَإِنَّهُ حَلْفٌ لَهُ بِاللَّهِ فَلْيَرْضَ وَمَنْ لَمْ يَرْضَ بِاللَّهِ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ». [ابن ماجه با سند حسن^(۱)] یعنی: «به نام پدرانتان سوگند نخورید. و هر که به نام الله سوگند یاد می‌کند، باید راست بگوید. و هر که برایش به نام الله سوگند یاد شود، باید بپذیرد^(۲) و اگر راضی نشود و نپذیرد، از دین و رحمت الله هیچ بهره‌ای ندارد».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

سوم: اینکه انسان بگوید: آنچه خواستِ الله و فلانی باشد؛ یا آنچه الله و فلانی بخواهند. گفتن چنین عبارتی جایز نیست؛ بلکه حرام می‌باشد؛ زیرا مخلوق را در زمینه‌ی اراده و مشیت، هم‌سانِ الله سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ قرار می‌دهد.

(۱) ابن ماجه، ش: ۲۱۰۱؛ صحیح الجامع، ش: ۷۱۲۴

(۲) یعنی باید به کسی که به نام الله سوگند می‌خورد، اطمینان کند؛ برخی از علما گفته‌اند: مگر اینکه غیر قابل اعتماد بودن آن فرد، به ثبوت رسیده باشد. این مسأله، پنج صورت دارد: نخست اینکه دروغگو بودن کسی که سوگند می‌خورد، محرز باشد؛ در این حالت، تصدیق یا پذیرفتن سوگندش واجب نیست. دوم اینکه دلایل و نشانه‌های دروغگو بودنش بر دلایل صداقتش غالب باشد؛ در این حالت نیز تصدیقش واجب نیست. اما اگر شواهد و قراین از دو سو، یکسان باشند یا صداقتش، محرز و یا غالب باشد، در این سه حالت واجب است که او را تصدیق کنیم و سوگندش را بپذیریم.

- ۱- نهی از سوگند خوردن به نام پدران و نیاکان.^(۱)
- ۲- دستور روشن به کسی که برای او به نام الله سوگند یاد می‌شود، به اینکه چنین سوگندی را بپذیرد [و به برادر مسلمانش اعتماد کند].
- ۳- وعید شدید درباره‌ی کسی که چنین سوگندی را نپذیرد.

باب (۴۴): در این باره که کسی بگوید: آنچه الله بخواهد و تو بخواهی

از قتيله رضی الله عنه روایت است که مردی یهودی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت: شما (مسلمانان) شرک می‌ورزید؛ زیرا می‌گویید: «ما شاء الله وشئت». [یعنی: «هرچه الله و تو بخواهید»] و می‌گویید: سوگند به کعبه. از آن پس رسول الله صلی الله علیه و آله به مسلمانان دستور داد که وقتی می‌خواهند سوگند بخورند، بگویند: «و ربُّ الکعبة»؛ [یعنی سوگند به پروردگار کعبه] و بگویند: «ما شاء الله ثم شئت». [یعنی: «آنچه الله بخواهد، سپس آنچه خواست تو باشد»]. [نسائی رحمته الله ضمن نقل این روایت، گفته است: صحیح می‌باشد].^(۲)

همچنین نسائی رحمته الله از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که مردی به رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: «آنچه الله و شما بخواهید». رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «أَجَلَّتْ لِي لِلَّهِ نَهْأً، بَلْ مَا شَاءَ اللَّهُ وَجِهَةً»؛^(۳) یعنی: «آیا مرا با الله شریک ساختی؟ بلکه هرچه الله یگانه بخواهد».

(۱) این نهی یا ممنوعیت، بیانگر حرام بودن سوگند خوردن به نام نیاکان است.

(۲) نسائی، ش: ۳۷۷۳. السلسلة الصحيحة، ش: ۱۳۶

(۳) حسن لغیره؛ روایت بیهقی در الکبری (۲۱۷/۳)، ابن ابی شیبیه در مصنف خود (۳۴۰/۵)، احمد در مسند (۲۱۴/۱، ۲۲۴، ۲۸۳)؛ طبرانی در المعجم الکبیر (۲۴۴/۱۲) از طریق اجلیح کندی از یزید بن اصم

ابن ماجه رحمته الله از طفیل - برادر مادری عایشه رضی الله عنها - روایت کرده است که گوید: در خواب دیدم که گذرم بر گروهی از یهود افتاد. گفتم: اگر نمی‌گفتید که عزیز فرزند الله است، مردمان خوبی بودید. آنها گفتند: شما نیز اگر نمی‌گفتید که هر چه خدا و محمد صلی الله علیه و آله و سلم بخواهند، مردمان خوبی بودید. سپس از کنار گروهی از نصارا گذشتم و گفتم: اگر نمی‌گفتید که مسیح فرزند الله است، آدم‌های خوبی بودید. آنها گفتند: شما نیز اگر نمی‌گفتید که هر چه خدا و محمد صلی الله علیه و آله و سلم بخواهند، مردمان خوبی بودید. صبح که از خواب بیدار شدم، خوابم را برای مردم تعریف کردم. سپس نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رفتم و ایشان را در جریان گذاشتم. فرمود: «آیا این خواب را برای کسی تعریف کرده‌ای؟» گفتم: بله. آن‌گاه الحمد لله گفت و الله را ستایش کرد و فرمود: «طفیل خوابی دیده که آن را برای برخی از شما تعریف کرده است. شما سخنی می‌گفتید که من بدان سبب که در این باره فرمانی از سوی الله نداشتم، شما را از آن منع نمی‌کردم. از این پس نگوئید: آنچه الله و محمد بخواهند؛ بلکه بگوئید: آنچه الله یگانه بخواهد.»^(۱)

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

۱- یهودیان نیز شرک اصغر را می‌شناختند.

از ابن عباس. در روایات اجلح، ضعف و اشکال‌هایی وجود دارد و احادیث منکر زیادی روایت نموده و گاه، در روایتش دچار اضطراب می‌شود: نگا: العلیل ابن ابی حاتم (۲/۲۴۰) آن را از ابی زبیر از جابر رضی الله عنه روایت کرده و آن را منکر دانسته و روایت ابن عباس رضی الله عنه را ترجیح داده است. اما یزید بن اصم، ثقة است؛ به هر حال، هر چه باشد، روایت حدیفه رضی الله عنه، شاهدی بر این روایت است.

(۱) سنن ابن ماجه، ش: ۲۱۱۸؛ ارنأووط در تخریج کتاب توحید، این حدیث را صحیح دانسته است.

- ۲- انسان آنچه را که بخواهد، درک می‌کند.^(۱)
- ۳- مردی به رسول‌الله ﷺ گفت: «آنچه الله و شما بخواهید». رسول‌الله ﷺ فرمود: «أَجَعَلْتَنِي لِلَّهِ نِدًّا؟»؛ یعنی: «آیا مرا با الله شریک ساختی؟ پس وضعیت کسی که در اشعارش رسول‌الله ﷺ را تکیه‌گاه خود در دنیا و آخرت می‌داند و از ایشان می‌خواهد که دستش را بگیرند، چگونه خواهد بود؟^(۲)
- ۴- گفتن «آنچه الله و محمد بخواهند»، شرک اکبر نیست؛ زیرا رسول‌الله ﷺ فرمود: «... من [به دلایلی] تا کنون شما را از آن منع نمی‌کردم».^(۳)
- ۵- خواب نیک، شعبه‌ای از وحی است.^(۴)
- ۶- خواب نیک، در پاره‌ای از موارد، سبب حکم شرعی بوده است.^(۱)

(۱) همان‌طور که یهودیان که در پی عیب‌جویی بر مسلمانان بودند، دریافتند که گفتن «آنچه الله و محمد بخواهند»، درست نیست؛ اگرچه خود، مرتکب عمل بدتری شده، به الله شرک آورده، می‌گفتند: عزیز پسر خداست! پناه بر الله! برخی از متعصبان مذهبی نیز همین روی‌کرد را دارند و نصوص دینی را آن‌گونه که بخواهند، معنا می‌کنند و حتی فهم خود از نصوص را به همان سمت و سوی سوق می‌دهند که میلشان است.

(۲) اشاره‌ی مؤلف رحمته به اشعار شرک‌آمیزی است که بوضیری در البرده آورده است. در هر حال، برخی از شاعران، در مدح رسول‌الله ﷺ غلو کرده و اشعار شرک‌آمیزی درباره‌ی ایشان سروده‌اند؛ در حالی که الله متعال، آن بزرگوار را با عناوینی چون بنده و رسول خویش، گرمی داشته است؛ پس بهترین توصیف در شأن محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، این است که او را بنده و فرستاده‌ی الله بدانیم.

(۳) زیرا اگر گفتن این عبارت شرک اکبر بود، هیچ دلیلی وجود نداشت که رسول‌الله ﷺ از گفتش منع نکند.

(۴) در صحیح بخاری، ش: ۷۰۱۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۲۶۳ روایت است که رسول‌الله ﷺ فرمود: «وَرُؤْيَا الْمُؤْمِنِينَ جُزْءٌ مِنْ سِتِّهِ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ الثُّبُوتِ»؛ یعنی: «خواب مؤمن، بخشی از چهل و شش بخش نبوت است».



باب (۴۵): دشنام دادن به زمانه، ناسزاگویی به الله متعال است

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿۲۴﴾﴾ [الجاثية: ۲۴].
 «(منکران رستاخیز) گفتند: زندگی و حیاتی جز زندگی دنیوی ما وجود ندارد که (گروهی) می‌میریم و (گروهی) زندگی می‌کنیم و فقط روزگار است که ما را هلاک می‌کند؛ آنان فقط در گمان و پندار (بی‌اساس) به سر می‌برند».

در صحیح [بخاری و مسلم]^(۱) آمده است که ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يُؤَيِّنِي ابْنُ بَدَمٍ، يَسْبُ الدَّهْرَ، وَأَنَا الدَّهْرُ، أَقْلَبُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ»؛ یعنی: «الله متعال می‌فرماید: آدمی‌زاد مرا می‌آزارد؛ بدین‌سان که به روزگار دشنام می‌دهد، در حالی که من [گرداننده‌ی] روزگار هستم و شب و روز را می‌گردانم».

(۱) همچنانکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خواب عبدالله بن زید بن ثعلبه بن عبدالله انصاری رضی الله عنه درباره‌ی نحوه‌ی اذان را مقرر فرمود.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۴۸۲۶؛ صحیح مسلم، ش: ۲۲۴۶. گفتنی است: در روایت بخاری صلی الله علیه و آله و سلم، لفظ «بِئِدِي الأَمْرِ» نیز آمده است.

و در روایتی دیگر آمده است: «لَا تَسُبُّوا الدَّهْرَ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ»؛ یعنی: «به زمانه دشنام ندهید؛ زیرا الله، [گرداننده‌ی] زمانه است».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- نهی از ناسزا گفتن به زمانه یا روزگار.
- ۲- دشنام دادن به زمانه را ناسزاگویی به الله ﷻ نامید.
- ۳- دقت در این مطلب که فرمود: «من زمانه هستم».^(۱)
- ۴- گاهی انسان بدون قصد قلبی یا بدون اینکه متوجه باشد، به الله ناسزا می‌گوید.

باب (۴۶): حکم استفاده از نام‌ها و عناوینی چون:

قاضی القضاة [، شاهنشاه] و امثال آن

در صحیح [بخاری و مسلم]^(۲) آمده است که ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «إِنَّ أَجْنَخَ إِسْمِ عِنْدَ اللَّهِ رَجُلٌ تُسَمَّى مَلِكَ الْأَمْلَکِ، لِإِلا مَالِكَ إِلا اللَّهُ». یعنی: «زشت‌ترین و حقیرترین نام در نزد الله، آن است که کسی خود را شاهنشاه بنامد؛ در حالی که مالک مطلق و شاهنشاه، فقط الله متعال است».

سفیان رحمته الله علیه گوید: مانند شاهنشاه.

(۱) یعنی باید دقت داشت که الله ﷻ، مدبر و گرداننده‌ی روزگار است، نه خود زمانه.

(۲) ر.ک: صحیح بخاری، ش: ۶۲۰۵، ۶۲۰۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۴۳.

و در روایتی آمده است که فرمود: «أَعْيَبُ رَجُلٍ عَلَى اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَأَجْبَهُ»^(۱) یعنی: «مبغوض ترین و فرومایه ترین فرد در نزد الله در روز قیامت، کسی است که شاهنشاه نامیده شود».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- نهی از نامگذاری خود به شاهنشاه [یا راضی شدن به اینکه دیگران، این نام را روی انسان بگذارند].
- ۲- همانطور که سفیان گفت: شاهنشاه، معادل **مَلِكِ الْأُمَمِ** در زبان عربی است.^(۲)
- ۳- توجه به اینکه از به کار بردن چنین واژه‌هایی به شدت منع شده است؛ حتی اگر معانی واقعی آنها مدنظر نباشد.^(۳)
- ۴- درک این مطلب که این نهی، به خاطر الله متعال است.^(۴)

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۱۴۳؛ سنن الترمذی، ش: ۲۸۳۷؛ و سنن أبی داود، ش: ۴۹۶۱

(۲) همان‌طور که پیشتر بیان شد، هر واژه‌ای که چنین معنایی داشته باشد، اطلاق آن بر انسان، جایز نیست.

(۳) قاضی در زبان عربی به معنای حاکم نیز می‌آید؛ لذا به کار بردن عناوینی چون: سلطان‌السلطین، و حاکم‌الحکام و شاه‌شاهان یا شاهنشاه، ناجایز است. همان‌طور که مؤلف رحمته الله اشاره کرده، از آنجا که این نهی، شدید و مطلق می‌باشد، لذا استعمال چنین واژه‌هایی حتی با مقاصد دیگر نیز نارواست؛ اگرچه برخی از علما گفته‌اند: ناگفته نماند که استعمال واژه‌ی قاضی‌القضاة به صورت مقید، - مثلاً قاضی‌القضاة در فقه یا قاضی‌القضاة مصر - ایرادی ندارد؛ زیرا در چنین مواردی، واژه‌ی قاضی‌القضاة به صورت مقید آمده است، در صورتی که حکم و قضاوت الهی، مطلق و فراگیر است و مقید به چیزی نیست. البته اگر خود فرد به چنین عنوانی راضی شود یا آن را بر خود بگذارد، خالی از اشکال نیست. والله اعلم.

(۴) زیرا در حدیث تصریح شده که فرمانروای مطلق و شاهنشاه، فقط الله متعال است.

باب (۴۷): احترام گذاشتن به نام‌های الله ﷻ و تغییر دادن نام به همین منظور

از ابوشریح رضی الله عنه روایت است که کنیه‌اش «ابوالحکم» بود. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّكَمُ، وَإِلَيْهِ الدُّكْمُ، فَلِمَ تُكْنِي أَبَا الدَّكَمِ؟» یعنی: «فقط الله، حکم است و حکم و داوری از آن اوست». ابوشریح رضی الله عنه عرض کرد: قوم من آن‌گاه که در چیزی دچار اختلاف می‌شدند، نزد من آمدند و من در میانشان داوری می‌کردم و هر دو طرف دعوا، به قضاوتم راضی می‌شدند. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «این، خیلی خوب است! اما آیا پسری داری؟» پاسخ داد: بله، به نام‌های: شریح، مسلم و عبدالله. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بزرگترینشان کدام است؟ گفت: شریح. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «پس تو ابوشریح هستی». [روایت ابوداود و دیگران]^(۱)

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- احترام گذاشتن به نام‌ها و صفات الله؛ هرچند مفهوم آنها منظور نباشد.^(۲)
- ۲- تغییر نام به خاطر احترام اسم‌ها و صفات الله.

(۱) سنن أبی داود، ش: ۴۹۵۵؛ و سنن النسائی، ش: ۵۳۷۸. آلبنی رحمته الله علیه این حدیث را صحیح دانسته است؛ ر.ک: الإرواء، ش: ۲۶۸۲، المشکاة، ش: ۴۷۶۶. و نیز: صحیح سنن أبی داود، ش: (۴۹۵۵، ۴۱۴۵) و صحیح سنن النسائی، ش: ۴۹۸۰.

(۲) نام‌هایی چون الله، الرحمن و رب العالمین را که مختص الله متعال است، تحت هیچ شرایطی جایز نیست که بر کسی دیگر اطلاق شود؛ اما اطلاق سایر نام‌ها بر انسان‌ها رواست، البته بدین شرط که هدف، فقط نامیدن فرد باشد و نه مفهوم یا صفتی که از آن اسم برداشت می‌شود. با این حال، بهتر است که به خاطر رعایت احترام نام‌های الله، از نام‌گذاری مخلوق به چنین نام‌هایی بدون واژه‌ی "عبد" یا "غلام" در ابتدای این نام‌ها خودداری کنیم.

۳- برای پسوند کنیه، نام بزرگترین فرزند انتخاب می‌شود.

باب (۴۸): به شوخی گرفتن قرآن یا پیغمبر یا هر آنچه که در آن، نام و یادِ الله باشد

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَعَآلِيهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ ﴿٦٥﴾ [التوبة: ۶۵]. «و اگر آنان را بازخواست کنی- که چرا چنین گفتید و چنین کردید- می‌گویند: ما فقط شوخی و بازی می‌کردیم. بگو: آیا الله، و آیات و فرستاده‌اش را به مسخره می‌گیرید؟».

از ابن عمر و محمد بن کعب و زید بن اسلم و قتاده روایتی بدین مضمون وارد شده است که مردی در غزوه‌ی تبوک گفت: ما شکم‌کنده‌تر، و دروغگوتر و بزدل‌تر از اینها^(۱) در هنگام نبرد سراغ نداریم. عوف رضی الله عنه به او گفت: دروغ گفתי و تو منافق هستی. آنچه را که گفתי به اطلاع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌رسانم. عوف رضی الله عنه به همین منظور نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رفت و دریافت که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم توسط وحی، از این موضوع باخبر شده است. آن مرد- که چنین سخنانی گفته بود- نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد و ایشان تازه سوارِ مرکبش شده بود و قصد داشت حرکت کند؛ گفت: ای رسول خدا! ما با هم شوخی می‌کردیم تا از مشقت راه بکاهیم و هدف دیگری نداشتیم.

ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: گویا اینک آن مرد را می‌بینم که خود را به ریسمان پالانِ شتر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چسبانده بود و پاهایش روی زمین کشیده می‌شد و

(۱) منظورش، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابش بودند!

عذرخواهی می کرد و می گفت: ما، مزاح می کردیم و از هر دری سخنی می گفتیم؛ و رسول الله ﷺ به او می فرمود: ﴿يَا لَلَّهِ وَعَايِيَتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ﴾ «آیا الله، و آیات و فرستاده‌اش را به مسخره می‌گیرید؟». رسول الله ﷺ به آن مرد توجه نمی‌کرد و بی‌آنکه چیزی بگوید، فقط همین آیه را تکرار می‌نمود.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- مسأله‌ی خیلی مهم، اینکه به شوخی گرفتن مسایل مربوط به الله و شریعت، کفر محسوب می‌شود.^(۱)
- ۲- از این آیه، چنین برداشت می‌شود که فرقی نمی‌کند که گوینده‌ی چنین سخنانی، چه کسی باشد.
- ۳- سخن چینی با خیرخواهی برای الله و رسولش، تفاوت دارد.^(۲)
- ۴- عفو و گذشت مورد پسند الله، با نکوهش دشمنان الله و شدت برخورد با آنان، بسیار متفاوت است.
- ۵- برخی از عذرخواهی‌ها، ناموجه و غیرقابل قبول است.

(۱) از آفت‌هایی که امروزه دامن‌گیر مسلمانان شده، این است که برخی، مقدسات را به بازی گرفته و به جای استفاده‌ی مناسب از امکاناتی چون تلفن همراه، پیامک‌هایی میان یکدیگر رد و بدل می‌کنند که حاوی مطالبی اهانت‌آمیز به خدای متعال است! پناه بر الله!

(۲) در سخن چینی، آفت‌هایی است که بر هیچ‌کس پوشیده نیست؛ اما عوف رضی الله عنه که برای الله و رسولش خیرخواهی کرد و آن موضوع را به اطلاع پیامبر صلی الله علیه و آله رساند، در پی تعظیم شعایر الهی و جلوگیری از آن منکر بزرگ بود.

باب (۴۹): درباره‌ی این سخن الله تعالی که می‌فرماید: ﴿وَلَيْنَ أَدْفَنَهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَتْهُ لِيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَيْنَ رُجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُوَّ لِلْحُسْنَىٰ فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَاَلَّذِي قَنَّهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿٥٠﴾﴾ [فصلت: ۵۰].

ترجمه: «و اگر پس از سختی و رنجی که به او رسیده، از سوی خویش نعمت و بخشایشی به او بچشانیم، به‌طور قطع می‌گوید: این نعمت و خوشی، حق من است و گمان نمی‌کنم قیامت برپا گردد و اگر هم به سوی پروردگارم بازگردانده شوم، شکی نیست که نزدش وضعیت خوبی خواهم داشت. به‌یقین ما، کافران را از اعمالی که انجام می‌دادند، آگاه می‌سازیم و به‌طور قطع از عذاب سخت به آنان می‌چشانیم.»

مجاهد، در تفسیر: ﴿هَذَا لِي﴾ می‌گوید: یعنی این، نتیجه‌ی عمل و شایستگی من است.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: یعنی از جانب خودم می‌باشد.^(۱)

(۱) اگر انسان، نعمتی را نتیجه‌ی تلاش و شایستگی خود بداند، مرتکب شرک در ربوبیت شده است و چنانچه آن را در عین حال که از سوی الله می‌داند، حق خویش بیندارد و نه صرفاً فضل و لطف الله، به نوعی خودبزرگ‌بینی یا نقص در عبودیت دچار شده است. در هر حال شایسته است که انسان، به‌خاطر نعمت‌هایی که الله به او ارزانی داشته است، سپاس‌گزار الله باشد؛ گفتنی است: ارکان شکر و سپاس‌گزاری عبارتند از:

- اعتراف قلبی به نعمت و لطف الله.
- شکر و ثنای زبانی الله.
- شکر و سپاس عملی؛ یعنی اعمالی انجام دهد که مایه‌ی رضایت پروردگار منعم باشد.

الله متعال می فرماید: ﴿قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾ [القصص: ۷۸].
 «(قارون) گفت: جز این نیست که به خاطر علم و دانشی که دارم، مال و ثروت
 یافته‌ام».

قتاده در تفسیر این آیه می گوید: «مفهومش این است که قارون، کسب
 آن‌همه ثروت را نتیجه‌ی علم و دانش خویش در زمینه‌ی کسب مال و ثروت
 دانست».

و برخی دیگر از علما گفته‌اند: «(گویا می گفت:) خداوند می دانست که
 شایسته‌ی این ثروتم؛ پس به من ثروت داد». و این، به مفهوم سخن مجاهد رضی الله عنه
 می باشد که: «(قارون گفت:) به خاطر شرافت و بزرگواری به این ثروت دست
 یافته‌ام».

ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «إِنَّ ثَلَاثَةً فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ
 أَبْرَصَ وَأَقْرَعَ وَأَعْمَىٰ بَدَأَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَبْتَلِيَهُمْ فَبَحَثَ إِلَيْهِمْ مَلَجًا فَآتَىٰ
 الْأَبْرَصَ فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ: لَوْ أَنَّ حَسَنَ وَجْهٍ حَسَنٌ هَذَا فَهَذَا زِينَةُ
 النَّاسِ قَالَ: فَمَسَحَهُ فَهَذَبَ عَنْهُ فَأَعْطِي لَوْ أَنَّ حَسَنًا وَجْهًا حَسَنًا فَقَالَ: أَيُّ
 الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ، قَالَ: الْإِبِلُ أَوْ قَالَ الْبَقْرُ هُوَ شَكٌّ فِي ذَلِكَ إِنَّ الْأَبْرَصَ
 وَالْأَقْرَعَ، قَالَ: أَحَبُّهُمَا الْإِبِلُ وَقَالَ الْإِخْرَ الْبَقْرُ فَأَعْطِي نَاقَةً عُسْرَاءَ فَقَالَ:
 يَبَارِكُ لَكَ فِيهَا وَآتَى الْإَقْرَعَ فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ شَعْرٌ حَسَنٌ وَيَهْدَبُ
 عَنِّي هَذَا فَهَذَا زِينَةُ النَّاسِ قَالَ: فَمَسَحَهُ فَهَذَبَ وَأَعْطِي شَعْرًا حَسَنًا قَالَ:
 فَأَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ: الْبَقْرُ قَالَ: فَأَعْطَاهُ بَقْرَةً حَامِلًا وَقَالَ: يَبَارِكُ لَكَ
 فِيهَا وَآتَى الْأَعْمَى، فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ، قَالَ: يَوْمٌ اللَّهُ إِلَيَّ بِبَصْرِي
 فَأُبْصِرُ بِهِ النَّاسَ قَالَ: فَمَسَحَهُ فَكَرَّ اللَّهُ إِلَيْهِ بِبَصْرِهِ قَالَ: فَأَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ
 قَالَ الْخَنْزِرُ فَأَعْطَاهُ سَاتَةً وَالْهَادِي فَأَتَتْجَ هَذَا وَوَلَدٌ هَذَا فَكَانَ لِهَذَا وَلَدٌ مِنْ إِبِلٍ
 وَلِهَذَا وَلَدٌ مِنْ بَقْرٍ وَلِهَذَا وَلَدٌ مِنْ غَنَمٍ ثُمَّ إِنَّهُ آتَى الْأَبْرَصَ فِي صُورَتِهِ وَهَيْئَتِهِ

فَقَالَ: رَجُلٌ مَسْكِينٌ تَقَطَّعَتْ بِي الْجِبَالُ فِي سَفَرِي فَلَمَّا بَلَغَ الْيَوْمَ إِلَّا بِاللَّهِ ثُمَّ بِكَ أَسْأَلُكَ بِالَّذِي أَعْطَاكَ اللّوْءَ الْحَسَنَ وَالْجِدَّ الْحَسَنَ وَالْمَالَ بَعِيرًا أَتَبَلَّخُ عَلَيْهِ فِي سَفَرِي فَقَالَ: لَهُ مِنْ الْحَقُوقِ كَثِيرَةٌ فَقَالَ: لَهُ بِكَأَنِّي أَعْرَفُكَ أَلَمْ تَكُنْ أَبْرَصَ يَنْهَكَ النَّاسُ فَقِيرًا فَأَعْطَاكَ اللَّهُ فَقَالَ: لَقَدْ وَرَثْتُ لِكَبِيرٍ عَنِ كَبِيرٍ فَقَالَ: مِنْ كُنْتَ كَلْبًا فَصَيَّرَكَ اللَّهُ إِلَيَّ مَا كُنْتَ وَآتَى الْإِقْرَعَ فِي صُورَتِهِ وَهَيْئَتِهِ فَقَالَ لَهُ مِنْ مِثْلِ مَا قَالَ: لِهَذَا فَدَّ عَلَى مِثْلِ مَا دَّ عَلَيْهِ هَذَا فَقَالَ: مِنْ كُنْتَ كَلْبًا فَصَيَّرَكَ اللَّهُ إِلَيَّ مَا كُنْتَ وَآتَى الْإِعْمَى فِي صُورَتِهِ فَقَالَ: رَجُلٌ مَسْكِينٌ وَأَبْنٌ سَيْبِلٌ وَتَقَطَّعَتْ بِي الْجِبَالُ فِي سَفَرِي فَلَمَّا بَلَغَ الْيَوْمَ إِلَّا بِاللَّهِ ثُمَّ بِكَ أَسْأَلُكَ بِالَّذِي دَّ عَلَيْكَ بِصَوْرِكَ شَاءَ أَنْبَلُخُ بِهَا فِي سَفَرِي فَقَالَ: قَدْ كُنْتُ أَعْمَى فَدَّ اللَّهُ بِبَصَرِي وَفَقِيرًا فَدَّ أَنْعَانِي فَحَدَّ مَا شِئْتَ فَوَاللَّهِ لَا أَجْهَكَ الْيَوْمَ بِشَيْءٍ أَحَدْتَهُ لَلَّهِ فَقَالَ: أَمْسِكْ مَا لَكَ فَإِنَّمَا أُبْتَلِيْتُمْ فَدَّ رِجْلِي اللَّهُ عَمَّكَ وَسَخَّطَ عَلَيَّ صَاحِبِيكَ». [متفق عليه]^(۱) یعنی: رسول الله ﷺ فرمود: «سه نفر در

بنی اسرائیل بودند که یکی از آنها بیماری پيس داشت و دیگری، کچل بود و سومى نايينا؛ الله متعال اراده کرد که آنها را بيازمايد. پس فرشته‌ای به‌سوى آنان فرستاد. فرشته نزد پيس آمد و گفت: محبوب‌ترین چیز نزد تو چیست؟ گفت: رنگ زيبا و پوست زيبا، و برطرف شدن اين عيب که باعث نفرت و دورى مردم از من شده است. فرشته دستى بر او کشيد و بيمارى‌اش برطرف شد و رنگ و پوست زيباى به او عطا گرديد. سپس فرشته پرسيد: محبوب‌ترین مال نزد تو چیست؟ گفت: شتر يا گاو. (راوى، در اين باره شك کرده است.) پس شترى آباستن، به او داد و گفت: الله در آن برايت برکت دهد.

سپس فرشته نزد مرد کچل آمد و گفت: محبوب‌ترین چیز نزد تو چیست؟ گفت: موى زيبا و رفع اين عيب که باعث نفرت مردم از من، شده است. فرشته

(۱) صحيح بخارى، ش: ۳۴۶۴؛ و صحيح مسلم، ش: ۲۹۶۴.

دستی بر سرش کشید. در نتیجه کچلی‌اش برطرف شد و مویی زیبا به او عطا گردید. آن‌گاه فرشته پرسید: کدامین مال نزد تو محبوب‌تر است؟ گفت: گاو. پس گاوی آبتن به او عطا کرد و گفت: الله در آن برایت برکت دهد.

سرانجام نزد نایینا آمد و گفت: محبوب‌ترین چیز نزد تو چیست؟ گفت: اینکه الله بینایی‌ام را به من بازگرداند تا مردم را ببینم. فرشته دستی بر چشمانش کشید و خداوند، بینایی‌اش را به او بازگردانید. آن‌گاه فرشته پرسید: محبوب‌ترین مال نزد تو چیست؟ گفت: گوسفند. پس گوسفندی آبتن به او عطا کرد. سپس آن شتر و گاو و گوسفند، زاد و ولد کردند؛ به گونه‌ای که نفر اول، صاحب یک دره پر از شتر؛ و دومی، صاحب یک دره پر از گاو؛ و سومی، صاحب یک دره پر از گوسفند شد.

سپس فرشته به شکل آدم‌پیس، نزد اولی رفت و گفت: فقیر و مسافری غریب و در راه مانده‌ام و چیزی ندارم که به مقصد برسم. امروز، پس از الله امیدم به توست تا به من کمک کنی که به مقصد برسم. از تو می‌خواهم به‌خاطر همان ذاتی که به تو رنگ و پوست زیبا و مال فراوان عنایت کرده است، شتری به من بدهی تا به وسیله‌ی آن به مقصد برسم. آن مرد گفت: تعهدات و حقوق زیادی بر عهده‌ی من است - و نمی‌توانم به تو کمک کنم -.

فرشته گفت: گویا تو را می‌شناسم؛ آیا تو همان فرد پیس و فقیر نیستی که مردم از تو متنفر بودند و الله متعال همه چیز به تو عنایت کرد؟ گفت: این اموال را پشت به پشت از نیاکانم به ارث برده‌ام. فرشته گفت: اگر دروغ می‌گویی، خداوند تو را به همان وضعیت اول برگرداند.

آن‌گاه فرشته، به شکل فرد مبتلا به کچلی، نزد دومین نفر رفت و سخنانی را که به اولی گفته بود، به او نیز گفت. او، همان پاسخی را داد که اولی داده بود. فرشته گفت: اگر دروغ می‌گویی، الله تو را به وضعیت اول برگرداند.

سپس فرشته، به شکل همان مرد نایینا نزد او رفت و گفت: مردی مسکین و مسافری غریب و چیزی ندارم که به مقصد برسم. امروز، بعد از خدا، امیدم به توست که به من کمک کنی تا به مقصد برسم. به خاطر همان ذاتی که بینایی‌ات را به تو برگرداند، گوسفندی به من بده تا با آن به مقصد برسم. آن مرد گفت: من نایینا بودم؛ الله، بینایی‌ام را به من بازگردانید. هرچه می‌خواهی، بردار و هرچه می‌خواهی، بگذار. سوگند به الله که امروز هرچه برداری، به خاطر رضای الله، از تو دریغ نخواهم کرد. فرشته گفت: مالت را نگاه‌دار. شما مورد آزمایش قرار گرفتید؛ الله، از تو خوشنود و از دوستانت، ناراض شد».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه‌ی [۵۰] سوره‌ی فصلت.
- ۲- تفسیر جمله‌ی: ﴿لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي﴾ در آیه‌ی مذکور.
- ۳- تفسیر جمله‌ی: ﴿قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُو عَلَىٰ عِلْمٍ﴾ [در آیه‌ی ۷۸ سوره‌ی قصص].
- ۴- پندهای آموزنده‌ی این داستان شگفت‌آور.



باب (۵۰): درباره‌ی این سخن پروردگار متعال که می‌فرماید:
 ﴿فَلَمَّا آتَتْهُمَا صَلِيحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾
 ﴿۱۹۰﴾ [الأعراف: ۱۹۰].

ترجمه: «و چون فرزند شایسته‌ای به آن دو بخشید، (موجودات دیگر را) در آنچه (الله) بدیشان عطا نمود، (مؤثر دانستند و) برای پروردگار شریکانی قرار دادند. الله از آنچه شریکش قرار می‌دهند، برتر و والاتر است.»

ابن حزم رحمته گفته است: علما اتفاق نظر دارند که نام‌گذاری با کلمه‌ی «عبد» (یا غلام)، وقتی نسبت آن به غیر الله باشد، حرام است. جز نام عبدالمطلب.^(۱)

و از ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر این آیه، روایت شده که وقتی حواء حامله گردید، ابلیس نزد آدم و حواء آمد و گفت: من همان کسی هستم که شما را از بهشت اخراج کردم. اینک سخن مرا بپذیرید و اسم فرزندان را «عبدالحارث» بگذارید و گرنه برای او شاخ‌هایی همچون شاخ‌های بز کوهی، درست می‌کنم که وقتی به دنیا می‌آید، شکم مادرش را پاره کند؛ و چنین و

(۱) یعنی نام‌گذاری به نام‌هایی مثل عبدالرضا، یا غلام‌رضا و عبدالحسین یا غلام‌حسین، ناجایز است. و اما اینکه ابن حزم رحمته نام عبدالمطلب را مستثنا دانسته است، به سبب اختلاف علما در این باره می‌باشد؛ یعنی علما بر اینکه چنین نامی، جایز یا ناجایز است، اجماع ندارند. دلیل کسانی که این نام را جایز دانسته‌اند، این است که رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبَ، أَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ»؛ یعنی: «به راستی که من، پیامبرم و این، دروغ نیست؛ من، فرزند عبدالمطلب هستم». [ر.ک: صحیح بخاری، ش: ۲۸۶۴، ۲۸۷۴، ۲۹۳۰، ۳۰۴۲، ۴۳۱۵، ۴۳۱۶]؛ و مسلم، ش: ۱۷۷۶ به نقل از براء بن عازب رضی الله عنه] این دسته از علما گفته‌اند: اگر این نام ناجایز بود، پیامبر صلی الله علیه و آله چنین سخنی نمی‌فرمود؛ اما آن دسته از علما که این نام را ناجایز دانسته‌اند، گفته‌اند: این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله، خبری است، نه حکمی؛ یعنی رسول‌الله صلی الله علیه و آله خبر داده که جدش، عبدالمطلب می‌باشد. همچنانکه بنی عبدمناف را هم با همین نام و عنوان صدا می‌زد؛ در صورتی که نام "عبدمناف" را مستثنا نکرده‌اند؛ لذا اینکه رسول‌الله صلی الله علیه و آله خود را فرزند عبدالمطلب خواند، دلیل بر جواز این اسم نیست. و همین، صحیح‌تر به نظر می‌رسد. والله اعلم.

چنان می‌کنم - و تهدید کرد. - آنها پذیرفتند و فرزندشان مرده به دنیا آمد. بار دیگر حامله شد. شیطان دوباره نزدشان آمد و پیشنهاد خود را تکرار کرد. باز هم نپذیرفتند و فرزندشان مرده به دنیا آمد. بار سوم حامله گردید. شیطان باز هم آمد و تهدید خود را تکرار نمود. محبت فرزند بر آنها غالب گردید و پذیرفتند و نام او را عبدالحارث گذاشتند. به همین خاطر است که الله متعال فرمود: ﴿جَعَلَا لَهُو شُرَكَاءَ فِيمَا ءَاتَاهُمَا﴾ «... (موجودات دیگر را) در آنچه (الله) بدیشان عطا نمود، (مؤثر دانستند و) برای پروردگار شریکانی قرار دادند».

[روایت ابن ابی حاتم]

همچنین ابن ابی حاتم با سند صحیح، تفسیر قتاده را در مورد این آیه چنین آورده است که منظور از شرک آورده به الله در اینجا، شرک در اطاعت یا حرف شنوی است، نه شرک در عبادت.

همچنین نظر مجاهد را در مورد ﴿لَئِنْ ءَاتَيْنَا صَلِحًا﴾ آورده که گفته است: آنها بیم داشتند که نوزادشان به جای انسان، در شکل چیزی دیگر متولد شود. نظیر همین مطلب از حسن بصری^(۱) و سعید و دیگران نیز روایت شده است.

(۱) گفتنی است: روایت صحیح از حسن بصری^{رحمته} این است که منظور از دو نفری که به الله شرک ورزیدند، دو نفر از آدمیان هستند؛ نه آدم و همسرش. [ر.ک: تفسیر امام ابن کثیر^{رحمته}، ذیل همین آیه.] امام محمد صالح العثیمین^{رحمته} بطلان و نادرستی این روایت را از چند جهت بیان نموده است:

- چنین روایتی در هیچ خبر صحیحی از پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} ثابت نشده و ابن حزم^{رحمته} نیز این روایت را ساختگی قلمداد کرده است.
- اگر این قصه در رابطه با آدم و حواء باشد، از دو حال، خارج نیست: یا آن دو، از این شرک توبه کرده‌اند و یا بر همان حالت مرده‌اند. ناگفته پیداست که اگر کسی معتقد باشد که حتی یکی از پیامبران نیز بر شرک مرده، سخت در گمراهی است؛ و اگر آدم و حواء از این شرک، توبه کردند، دیگر با حکمت کامل الهی در تناقض است که الله^{تعالی} این گناهشان را ذکر کند.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- حرام بودن اضافه کردن کلمه‌ی عبد [یا غلام] به غیر الله، در نام گذاری.
- ۲- تفسیر آیه‌ی [۱۹۰] سوره‌ی اعراف.

- پیامبران به اتفاق همه‌ی علما، از هرگونه شرکی پاک و معصوم بوده‌اند.
 - در حدیث شفاعت، آمده است که مردم در روز قیامت «نزد آدم صلوات الله علیه می‌روند و می‌گویند: ای پدر! از الله بخواه که بهشت را برای ما بگشاید. آدم ﷺ می‌گوید: آیا چیزی جز اشتباه پدرتان، شما را از بهشت اخراج کرد؟» [ر.ک: صحیح مسلم، ش: ۱۹۵] لذا عذری که می‌آورد خوردن میوه‌ی ممنوعه می‌باشد، نه آنچه در این روایت آمده است. یعنی اگر مرتکب شرک می‌شد، همین عذر را به میان می‌آورد.
 - در این داستان آمده است که: «شیطان نزدشان آمد و گفت: من همان کسی هستم که شما را از بهشت اخراج کردم». و کسی که قصد فریفتن دارد، چنین عبارتی نمی‌گوید؛ زیرا آن دو به دشمنی ابلیس پی برده، سخنش را نمی‌پذیرفتند؛ کسی که قصد فریفتن دارد، از روش و عبارتی استفاده می‌کند که خود را به طرف مقابلش نزدیک نماید تا حرفش را بپذیرند.
 - در این روایت ساختگی آمده است که شیطان تهدیدشان کرد که اگر حرفش را نپذیرند، برای "فرزندشان، شاخ‌هایی همچون شاخ‌های بز کوهی، درست خواهد کرد". اگر آن دو، این تهدید شیطان را باور کرده باشند، بدین معناست که به شرک در ربوبیت دچار شده‌اند؛ زیرا چنین کاری از شیطان ساخته نبود. حال آنکه پیامبران از هرگونه شرکی، پاک و معصوم بوده‌اند. حالت دوم، این است که آن دو این تهدید را باور نکرده‌اند؛ پس دلیلی نداشت که به تهدیدش ترتیب اثر دهند و نام فرزندشان را عبدالحرث بگذارند. لذا این هم یکی دیگر از تناقضات موجود در این روایت است.
 - الله متعال در پایان این آیه می‌فرماید: ﴿فَتَعَلَى اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [الأعراف: ۱۹۰]. یعنی: «الله از آنچه شریکش قرار می‌دهند، برتر و والاتر است». شاهد اینجاست که در پایان آیه، واژه‌ی ﴿يُشْرِكُونَ﴾ آمده که جمع است؛ و اگر منظور، آدم و حواء بودند، باید «يُشْرِكَانِ» می‌آمد.
- علامه محمد صالح العثیمین رحمته در ادامه می‌افزاید: «همه‌ی این دلایل، بیانگر بطلان این روایت است؛ لذا موضوع ارتکاب شرک از سوی آدم و حواء، بی‌اساس؛ و اعتقاد به چنین موضوعی، نارواست». [ر.ک: القول المفید علی کتاب التوحید، صص ۵۶۹-۵۷۰؛ دارالفجر للتراث] البته آن دسته از علما که به این روایت توجه کرده‌اند، کوشیده‌اند تا به نحوی، با تکیه بر تفاوت انواع شرک، این اتهام را از آدم ﷺ دور کنند؛ در صورتی که نقد این روایت، راه را کوتاه می‌کرد و روشن می‌شد که مراد آیه از کسانی که شرک ورزیدند، افرادی از نسل آدم بودند؛ نه خود آدم و همسرش.

- ۳- همین نام گذاری که ناخواسته و بدون قصد بود، شرک نامیده شد.
- ۴- داشتن دختر [و پسر] سالم و نیکوکار، نعمتی خداوندی است.
- ۵- گذشتگان نیک، فرق شرک در طاعت و فرمانبرداری با شرک در عبادت را بیان داشته‌اند.

باب (۵۱): درباره‌ی این فرموده‌ی الله ﷻ که: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ﴾ [الأعراف: ۱۸۰].

ترجمه: «و بهترین نام‌ها از آن الله است. پس او را با این نام‌ها بخوانید و کسانی را که درباره‌ی نام‌هایش کج‌روی می‌کنند، رها کنید».

ابن ابی حاتم رحمته نظر ابن عباس رضی الله عنهما را در این مورد آورده است که ﴿يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ﴾ یعنی شرک می‌ورزند.

همچنین از ابن عباس رضی الله عنهما منقول است که مشرکان، اسم بت «لات» را از "إله"؛ و «عزاً» را از "عزیز" گرفته‌اند.

و از اعمش درباره‌ی کج‌روی و الحاد در نام‌های الله، روایت است که: «آنچه را که جزو نام‌های الله نیست، بر آن می‌افزایند».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- اثبات نام‌های الله.^(۱)
- ۲- نام‌های الله، موصوف به حسنی هستند.^(۲)
- ۳- دستور به اینکه الله را با این نام‌ها بخوانیم.^(۱)

(۱) یعنی الله متعال، دارای نام‌هایی است.

(۲) یعنی در کمال نیکی و زیبایی؛ به عبارت دیگر: برترین نام‌ها هستند.

۴- کنار نهادن [راه] جاهلان منحرف و ملحدی که در نام‌های الله، دچار انحراف شده‌اند.

۵- شرح و توضیح مفهوم الحاد در نام‌های الله.^(۲)

۶- وعید به کسی که در نام‌های الله، الحاد بورزد یا کج‌روی کند.

باب (۵۲): ممنوعیت گفتن: "سلام بر خدا"

در صحیح [بخاری و مسلم] آمده است که ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: وقتی با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نماز می‌خواندیم، [در تشهد] می‌گفتم: «السَّلَامُ عَلَى اللَّهِ مِنْ عِبَادِهِ، السَّلَامُ عَلَى جِبْرِيلَ، السَّلَامُ عَلَى فُلَيْقٍ وَفُلَيْقٍ» [یعنی: سلام بر خدا از سوی بندگانش؛ سلام بر فلانی و فلانی - جبرئیل و میکائیل -]؛ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «نگویید: سلام بر خدا! همانا الله، خود سلام (و منشأ سلامتی) است».^(۳)

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

(۱) خواندن یا دعا کردن، بر دو نوع است: دعای مسألت (=درخواست)، و دعای عبادت.

(۲) الحاد در نام‌های الله یا انحراف در این زمینه بر چند گونه است:

- انکار اسم یا صفتی که ثابت شده است.
- اثبات نام یا صفتی برای الله که ثابت نشده است.
- تشبیه خالق به مخلوق، یا بر عکس؛ بر اساس تشابه لفظی. مثلاً گفته شود: الله، سمیع و شنواست؛ و انسان هم سمیع و شنواست؛ آن‌گاه از این اشتراک لفظی، چنین نتیجه‌گیری گردد که نعوذ بالله، الله متعال و انسان، در شنوایی، شبیه یکدیگرند! در صورتی که صفات ثابت برای الله، بر مفاهیمی دلالت دارند که شایسته‌ی الله تبارک و تعالی می‌باشد؛ و در رابطه با مخلوق به‌گونه‌ای است که شایسته‌ی مخلوق است.

• از نام‌های الله، اسم‌هایی برای بت‌ها ساخته شود؛ مانند اسم لات که از اسم «اله» ساخته‌اند.

(۳) صحیح بخاری، ش: (۸۳۱)، ۶۱۳۰، ۶۳۲۸؛ و مسلم، ش: ۴۰۲ به روایت: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه.

- ۱- شرح و توضیح واژه‌ی "سلام".
- ۲- سلام، نوعی دعا و عرض ادب است.
- ۳- گفتن سلام بر خدا، شایسته [و روا] نیست.
- ۴- بیان علت این ممنوعیت.^(۱)
- ۵- آگاه ساختن صحابه رضی الله عنهم از اینکه اینگونه سلام گفتن و عرض ادب، شایسته‌ی الله نیست.

باب (۵۳): این روش دعا مکروه است که انسان بگوید: «یا الله! اگر خواستی، مرا بیامرز»

در صحیح [بخاری و مسلم] آمده است که ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لَا يَقُولَنَّ أَحَدٌ كُمْ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مِنْ شَيْءٍ، اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي مِنْ شَيْءٍ؛ لِيَعْرِزَ الْمَسْأَلَةَ، فَإِنَّهُ لَا مَكْرَهَ لَهُ»^(۲) یعنی: «هیچ‌یک از شما نگوید: یا الله! اگر خواستی، مرا بیامرز یا اگر خواستی، به من رحم کن؛ بلکه با یقین و قاطعیت بخواهد، زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند الله را - به کاری - مجبور سازد».

(۱) زیرا همان‌طور که در حدیث آمده، الله، خود سلام و منشأ سلامتی است.

(۲) صحیح بخاری، ۶۳۳۹؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۶۷۹.

در روایتی از مسلم آمده است: «وَأَكْبَرُ لِيَعَزِمَ وَلِيَعْظِمَ الرَّغْبَةَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَتَعَاظَمُهُ شَيْءٌ أَعْظَمُهُ»؛ یعنی: «بلکه باید با اصرار و پافشاری و به جزم دعا نماید و رغبت و امیدش را بزرگ و جدی نشان دهد؛ زیرا الله متعال مجبور به دادن چیزی نیست و دادن هیچ چیزی برایش دشوار نمی باشد».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- نهی از استثنا [یا شرط گذاشتن] در دعا.
- ۲- بیان علت نهی.^(۱)
- ۳- فرمایش رسول الله ﷺ که فرمود: «لِيَعَزِمَ الْمَسْأَلَةَ»، بدین معناست که در دعا باید، جدیت و اصرار ورزید.
- ۴- همچنین فرمود: «(در دعا باید) رغبت و امید را بزرگ و جدی نشان داد».
- ۵- و نیز علت این امر، بیان شد.^(۲)

باب (۵۴): نهی از گفتنِ واژه‌ی ارباب در رابطه با صاحب‌کار و...

در صحیح [بخاری و مسلم]^(۳) از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «لَا يَقُولُ أَحَدُكُمْ: أَطْعِمُ رَبَّكَ، وَصِيَّ رَبَّكَ وَلِيَقُلْ: سَيِّدِي وَمَوْلَايَ وَلَا يَقُلْ أَحَدُكُمْ عِبْدِي، أَمْتِي وَلِيَقُلْ فَتَاتِي، فَتَاتِي، غُلَامِي»؛ یعنی: «هیچ‌یک از شما به غلامش نگوید: به ارباب خود غذا بده؛

(۱) عبارت «اگر خواستی»، به کسی گفته می‌شود که گویا تحت فرمان و یا مجبور است؛ لذا از به‌کار بردن این عبارت در دعاها، پرهیزید.

(۲) آنجا که فرمود: «زیرا الله متعال مجبور به دادن چیزی نیست و دادن هیچ چیزی برایش دشوار نمی باشد».

(۳) صحیح بخاری، ش: ۲۵۵۲؛ و مسلم، ش: ۲۴۴۹.

برای ارباب خود آب وضو بیاور. بلکه [خدمت کار و غلام] باید- به جای استفاده از الفاظی چون: ارباب- از عناوینی مثل آقای من، یا مولای من استفاده کند. همچنین شما خطاب به آنها نگوید: بنده‌ی من! کنیز من! بلکه بگوید: پسرم! دخترم! جوان من!

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- نهی از گفتن بنده و کنیز [به خدمت کاران]؛
- ۲- غلام یا خدمت کار نیز به صاحب [یا صاحب کارش] نگوید: ارباب؛ و همین طور به او گفته نشود: به ارباب غذا بده.^(۱)
- ۳- صاحب کاران، خدمه و زبردستان خود را با الفاظی چون: پسرم! یا دخترم! صدا بزنند.
- ۴- هر خدمت کاری به صاحب کار خود بگوید: آقای من!
- ۵- توجه به توحید، حتی در قالب واژه‌ها و نحوه‌ی سخن گفتن و استفاده از کلمات.

باب (۵۵): کسی که به واسطه‌ی نام الله چیزی می‌خواهد باید به او داد

ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مَنْ اسْتَعْذَرَ بِاللَّهِ، فَأَعْطَاهُ، وَمَنْ سَأَلَ بِاللَّهِ، فَأَعْطَاهُ، وَمَنْ دَعَاكُمْ، فَأَجَبْتُمْ، وَمَنْ صَنَعَ إِلَيْكُمْ مَعْرُوفًا فَجَاءْتُمْهُ، فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا مَا تُكَافِئُونَهُ فِدَعُوا لَهُ حَتَّى تَرَوْا أَنْكُمْ قَدْ

(۱) اگرچه این حکم، نیاز به تفصیل بیشتری دارد، اما این نهی، به منظور حمایت از توحید و جلوگیری از هرگونه‌ی شائبه‌ی شرک است.

كَأَفَاتُمُهُ؛ [روایت ابوداود و نسائی با سند صحیح^(۱)] یعنی: «هر که به الله پناه جُست، پناهش دهید و هر که به نام الله چیزی درخواست کرد، به او بدهید؛ و هر که شما را دعوت کرد، دعوتش را بپذیرید؛ و هر که به شما نیکی کرد، نیکی اش را جبران کنید؛ و اگر چیزی برای جبران بخشش و نیکی اش نیافتید، آن قدر برایش دعا نمایید که خودتان احساس کنید که نیکی اش را جبران کرده‌اید».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- پناه دادن به کسی که به نام الله پناه می‌خواهد.
- ۲- پذیرفتن خواسته‌ی کسی که به نام الله چیزی بخواهد.
- ۳- پذیرفتن دعوت.
- ۴- جبران کردن پاداشِ نیکی.
- ۵- کسی که چیزی در بساط ندارد، می‌تواند در حق نیکی‌کننده دعا کند؛ و این، در نوع خود، پاداش یا جبران نیکی است.
- ۶- در این حالت، آن قدر برای نیکی‌کننده دعا کند که خودش احساس نماید که نیکی اش را جبران کرده است.

باب (۵۶): با توسل به وجه الله، چیزی جز بهشت [و امور اخروی] را نباید درخواست کرد

(۱) صحیح الجامع، ش: ۶۰۲۱؛ السلسلة الصحيحة، ش: ۲۵۴؛ و صحیح النسائی، از آلبانی رحمته، ش:

جابر رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لَيْسَ أَلُ بُوْجِهٍ إِلَّآ الْجَنَّةُ» [روایت بوداود]^(۱) یعنی: «با واسطه قرار دادن وجه الله، نباید چیزی جز بهشت را طلبد».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- نهی از اینکه با توسل به وجه الله، چیزی غیر از همان مطلوب باارزش و نهایی، درخواست شود.
- ۲- اثبات صفت وجه برای الله.^(۲)

باب (۵۷): در رابطه با گفتن: "اگر"

الله تعالی می فرماید: ﴿يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَّا قُتِلْنَا هَاهُنَا﴾ [أعمران: ۱۵۴]. «می گویند: اگر اختیاری داشتیم، اینجا کشته نمی شدیم».

و می فرماید: ﴿الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا﴾ [آل عمران: ۱۶۸]. «کسانی که نشستند (و در جهاد شرکت نکردند) و درباره‌ی برادرانشان گفتند: اگر از ما فرمان می بردند، کشته نمی شدند».

(۱) ضعیف است؛ أبو داود، ش: ۱۶۷۱؛ آلبانی رحمته الله در ضعیف الجامع، ش: ۶۳۶۶ این حدیث را ضعیف دانسته است.

(۲) صفت وجه برای الله، در قرآن و سنت، ثابت شده است؛ از جمله‌ی آیات قرآن می توان اشاره کرد به: قصص/ ۸۸؛ رعد/ ۲۲ و الرحمن/ ۲۷. اهل تأویل کوشیده‌اند که این صفت را به ذات و اجر و ثواب یا چیزهایی از این قبیل معنا کنند؛ در صورتی که الله متعال در آیه‌ی ۲۷ سوره‌ی الرحمن می فرماید: ﴿وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ یعنی: «و چهره‌ی شکوهمند و گرامی پروردگارت، باقی می ماند». ﴿ذُو﴾ در این آیه، صفت ﴿وَجْهٌ﴾ می باشد؛ نه صفت ﴿رَبِّكَ﴾ لذا وقتی «وجه»، موصوف به شکوه و بزرگی است، نمی توان از آن به ثواب یا صرفاً ذات، تعبیر کرد؛ زیرا وجه غیر از ذات است.

در صحیح [مسلم]^(۱) از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «أَجْرِي عَلَى مَا يَنْفَعُكَ، وَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ وَلَا تَعْجَرْ. وَإِنْ أَسَأَلْتُكَ شَيْئًا فَلِيَا تَقُلْ: لَوْ أَنِّي فَخَلْتُ كَأَنَّ كَيْدًا وَكَيْدًا، وَلَا كُنْ قُلٌّ: هَجَرَ اللَّهُ، وَمَا شَاءَ فَفَعَلَ، فَإِنَّ لَوْ تَفْتَحُ عَمَلَ الشَّيْطَانِ»؛ یعنی: «مشتاق چیزی باش که به نفع توست و از الله، کمک بخواه و عاجز و درمانده نشو. و اگر اتفاقی برای تو افتاد، نگو: اگر چنین می کردم، چنین و چنان می شد؛ بلکه بگو: الله، این را مقدر کرده و هرچه بخواهد، انجام می دهد؛ زیرا گفتن "اگر" دروازه‌ی وسوسه‌ی شیطان را باز می کند».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه‌ی [۱۵۴ و ۱۶۸] سوره‌ی آل عمران.
- ۲- نهی از گفتن "اگر"، آن گاه که مصیبتی به انسان می رسد.
- ۳- بیان علت نهی؛ اینکه «گفتن "اگر" دروازه‌ی وسوسه‌ی شیطان را باز می کند».
- ۴- راهنمایی به گفتن سخنان نیک.^(۲)
- ۵- دستور به اینکه باید مشتاق چیزی بود که سودمند است و در عین حال، باید از الله کمک خواست.
- ۶- نهی از تنبلی یا ناتوانی و سستی کردن.^(۳)

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۶۶۴.

(۲) اینکه انسان در چنین شرایطی بگوید: «الله، این را مقدر کرده است و هرچه بخواهد، به انجام می رساند».

(۳) آنجا که فرمود: «عاجز و درمانده نشو».

باب (۵۸): نهی از دشنام دادن به باد

ابی بن کعب رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا تَسُبُّوا الرِّيحَ، فَإِنَّا رَأَيْتُمْ مَا تَكْرَهُوْنَ»، فَقُولُوا: اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ هَمِّهِ الرِّيحِ وَخَيْرِ مَا فِيهَا وَخَيْرِ مَا أُمِرْتُ بِهِ؛ وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ هَمِّهِ الرِّيحِ وَشَرِّ مَا فِيهَا وَشَرِّ مَا أُمِرْتُ بِهِ؛ [ترمذی این حدیث را صحیح دانسته است.]^(۱) یعنی: «به باد دشنام ندهید و هرگاه بادی را دیدید که نمی پسندید، بگویید: اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ هَمِّهِ الرِّيحِ وَخَيْرِ مَا فِيهَا وَخَيْرِ مَا أُمِرْتُ بِهِ؛ وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ هَمِّهِ الرِّيحِ وَشَرِّ مَا فِيهَا وَشَرِّ مَا أُمِرْتُ بِهِ».^(۲)

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- نهی از دشنام دادن باد.
- ۲- روی آوردن به دعا و سخنان نیک، هنگام مشاهده‌ی امری ناگوار.
- ۳- باد مأموریت دارد.
- ۴- باد، گاهی مأموریت نیک و گاهی مأموریت بد دارد.



باب (۵۹): درباره‌ی بدگمانی به الله

(۱) صحیح الجامع، ش: ۷۳۱۵؛ صحیح الأدب المفرد، از البانی رحمته الله علیه، ش: ۵۵۴.
 (۲) ترجمه‌ی دعا: «یا الله! من، خیر این باد و نیز خیر آنچه را که در آن می‌باشد و خیر و منفعتی را که این باد به آن مأمور شده است، از تو درخواست می‌کنم و از شر این باد و شر آنچه در آنست و نیز از شری که این باد به آن مأمور شده است، به تو پناه می‌برم».

الله متعال می فرماید: ﴿يُظَنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ أَحَقِّ ظَنِّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۵۴]. «در باره ی الله گمان های نادرستی همچون گمان های دوران جاهلیت داشتند و می گفتند: آیا- پیروزی و- کاری به دست ماست؟ بگو: همه ی کارها به دست الله است».

و می فرماید: ﴿الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ ذَائِرَةُ السَّوْءِ﴾ [الفتح: ۶]. «و نیز مردان و زنان منافق، و مردان و زنان مشرک را که به الله گمان بد دارند، عذاب نماید. پیشامدهای بد روزگار بر آنان باد!».

ابن القیم رحمته الله در تفسیر آیه ی نخست گفته است: گمان بدی که در اینجا بدان اشاره گردید، متعلق به منافقان است؛ آنها گمان می کردند که الله، پیامبرش را یاری نمی رساند و به زودی دعوت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از میان خواهد رفت. بدین سان هم حکمت الله را انکار می کردند و هم تقدیر را؛ و هم این را که الله، به پیامبرش یاری خواهد رساند و دینش را بر سایر ادیان پیروز خواهد کرد. این، بدگمانی به الله متعال است؛ زیرا با حکمت و وعده های او، سازگاری ندارد. آری! گمان به اینکه خداوند عز وجل باطل را آن چنان بر حق چیره می گرداند که حق از میان می رود؛ انکار آنچه که به قضا و قدر الهی به انجام می رسد نیز بدگمانی به الله متعال است. در مقدرات الهی حکمت هایی است که الله عز وجل به خاطر آن، شایسته ی حمد و ستایش است؛ لذا انکار این حکمت ها یا تهی دانستن این مقدرات از حکمت های الهی، همان گمانی است که کافران نسبت به الله داشتند: ﴿ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ﴾ [ص: ۲۷]. «این، پندار کافران است. پس وای به حال کافران از آتش (دوزخ)!».

بسیاری از مردم، در مسایل و اتفاقاتی که برایشان روی می‌دهد، به الله گمان بد دارند! کسی، از این آفت درامان نمی‌ماند، مگر آن که الله را با نام‌ها و صفاتش بشناسد و لوازم حکمت و حمد و ستایش پروردگار را دریابد و بداند که همه‌ی کارهایش مبتنی بر حکمتی ستودنی است.

هر خردمندی که خیرخواه خویش است، باید بدین نکته توجه داشته باشد و به سوی الله باز گردد؛ و آن که به پروردگارش گمان بد داشته است، باید از او آمرزش بخواهد. با نگاهی به روی کرد و وضعیت اعتقادی مردم، درخواستی یافت که از تقدیر، گلایه دارند و می‌گویند: باید چنین و چنان می‌شد! برخی از آنها چنین چیزهایی زیاد می‌گویند و برخی هم کمتر! در هر حال تو بنگر که آیا از این آفت، سالم مانده‌ای؟

فَاِنَّ نَجْجَ مِنْهَا نَجْجُ مِرْدِي عَزِيْمَةٍ وَاِلَّا فَاِنَّي لَا اَجَالَكَ نَاجِيَا

یعنی: «اگر از آفتِ بدگمانی به الله نجات یابی، از بلای بزرگی نجات یافته‌ای؛ و گرنه، تو را نجات یافته، نمی‌بینم».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه‌ی [۱۵۴] سوره‌ی آل عمران.
- ۲- تفسیر آیه‌ی [۶] سوره‌ی فتح.
- ۳- خبر دادن به اینکه بدگمانی به الله، انواع مختلفی دارد که قابل شمارش نیست.
- ۴- تنها کسی از آفتِ بدگمانی به الله نجات می‌یابد که الله را با نام‌ها و صفاتش بشناسد و به خودشناسی و بررسی خویشتن پردازد.

باب (۶۰): حکم منکران تقدیر

ابن عمر رضی الله عنهما فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر کسی به اندازه‌ی کوه احد طلا داشته باشد و همه را در راه الله انفاق کند، تا به تقدیر ایمان نداشته باشد، از او پذیرفته نخواهد شد». سپس به این حدیث استدلال کرد که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «الْإِيمَانُ أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَتُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ»؛ [روایت مسلم]^(۱) یعنی: «ایمان، این است که به الله، و فرشتگانش، و کتاب‌هایش، و پیامبرانش و روز قیامت (آخرت) و نیز به خیر و شر تقدیر از سوی الله، ایمان و باور داشته باشی».^(۲)

روایت است که عبادہ بن صامت رضی الله عنه به فرزندش گفت: ای پسر! طعم ایمان را نخواهی چشید، مگر اینکه یقین داشته باشی که تقدیری که بر تو رفته است، امکان ندارد که به تو نرسد و آنچه برایت مقدر نشده، ممکن نیست که به تو برسد. من از رسول الله صلی الله علیه و آله، شنیدم که فرمود: «إِنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمَ، فَقَالَ لَهُ: اكْتُبْ، فَقَالَ: رَبِّ وَمَلَا أَكْتُبُ؟ قَالَ: اكْتُبْ مَقْدِيرَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ».^(۳) یعنی: «نخستین چیزی که الله متعال آفرید، قلم بود؛ آنگاه فرمود: تقدیر همه چیز را تا قیامت، بنویس».

عبادہ بن صامت رضی الله عنه افزود: فرزندم! همچنین از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «مَنْ مَاتَ عَلَى غَيْرِ هَذَا فَلَيْسَ مِنِّي».^(۴) یعنی: «هر که بر غیر این عقیده بمیرد، از - پیروان دین - من نیست».^(۱)

(۱) صحیح مسلم، ش: ۸.

(۲) وجه استدلال ابن عمر رضی الله عنهما به این حدیث، این بود که رسول الله صلی الله علیه و آله در آن، ایمان به تقدیر خیر و شر را جزو ارکان شش‌گانه‌ی ایمان برشمرد.

(۳) مسند احمد (۳۱۷/۵)؛ سنن ابی داود، ش: ۴۷۰۰؛ سنن الترمذی، ش: ۳۳۱۹.

(۴) سنن الترمذی، ش: ۲۱۵۵؛ سنن ابی داود، ش: ۴۷۰۰؛ مسند امام احمد (۳۱۷/۵)؛ آلبانی در ضلال الجنة فی تخریج کتاب "السنة" از ابن ابی عاصم، ش: ۱۰۳ این حدیث را صحیح دانسته است.

و در روایت احمد آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «إِنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمَ فَقَالَ لَهُ اكْتُبْ فَجَرَى فِي تِلْكَ السَّاعَةِ بِمَا هُوَ بِكَائِنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^(۲) یعنی: «هنگامی که الله قلم را آفرید، فرمود: بنویس. و آن گاه هر آنچه باید تا قیامت انجام بگیرد، نوشته شد».

در روایت ابن وهب آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «فَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِالْقَدْرِ خَيْرُهُ وَشَرُّهُ أَدْرَقَهُ اللَّهُ بِالنَّارِ»^(۳) یعنی: «هر کس به خیر و شر تقدیر ایمان نیاورد، الله او را در آتش دوزخ بسوزاند».

و در مسند و سنن روایت است که ابن دیلمی گوید: نزد ابی بن کعب رضی الله عنه رفتم و گفتم: در دلم شبهه‌ای درباره‌ی تقدیر آمده است؛ در این باره چیزی بگو تا الله متعال این شبهه را از قلم بردارد. ابی بن کعب رضی الله عنه فرمود: «اگر به اندازه‌ی کوه احد طلا انفاق نمایی، الله از تو نمی‌پذیرد، مگر اینکه به تقدیر ایمان داشته باشی و بدانی و باور کنی که آنچه به تو می‌رسد، مقدر است و امکان ندارد که به تو نرسد؛ و آنچه به تو نمی‌رسد، مقدر و ممکن نیست که به تو برسد. اگر بر عقیده‌ای غیر از این بمیری، از دوزخیان خواهی بود». ابن دیلمی رحمته الله می‌گوید: سپس نزد عبد الله بن مسعود و حذیفه بن یمان و زید بن ثابت رضی الله عنهم رفتم؛ آنها نیز

(۱) یعنی مسلمان نیست.

(۲) ر.ک: منابع پیشین.

(۳) ر.ک: کتاب «القدر» از ابن وهب، حدیث شماره‌ی ۲۶، از طریق عمر بن محمد، از سلیمان بن مهران، از عباده بن الصامت؛ اسنادش بین سلیمان بن مهران- که همان اعمش- است و بین عباده بن صامت رضی الله عنه، منقطع می‌باشد؛ زیرا اعمش در سال ۶۱ هـ زاده شد و عباده بن صامت رضی الله عنه در سال ۳۴ هـ درگذشت. شایان ذکر است که دکتر عبدالعزیز العثیم در تحقیق کتاب القدر، این حدیث را حسن لغیره دانسته است.

برایم از رسول الله ﷺ، همان حدیثی را گفتند که ابی بن کعب رضی الله عنه گفته بود. [حدیث صحیحی است که حاکم در صحیح خود آورده است.]^(۱)

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- فرض بودن ایمان به تقدیر الهی.
- ۲- چگونگی ایمان به تقدیر.^(۲)
- ۳- برباد رفتن اعمال.
- ۴- کسی که به تقدیر ایمان ندارد، طعم ایمان را نمی‌چشد.
- ۵- نخستین مخلوق الله.^(۳)
- ۶- هر آنچه که باید تا قیامت انجام بگیرد، [به فرمان الله، توسط قلم] نوشته شد.
- ۷- اعلام بیزاری رسول الله ﷺ از کسی که به تقدیر ایمان ندارد.
- ۸- سلف صالح برای رفع شبهات خود، به علما مراجعه می‌کردند.
- ۹- علما نیز شبهات مردم را در پرتو رهنمودهای رسول الله ﷺ به روشنی پاسخ می‌دادند.^(۱)

(۱) مسند امام أحمد (۱۸۲/۵-۱۸۳)؛ سنن أبي داود، ش: ۴۶۹۹؛ سنن ابن ماجه، ش: ۷۷؛ آلبانی در ظلال الجنة فی تخریج کتاب "السنة" از ابن أبي عاصم، ش: ۱۱۱ این حدیث را صحیح دانسته است؛ همچنین ر.ک: السلسلة الصحيحة، ش: ۲۴۳۹.

(۲) این کیفیت، در حدیث بدین صورت بیان شد: «بدانی و باور داشته باشی که تقدیری که بر تو رفته است، امکان ندارد که به تو نرسد و آنچه برایت مقدر نشده، ممکن نیست که به تو برسد».

(۳) گویا اشاره‌ی مؤلف رحمته الله علیه به این است که قلم، نخستین آفریده‌ی الله می‌باشد؛ در صورتی که قلم، پس

از عرش آفریده شد. در حدیث شماره‌ی ۳۱۹۱ صحیح بخاری آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ شَيْءٌ غَيْرُهُ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ وَكُتِبَ فِي الذِّكْرِ كُلِّ شَيْءٍ وَخَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ»؛ یعنی: «الله، وجود داشت و چیزی غیر از او، وجود نداشت و عرش اله بر روی آب بود؛ الله، تقدیر همه‌ی کائنات را در لوح محفوظ نوشت. و آسمان‌ها و زمین را آفرید».

باب (۶۱): آنچه درباره‌ی مجسمه‌سازان و تصویرگران وارد شده است

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «قال الله تعالى: وَمَنْ نُظِمُّ مِنْ ذَهَبٍ يَخْلُقُ بِخَلْقِي؟ فَيَخْلُقُوا ذَرَّةً أَوْ لِيَخْلُقُوا حَبَّةً، أَوْ لِيَخْلُقُوا شَعِيرَةً»؛ [متفق علیه]^(۲) «الله متعال می‌فرماید: چه کسی ستمکارتر از کسی است که می‌رود تا چیزی همچون آفریده‌ی من بسازد؟ پس - اگر راست می‌گویند - یک مورچه یا یک دانه گندم یا جو بیافرینند».

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أَشَدُّ النَّاسِ عَذَابًا عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ بِخَلْقِ اللَّهِ»؛ [متفق علیه]^(۳) یعنی: «روز قیامت سخت‌ترین عذاب را در نزد الله، کسانی دارند که آفرینش الهی را (با ترسیم جانداران یا ساختن مجسمه‌ی آنان) شبیه‌سازی می‌کنند».

بخاری و مسلم^(۴) از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «كُلُّ مُصَوِّرٍ النَّارِ يُجْعَلُ لَهُ بِكُلِّ صُورَةٍ صَوَّرَهَا نَفْسٌ فَيَعْبُدُ فِي جَهَنَّمَ»؛ یعنی: «هر تصویرگری در آتش است و در برابر هر جانداری که آن را به تصویر کشیده، موجودی در دوزخ است که او را عذاب می‌کند».

(۱) اشاره‌ی مؤلف رحمته الله به سخن ابن دیلمی رحمته الله است که گوید: سپس نزد عبد الله بن مسعود و حدیفه بن یمان و زید بن ثابت رضی الله عنهم رفتیم؛ آنها نیز برایم از رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم، همان حدیثی را گفتند که ابی بن کعب رضی الله عنه گفته بود.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۵۹۵۳، ۷۵۵۹)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۱۱.

(۳) صحیح بخاری، ش: ۵۹۵۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۰۷.

(۴) صحیح بخاری، ش: ۲۲۲۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۱۰.

همچنین در صحیح بخاری و مسلم^(۱) آمده است که ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ صَوَّرَ صُورَةً فِي الْهَيْئَةِ ، كَلَفَ أَنْ يَنْفُخَ فِيهَا الرُّوحَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَيْسَ بِنَافِخٍ»؛ یعنی: «هر که در دنیا- موجود جاننداری را در قالب نقاشی یا مجسمه- به تصویر بکشد، روز قیامت مکلف می شود که در آن روح بدمد؛ اما هرگز دمیدن روح، از او ساخته نیست».

در صحیح مسلم^(۲) روایتی بدین مضمون آمده است که علی رضی الله عنه به ابوالهیاج اسدی فرمود: «آیا تو را به مأموریتی بفرستم که رسول الله صلی الله علیه و آله مرا به انجام آن دستور داد؟ هر تصویری که دیدی، از میان ببر و هر قبر مرتفع و بلندی را با خاک یکسان کن».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- وعید شدید درباره‌ی مجازات سنگین تصویرگران و مجسمه سازان.^(۳)
- ۲- بیان علت آن؛ که عبارت است از جسارت و بی ادبی نسبت به الله صلی الله علیه و آله چنانکه فرمود: «چه کسی ستمکارتر از کسی است که می رود تا چیزی همچون آفریده‌ی من بسازد؟»
- ۳- یادآوری قدرت الله، و ناتوانی بندگان؛ چنانکه فرمود: پس - اگر راست می گویند- یک مورچه یا یک دانه گندم یا جو بیافرینند».
- ۴- تصریح به اینکه سخت ترین عذاب روز قیامت، از آن تصویرگران است.

(۱) صحیح بخاری، در چندین مورد، از جمله: (۵۹۶۳، ۷۰۴۲)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۱۰.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۹۶۹.

(۳) یعنی آنان که در قالب نقاشی و مجسمه سازی، جانداران را به تصویر می کشند.

- ۵- الله متعال در برابر هر جاننداری که تصویرگر به تصویر می‌کشد، موجودی در دوزخ می‌آفریند که تصویرگر را عذاب می‌کند.
- ۶- تصویرگر در روز قیامت مکلف می‌شود که در آنچه به تصویر کشیده است، روح بدمد.
- ۷- امر به نابود کردن هر تصویری در هر جا که دیده شود.

باب (۶۲): درباره‌ی زیاد سوگند خوردن

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَأَحْفَظُوا أَيْمَنَكُمْ﴾ [المائدة: ۸۹]. «سوگندهایتان را پاس بدارید».

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: «الْحَلْفُ مَنْقَعَةٌ لِلسُّعَةِ، مَمَقَّةٌ لِلْكَسْبِ»؛ [متفق علیه]^(۱) یعنی: «سوگند، وسیله‌ای برای بازار گرمی و فروش کالاست؛ اما برکتش را از میان می‌برد».

از سلمان رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّهُمُ اللهُ، وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: أَشِيمَطُ زَانٌ وَعَائِلٌ مُسْتَكْبِرٌ وَرَجُلٌ جَعَلَ اللهُ بِنَاعَتِهِ لَا يَشْتَرِي إِلَّا بِيَمِينِهِ وَلَا يَبِيعُ إِلَّا بِيَمِينِهِ»؛ [روایت طبرانی با سند صحیح]^(۲) یعنی: «سه گروه هستند که الله، روز قیامت با آنها سخن نمی‌گوید، آنها را پاکیزه نمی‌گرداند و عذاب دردناکی خواهند داشت: پیرمرد زناکار، فقیر متکبر، و کسی که نام الله را وسیله‌ای برای داد و ستد قرار

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۰۸۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۶۰۶.

(۲) ر.ک: صحیح الترغیب والترهیب، ش: ۱۷۸۸؛ و صحیح الجامع، ش: ۳۰۷۲.

می‌دهد؛ بدین‌سان که برای فروش هر چیزی سوگند یاد می‌کند و برای خریداری هر چیزی نیز سوگند می‌خورد!

در صحیح [بخاری و مسلم]^(۱) از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «جَيْرُكُمْ قَرْنِي، ثُمَّ الْهَيْدِينَ يَلُوتُهُمْ، ثُمَّ الْهَيْدِينَ يَلُوتُهُمْ»؛ یعنی: «بهترین مردم، کسانی هستند که در دوران من به سر می‌برند (صحابه)، سپس نسلی که پس از ایشان می‌آیند (تابعین)، و سپس نسل بعدی، (تبع تابعین)». عمران رضی الله عنه می‌گوید: نمی‌دانم دو بار جمله‌ی «سپس نسلی که پس از ایشان می‌آیند» را تکرار نمود یا سه بار؛ سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم افزود: «ثُمَّ يَكُونُ بَعْدَهُمْ قَوْمٌ يَشْهَدُونَ وَلَا يُسْتَشْهَدُونَ، وَيَخُونُونَ وَلَا يُؤْتَمَنُونَ، وَيَخْرُونَ وَلَا يُؤْفَقُونَ، وَيَخْلَعُونَ فِيهِمُ السَّمَنُ»؛ یعنی: «پس از آنها، کسانی می‌آیند که در حالی شهادت می‌دهند که از آنها درخواست شهادت (گواهی) نمی‌شود؛ خیانت می‌ورزند و امانت‌دار و قابل اعتماد نیستند؛ نذر می‌کنند و به نذر خود وفا نمی‌کنند و چاقی، در میان‌شان نمایان می‌شود».

همچنین در صحیح [بخاری و مسلم]^(۲) روایت است که ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «جَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الْهَيْدِينَ يَلُوتُهُمْ ثُمَّ الْهَيْدِينَ يَلُوتُهُمْ، ثُمَّ يَجِيءُ قَوْمٌ تَسْبِقُ شَهَادَتَهُمْ يَمِينَهُ وَيَمِينُهُ شَهَادَتَهُ»؛ یعنی: «بهترین مردم، کسانی هستند که در دوران من به سر می‌برند (صحابه)، سپس نسلی که پس از ایشان می‌آیند (تابعین)، و سپس نسل بعدی، (تبع تابعین)؛ و بعد

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۶۵۱؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۵۳۵.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۲۶۵۲، ۳۶۵۱، ۶۴۲۹)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۵۳۳.

از آنها، کسانی می آیند که گاهی قبل از سوگند خوردن، گواهی می دهند و گاهی قبل از گواهی دادن، سوگند می خورند»^(۱).

ابراهیم [نخعی رضی الله عنه] گوید: پدرانمان ما را در زمانی که خردسال - یعنی نابالغ - بودیم، به خاطر گواهی دادن، کتک می زدند.^(۲)

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- سفارش به حفاظت از سوگندها.
- ۲- خبر دادن از اینکه «سوگند، وسیله‌ای برای بازار گرمی و فروش کالا است؛ اما برکتش را از میان می برد».
- ۳- وعید شدید درباره‌ی کسی که در داد و ستد، یا خرید و فروش، همواره سوگند می خورد.
- ۴- تذکر این مطلب که جرم گنهکارانی که انگیزه‌ی گناه در آنها ضعیف تر است، از جرم دیگران بیشتر می باشد.^(۳)
- ۵- نکوهش کسانی که - بدون دلیل - سوگند می خورند، در حالی که از آنها خواسته نشده که سوگند بخورند.

(۱) یعنی مردمان بی تقوایی هستند که به راحتی سوگند می خورند و شهادت می دهند!

(۲) منظور از کتک زدن، تنبیه کردن است؛ نه زدن که به کودک آسیب برساند.

(۳) چنانکه رسول الله صلی الله علیه و آله پیرمرد زناکار، و فقیر متکبر را جزو سه گروهی برشمرد که الله تعالی در روز قیامت با آنان سخن نمی گوید، آنها را پاکیزه نمی گرداند و عذاب دردناکی در پیش دارند. زیرا کسی که پا به سن می گذارد، شهوتش فروکش می کند؛ بر خلاف جوان که شهوتش قوی است و خویشتن داری در دوران جوانی، دشوارتر می باشد؛ لذا خیلی زشت تر است که یک پیرمرد زنا کند؛ چون انگیزه‌ی چنین گناهی در او کم تر و ضعیف تر شده است. اگرچه زنا هم برای جوان، بد است و هم برای پیرمرد؛ البته برای پیرمرد خیلی زشت تر می باشد. ثروت، انگیزه‌ای برای تکبر در آدم ثروتمند است؛ اما این انگیزه در فقیر وجود ندارد، لذا به رغم بد بودن تکبر برای هر انسانی، زشتی اش برای آدم فقیر، بیشتر است.

- ۶- تعریف رسول الله ﷺ از سه طبقه‌ی نخست این امت؛ [یعنی صحابه، تابعین، و اتباع تابعین] و بیان حوادث پس از آنها.
- ۷- نکوهش کسانی که خودسرانه و بی‌آنکه از آنها خواسته شود، گواهی می‌دهند.
- ۸- گذشتگان نیک، فرزندانشان را به خاطر گواهی و وفای به عهد تنبیه می‌کردند.



باب (۶۳): درباره‌ی عهد و پیمان الله، و پیغمبرش

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ﴿۹۱﴾﴾ [النحل: ۹۱]. «و چون با الله پیمان بستید، به پیمان الهی وفا کنید و سوگندهای استواری را که یاد می‌کنید، نشکنید؛ در حالی که شما، الله را شاهد و نگهبانتان قرار داده‌اید. بی‌گمان الله از کردارتان آگاه است.»

بریده ﷺ می‌گوید: هرگاه رسول الله ﷺ کسی را به فرماندهی لشکر منصوب می‌کرد، او را به رعایت تقوای الهی در مورد خود و مسلمانانی که با او بودند، توصیه می‌نمود و می‌فرمود: «اغزُوا بِاسْمِ اللَّهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، قَاتِلُوا مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ، اغزُوا وَلَا تَغْلُوا، وَلَا تَهْدُوا، وَلَا تَمْلُوا، وَلَا تَقْتُلُوا وَلِيَدًا، وَإِذَا لَقِيتَ عَدُوَّكَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، فَلِدْعَتِهِمْ إِلَى ثَلَاثِ ذِخَالٍ - أَوْ ذِخَالٍ - فَإِنَّهُمْ مَا أَجَابُوكَ فَأَقْبَلْ مِنْهُمْ، وَكَفَّ عَنْهُمْ، ثُمَّ لِدْعَتِهِمْ إِلَى الْإِسْلَامِ، فَإِنْ أَجَابُوكَ، فَأَقْبَلْ مِنْهُمْ، وَكَفَّ عَنْهُمْ، ثُمَّ لِدْعَتِهِمْ إِلَى التَّحْوِيلِ مِنْ دَارِهِمْ إِلَى دَارِ الْمُهَاجِرِينَ، وَأَحْبِرْهُمْ لَهُمْ إِنْ فَعَلُوا ذَلِكَ فَهَمْ مَا لِلْمُهَاجِرِينَ، وَعَلَيْهِمْ مَا عَلَى الْمُهَاجِرِينَ، فَإِنْ أَبَوْا أَوْ يَتَحَوَّلُوا مِنْهَا،

فَأَخْبِرْهُمْ لَكُمْ يَكُونُونَ كَأَعْرَابِ الْمُسْلِمِينَ، يَجْرِي عَلَيْهِمْ دُكْمُ اللَّهِ
الَّذِي يَجْرِي عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَلَا يَكُونُ لَهُمْ فِي الْغَنِيمَةِ وَالْفَيْءِ شَيْءٌ إِلَّا أَنْ
يُجَاهِدُوا مَعَ الْمُسْلِمِينَ، فَإِنْ هُمْ أَبَوْا فَسَلِّهُمُ الْجَزِيَّةَ، فَإِنْ هُمْ أَجَابُوكَ
فَاقْبَلْ مِنْهُمْ، وَكَهْتُمْ عَنْهُمْ، فَإِنْ هُمْ أَبَوْا فَاسْتَحِرْ بِاللَّهِ وَقَاتِلْهُمْ، وَإِذَا
جَاءَ صَرَتَ أَهْلَ دِيَارِهِمْ أَنْ تَجْعَلَ لَهُمْ رِزْمَةَ اللَّهِ، رِزْمَةَ نَبِيِّهِ، فَلَا
تَجْعَلَ لَهُمْ رِزْمَةَ اللَّهِ، وَلَا رِزْمَةَ نَبِيِّهِ، وَأَكْرَهَ أَنْ تَجْعَلَ لَهُمْ رِزْمَتَكَ رِزْمَةَ أَصْحَابِكَ،
فَإِنْ كُمْ أَنْ تَخْفِرُوا رِزْمَةَ كُمْ وَرِزْمَةَ أَصْحَابِكُمْ أَهْوَى مِنْ أَنْ تَخْفِرُوا رِزْمَةَ
اللَّهِ رِزْمَةَ رَسُولِهِ، وَإِذَا جَاءَ صَرَتَ أَهْلَ دِيَارِهِمْ أَنْ تُنْزِلَهُمْ عَلَى دُكْمِ
اللَّهِ، فَلَا تُنْزِلَهُمْ عَلَى دُكْمِ اللَّهِ، وَأَكْرَهَ أَنْ تُنْزِلَهُمْ عَلَى دُكْمِكَ، فَإِنَّكَ لَا
تَدْرِي أَتَجِيبُ دُكْمَ اللَّهِ فِيهِمْ أَمْ لَا؛ [روایت مسلم] ^(۱) یعنی: «به نام الله، در
راه الله جهاد کنید و با کسانی که کفر ورزیده‌اند، بجنگید. بیکار کنید و
خیانت نکنید و از عهدشکنی و مثله کردن [یا بریدن اعضای کشته‌شدگان]
پرهیزید؛ هیچ کودکی را نکشید؛ هنگام رویارویی با مشرکان، آنان را به
پذیرش یکی از این سه مورد فرا بخوان و هر کدام را قبول کردند، از آنان
پذیر: نخست آنها را به اسلام دعوت بده؛ اگر پذیرفتند، از آنان قبول کن،
آن‌گاه از آنها بخواه که به سرزمین مهاجران، هجرت کنند؛ و بگو: اگر چنین
کردید، همان حقوق و وظایفی را خواهید داشت که همه‌ی مهاجران دارند. و
اگر حاضر به هجرت نشدند، به آنان خبر بده که با آنها همانند مسلمانان
بدوی و صحرانشین برخورد می‌شود؛ یعنی احکام الله متعال بر آنان اجرا
می‌گردد، اما از غنایم سهمی نخواهند داشت، مگر اینکه در جهاد شرکت
کنند. اگر اسلام را نپذیرفتند، از آنان جزیه بخواه. اگر قبول کردند، از آنان
پذیر و دست از جنگ بدار. اما اگر قبول نکردند، پس به کمک الله، با آنان

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۷۳۱؛ سنن أبي داود، ش: (۲۶۱۲، ۲۶۱۳)؛ سنن الترمذی، ش: (۱۶۱۷).

پیکار کن. و اگر قلعه‌ای را محاصره کردی، سپس آنان خواستند که به عهد و پیمان الله و پیامبرش با تو صلح کنند، چنین مکن؛ بلکه بر اساس عهد و پیمان خودت با آنان مذاکره و گفتگو کن؛ زیرا اگر شما عهد و پیمان خود را بشکنید، مجازاتش کمتر است از اینکه عهد و پیمان الله و رسولش را بشکنید. همچنین اگر ساکنان قلعه‌ای را به محاصره در آوردی، آن‌گاه از تو خواستند که حکم الله را درباره‌ی آنان اجرا کنی، نپذیر؛ بلکه حکم خودت را پیشنهاد کن، زیرا از کجا معلوم که به‌راستی مطابق دستور الله با آنان رفتار کنی».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفاوت عهد و پیمان الله و پیامبرش با عهد و پیمان مسلمانان.^(۱)
- ۲- راهنمایی به انتخاب گزینه‌ی کم‌زیان‌تر از میان دو گزینه‌ای که یکی از آنها، زیان‌بار است و دیگری، زیان‌بارتر.
- ۳- دستور رسول الله ﷺ که فرمود: «به نام الله، در راه الله جهاد کنید».^(۲)
- ۴- [توجه به] این دستور رسول الله ﷺ که فرمود: «با کسانی که به الله کفر ورزیده‌اند، بجنگید».^(۳)
- ۵- این رهنمود رسول الله ﷺ که فرمود: «به کمک الله با آنان پیکار کن».^(۱)

(۱) یعنی پیمان بستن با دشمنان به نام الله و رسولش، ناروا؛ و با عهد و پیمان خود مسلمانان، رواست. علتش، در خود حدیث بیان شده است.

(۲) این، بیانگر واجب بودن جهاد و نیز کمک خواستن از الله ﷻ و اخلاص و هم‌سویی با رهنمودهای دینی در مسیر جهاد است.

(۳) از این فرموده، وجوب پیکار با کافران، برداشت می‌شود؛ نه اینکه فقط با کافران پیکار می‌گردد، بلکه مسلمانی که از دادن زکاتش امتناع ورزد، یا حتی مسلمانانی که اذان و اقامه‌ی نماز جماعت را در منطقه‌ی خود ترک کنند، - به رغم اینکه مسلمان هستند- باز هم باید با آنان پیکار نمود تا به حکم الله و رسولش تن دهند.

۶- تفاوت حکم الله با حکم علما. (۲)

۷- درک این نکته که امکان داشت یک صحابی در هنگام ضرورت حکمی صادر می‌کرد که نمی‌دانست آیا مطابق حکم الله متعال است یا خیر؟ (۳)

باب (۶۴): جسارت سوگند خوردن به جای الله

جندب بن عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «قال رجلٌ: والله لا يخفر الله لفلانٍ. فقال الله عز وجل: مردًا الهی یتالی علیَّ لا اغفر لفلانٍ؟»

(۱) این رهنمود، بیانگر وجوب کمک خواستن از الله متعال است؛ نه اینکه انسان به تدبیر و توان خود اعتماد کند.

(۲) حکم الهی همواره، درست و به‌جاست، اما حکم علما ممکن است درست یا نادرست باشد. از این رو در استفتا از علما نباید گفت: حکم یا دیدگاه اسلام درباره‌ی فلان موضوع چیست؟ زیرا چه‌بسا مفتی در فتوایش اشتباه کند، در حالی که هیچ اشتباهی در احکام شرعی وجود ندارد؛ مفتی نیز نباید فتوایش را به‌طور مطلق، حکم اسلام بداند؛ یعنی نباید بگوید: حکم اسلام، این است که...، بلکه بگوید: حکم اسلام به رأی من، چنین و چنان است. البته این، در صورتی است که در رابطه با موضوع مطرح‌شده، نص واضح و صریحی وجود نداشته باشد. اینجاست که باید توجه داشته باشیم: تفاوت فراوانی در بین نصوص دینی و برداشت‌هایی که از نصوص دینی صورت می‌گیرد، وجود دارد و نباید برداشت‌ها و استنباط‌ها را به‌طور مطلق، حکم اسلام دانست.

(۳) یعنی در وقت ضرورت، صدور حکم، به‌شرط اجتهاد و به‌کارگیری تمام تلاش برای استنباطی دقیق، روا و بلکه در شرایطی نیز واجب است؛ اگرچه ممکن است که انسان در استنباط مبتنی بر اجتهاد، به حطا نیز برود.

إِنِّي قَبَّ عَفْرَتَهُ لَهْ وَأَحْبَبْتُ عَمَلَهُ»؛ [روایت مسلم]^(۱) یعنی: «شخصی درباره‌ی انسان گنهکاری گفت: قسم به الله که او، فلانی را نمی‌آمرزد. و الله عَزَّوَجَلَّ فرمود: چه کسی به نام من سوگند یاد کرد که من فلانی را نمی‌بخشم؟ حال آنکه من او را بخشیدم و عمل تو را باطل و تباه گردانیدم».

در حدیث ابوهریره رضی الله عنه آمده است که گوینده‌ی این سخن، شخصی عابد بود. ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: آن شخص با گفتن یک سخن، دنیا و آخرتش را تباه کرد.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- زنهار دادن و برحذر داشتن از سوگند خوردن به جای الله!
- ۲- عذاب الهی به هر یک از ما، از بند کفش نیز نزدیک‌تر است.
- ۳- ... و همین‌طور بهشت.^(۲)

۴- این حدیث، مؤید حدیث دیگری است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «إِنَّ

الْحَبْدَ لَيَتَّيَّ بِكَلْمٍ بِأَلْكَلِمَةِ...»^(۳).

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۶۲۱؛ السلسلة الصحيحة، ش: ۱۶۸۵.

(۲) یعنی میان انسان و بهشت یا دوزخ، فاصله‌ای جز مرگ وجود ندارد. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «الْجَنَّةُ أَقْرَبُ إِلَى أَحَدِكُمْ مِنْ شَرَاكٍ نَعْلِهِ وَالتَّارُ مِثْلُ ذَلِكَ»؛ یعنی: «بهشت و دوزخ، به هر یک از شما از بند کفش او نزدیک‌ترند». [روایت بخاری، ش: ۶۴۸۸ به نقل از ابن مسعود رضی الله عنه]

(۳) اشاره‌ی مؤلف رحمته الله به حدیثی است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَّيَّ بِكَلْمٍ بِالْكَلِمَةِ مَا يَتَّبِينُ فِيهَا يَزُلُّ بِهَا إِلَى التَّارِ أْبَعَدَ مِمَّا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ»؛ یعنی: «بنده با بی‌فکری - و بی‌توجه به این که سخنش درست است یا خیر - سخنی بر زبان می‌آورد که به موجب آن از فاصله‌ی بیش از فاصله‌ی میان مشرق و مغرب در آتش دوزخ می‌افتد». ر.ک: صحیح بخاری، ش: (۶۴۷۷، ۶۴۷۸)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۹۸۸.

۵- گاهی انسان به خاطر چیزی که برایش بسیار ناگوار بوده است، بخشیده می‌شود.^(۱)

باب (۶۵): نهی شدید از شفیع قرار دادنِ الله در نزد مخلوق!

جبیر بن مطعم رضی الله عنه می‌گوید: صحرانیشینی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا! جسمها ضعیف و لاغر شده، و بچه‌ها گرسنه، و چارپایان هلاک گشته‌اند. از پروردگارت برای ما طلب باران کن؛ ما خدا را شفیع تو و تو را شفیع خدا قرار می‌دهیم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سَبَّحَ اللهُ، سَبَّحَ اللهُ»؛ و آن‌قدر تسیح گفت که رنگ اصحابش نیز پرید. آن‌گاه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «وَيَبْكُ! أَتَدْرِي مَا اللهُ؟ إِنَّ شَأْنَ اللهِ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ إِنَّهُ لَا يُسْتَشْفَعُ بِاللهِ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ»؛ [روایت ابوداود]^(۲) یعنی: «وای بر تو! آیا می‌دانی الله کسیت؟! شأن و مرتبتِ الله، فراتر از این است؛ الله را شفیع هیچ‌یک از آفریده‌هایش قرار نمی‌دهند».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

۱- رد کردن سخن کسی که گفت: «ما خدا را نزد تو شفیع قرار می‌دهیم».

۲- تغییر سیمای رسول الله صلی الله علیه و آله از این سخن، به گونه‌ای که در چهره‌ی اصحاب رضی الله عنهم نیز اثر گذاشت و رنگشان پرید.

(۱) همان‌طور که آن شخص گنهکار اصلاً دوست نداشت که کسی درباره‌اش بگوید: به‌خدا سوگند که خداوند، فلانی را نخواهد بخشید.

(۲) ضعیف است؛ ر.ک: ضعیف سنن أبي داود، ش: ۱۰۱۷؛ و ظلال الجنة في تخريج السنة، ش: ۵۷۵

- ۳- رسول الله ﷺ این سخن صحرائشین را که گفت: «تو را شفیع خدا قرار می‌دهیم»، رد نفرمود.
- ۴- شرح و توضیح «سبحان الله»^(۱).
- ۵- مسلمانان از رسول الله ﷺ می‌خواستند که برایشان طلب باران کند.

باب (۶۶): پاسداری رسول الله ﷺ از مرزهای توحید و بستن راه‌های شک و تردید

عبد الله بن شخیر رضی الله عنه می‌گوید: من با هیأت بنی عامر نزد رسول الله ﷺ رفتم؛ به ایشان گفتم: شما سید ما هستید. رسول الله ﷺ فرمود: «السيد الله تبارك وتعالى»؛ یعنی: «سید، الله تبارک و تعالی است»^(۲). گفتم: شما از ما برتر و بزرگوارترید. فرمود: «قُولُوا بِقَوْلِكُمْ ، وَلَا يَسْتَجْرِبِدْكُمْ الشَّيْطَانُ»؛ [روایت ابو داود با سند جيد]^(۳) یعنی: «همین سخن یا بخشی از آن را بگویند و مواظب باشید که شیطان بر شما غلبه نکند [و غلو نکنید]».

(۱) اینکه رسول الله ﷺ فرمود: «شأن و مرتبته الله، فراتر از این است»، بدین معناست که سبحان الله، بیانگر منزه بودن الله، از هر چیزی است که با عظمت و بزرگی اش منافات دارد.

(۲) به عبارت دیگر: سیادت و بزرگی مطلق، از آن الله می‌باشد؛ لذا این حدیث با حدیثی که رسول الله ﷺ فرمود: «من، سید و بزرگ فرزندان آدم هستم»، تعارضی ندارد؛ زیرا در حدیث نخست، رسول الله ﷺ واژه‌ی سید را به‌طور مطلق، با "الف و لام" و بدون مضاف الیه آورد؛ مثلاً نفرمود که سید و بزرگ شما، الله است؛ پس معنایش این می‌شود که سیادت مطلق، از آن الله می‌باشد. و حدیث «من، سید و بزرگ فرزندان آدم هستم»، بر شرافت آن بزرگوار در میان آدمیان دلالت می‌کند، نه بر سیادت مطلق که خاص الله متعال است.

(۳) سنن ابی داود، ش: ۴۸۰۶؛ آلبانی رحمته الله علیه این حدیث را صحیح دانسته است؛ ر.ك: المشكاة، ش: ۴۹۰۱؛ و صحیح الجامع، ش: ۳۷۰۰.

انس رضی الله عنه می گوید: گروهی از مردم، به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: ای رسول خدا! ای بهترین ما و ای فرزند بهترین ما! ای سید و سرورمان و ای فرزند سید و سرورمان! رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای مردم! سخنتان را بگوئید و مواظب باشید که شیطان شما را فریب ندهد. من محمد، بنده و فرستاده‌ی الله هستم. دوست ندارم که مرا فراتر از مقام و منزلتی قرار دهید که الله عز و جل به من داده است». [روایت نسائی با سند جيد] ^(۱)

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- برحذر داشتن مردم از غلو و زیاده‌روی.
- ۲- اگر کسی را با عنوان سید و بزرگ، مخاطب قرار دادند، شایسته است که چه بگوید؟ ^(۲)
- ۳- با اینکه صحابه رضی الله عنهم سخن درستی گفتند، اما رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مواظب باشید که شیطان شما را فریب ندهد [و شما را به غلو و زیاده‌روی نکشانند]».
- ۴- سخن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «دوست ندارم که مرا فراتر از مقام و منزلتی قرار دهید که الله عز و جل به من داده است». ^(۳)

(۱) صحیح است؛ ر.ک: السلسلة الصحيحة، ش: ۱۰۹۷.

(۲) یعنی شایسته است که بگوید: سیادت و بزرگی مطلق، از آن الله می‌باشد. مثلاً بگوید: بزرگ، خداست.

(۳) این، بیانگر تواضع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد؛ همچنین نشان می‌دهد که بهترین مدح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این است که آن بزرگوار را بنده و فرستاده‌ی الله بدانیم. به راستی که این فرموده‌ی نبوی، درخور توجه می‌باشد.

باب (۶۷): درباره‌ی این سخن الله تعالی که می‌فرماید: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [الزمر: ۶۷].

ترجمه: «و الله را آن‌گونه که حق شناخت اوست، نشناختند؛ و روز رستاخیز همه‌ی زمین در مشت او قرار دارد و آسمان‌ها با دست راستش در هم پیچیده می‌شود. او از آنچه شریکش می‌سازند، پاک و منزه است.»

ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: یکی از علمای یهود، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ما در تورات این مطلب را می‌بینیم که الله، آسمان‌ها را بر روی یک انگشت و زمین‌ها را بر روی یک انگشت، درختان را روی یک انگشت و آب را روی یک انگشت و خاک را روی انگشت، و سایر مخلوقات را روی یک انگشت خود قرار می‌دهد، آنگاه می‌فرماید: منم فرمانروا. رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی که سخنان آن یهودی را تأیید می‌کرد، طوری تبسم نمود که دندان‌های پیشینش آشکار گردید و این آیه را خواند: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ (بخاری و مسلم).^(۱)

در روایت مسلم، آمده است: «کوه‌ها و درختان را روی یک انگشت قرار می‌دهد و آنها را می‌جنباند و می‌گوید: منم پادشاه، منم الله.» و در روایت دیگری آمده است: «آسمان‌ها را روی یک انگشت و آب و خاک را روی یک انگشت و سایر آفریده‌ها را روی انگشت دیگر قرار می‌دهد.»

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۸۱۱؛ و مسلم، ش: ۲۷۸۶.

در صحیح مسلم^(۱) از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «يَطْوِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ السَّمَاوَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ يَأْخُذُهُنَّ بِبَيْتِ الْيَمَنِيِّ ثُمَّ يَقُولُ أَنَا الْمَلِكُ، أَيَّنَ الْجَبَّارُونَ؟ أَيَّنَ الْمَتَكَبِّرُونَ؟ ثُمَّ يَطْوِي الْأَرْضِينَ السَّبْجَ، ثُمَّ يَأْخُذُهُنَّ بِشِمَالِهِ ثُمَّ يَقُولُ أَنَا الْمَلِكُ، أَيَّنَ الْجَبَّارُونَ؟ أَيَّنَ الْمَتَكَبِّرُونَ؟»؛ یعنی: «اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ در روز قیامت، آسمان‌ها را در هم می‌پیچد و آنها را در دست راست خود می‌گیرد. و می‌گوید: منم پادشاه. پادشاهان ستمگر کجایند؟ فرمانروایان سلطه‌جو و گردنکش کجایند؟ سپس زمین‌های هفت‌گانه را در دست دیگرش می‌گیرد و می‌گوید: منم پادشاه. پادشاهان ستمگر کجایند؟ فرمانروایان سلطه‌جو و گردنکش کجایند؟»

روایت شده که ابن عباس رضی الله عنهما فرموده است: «آسمان‌ها و زمین‌های هفت‌گانه در دست پروردگار رحمان و گسترده‌مهر، به سان دانه‌ای خردل در دست یکی از شماست». [روایت ابن جریر]^(۲)

ابن جریر [طبری رحمته الله علیه] با سند خود^(۳) آورده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مَا السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ فِي الْكُرْسِيِّ إِلَّا كَهَذَاهُمْ سَبْجَةُ الْقَيْتِ فِي تَرْتِينٍ»؛^(۴) یعنی: «آسمان‌های هفت‌گانه در برابر کرسی خداوند عزَّ وَجَلَّ، مانند چند درهم است که درون سپری افتاده باشند».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۷۸۸.

(۲) جامع البیان فی تأویل القرآن، معروف به تفسیر طبری، ذیل آیه‌ی ۶۷ سوره‌ی زمر. گفتنی است: این روایت، به سبب ضعف یکی از روایانش به نام عمرو بن مالک ضعیف می‌باشد.

(۳) سند ابن جریر در این روایت، عبارتست از: یونس از ابن وهب، از ابن زید، از پدرش زید، از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.

(۴) ر. ک: تفسیر طبری، ذیل آیه‌ی مذکور؛ البته این روایت، ضعیف است؛ ر. ک: سلسلة الأحادیث الضعیفة، از آل‌بانی رحمته الله علیه، ش: ۶۱۱۸.

ابن جریر می‌افزاید: از ابوذر رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ما الكرسي في العرش إلا كحلقه من حديد ألقيت بين يدي فإلته من الأرض»^(۱) یعنی: «کرسی در برابر عرش، همانند حلقه‌ی آهنینی است که در زمینی پهناور افتاده باشد».

از ابن مسعود رضی الله عنه نقل شده است: «فاصله‌ی آسمان اول تا آسمان دوم، به اندازه‌ی مسافت پانصد سال می‌باشد. و فاصله‌ی هر آسمان تا آسمان بعدی، همین مقدار است. آسمان هفتم تا کرسی نیز پانصد سال فاصله دارد؛ و از کرسی تا آب نیز پانصد سال فاصله است و عرش الله بر روی آب است و الله بر فراز عرش قرار دارد و هیچ‌یک از اعمالتان بر او پوشیده نیست». [روایت ابن مهدی، از حماد بن سلمه، از عاصم، از زر، از عبدالله؛ مسعودی نیز همین روایت را از عاصم، از ابووائل، از عبدالله رضی الله عنه نقل کرده است؛ حافظ ذهبی رحمته الله گوید: این روایت، از چند طریق روایت شده است.]

عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هَلْ تَدْرُونَ كَمَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ؟ قُلْنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ: بَيْنَهُمَا مَسِيرَةٌ خَمْسٌ مِائَةَ سَنَةٍ وَمِنْ كُلِّ سَمَاءٍ إِلَيَّ سَمَاءٌ مَسِيرَةٌ خَمْسٌ مِائَةَ سَنَةٍ وَكَثْرَةُ كُلِّ سَمَاءٍ مَسِيرَةٌ خَمْسٌ مِائَةَ سَنَةٍ وَبَيْنَ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ وَالْعَرْشِ بَحْرٌ بَيْنَ أَسْفَلِهِ وَأَعْلَاهُ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، وَاللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَوْقَ ذَلِكَ وَلَيْسَ يَخْفَى عَلَيْهِ مِنْ أَعْمَالِ بَنِي آدَمَ»؛ [روایت ابو داود و دیگران]^(۲) یعنی: «آیا می‌دانید فاصله‌ی زمین و آسمان چه قدر است؟» گفتیم: الله و رسولش بهتر می‌دانند. فرمود: «بین زمین و آسمان مسافتی به اندازه‌ی پانصد سال می‌باشد و هر

(۱) سلسله‌ی الأحادیث الضعيفة، از آل‌بانی رحمته الله، ش: ۱۰۹

(۲) سنن أبي داود، ش: ۴۷۲۳؛ سنن الترمذی، ش: ۳۳۲۰؛ آل‌بانی رحمته الله این حدیث را ضعیف دانسته

است؛ ر.ک: ضعیف سنن أبي داود، ش: ۱۰۱۴، و ضعیف سنن الترمذی، ش: ۳۵۵۴.

آسمان تا آسمان بعدی، همین اندازه فاصله دارد. و ضخامت هر آسمانی نیز به اندازه‌ی مسافت پانصد سال است. در حد فاصل آسمان هفتم و عرش الهی، دریایی وجود دارد که عمق آن به اندازه‌ی فاصله‌ی آسمان و زمین می‌باشد. و الله متعال فوق آن است و هیچ یک از اعمال بنی آدم بر او پوشیده نیست».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر این سخن پروردگار که می‌فرماید: ﴿وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ [الزمر: ۶۷].
- ۲- این مسایل، نزد یهود زمان پیامبر ﷺ باقی مانده بودند و آنان، این مسایل را نه انکار می‌کردند و نه تأویل.
- ۳- رسول الله ﷺ سخن آن عالم یهودی را تأیید کرد و آیه‌ای نیز در این باره نازل گردید.
- ۴- خندیدن رسول الله ﷺ به خاطر آشکار ساختن این علم، توسط آن یهودی بود.
- ۵- تصریح به اینکه الله، دو دست دارد؛ و اینکه آسمان‌ها روی یک دست و زمین‌ها روی دست دیگرش قرار می‌گیرند.
- ۶- آشکارا یکی از دستانش، دست چپ نامیده شد.^(۱)
- ۷- آنجا فرمانروایان ستمگر و سلطه‌جو، مورد خطاب قرار می‌گیرند.

(۱) بنا بر قول راجح، این روایت، شاذ می‌باشد؛ زیرا در حدیث از هر دو دست الله، به دست راست، تعبیر شده است؛ ضمن اینکه ذکر دست چپ در این روایت، می‌تواند بنا بر عرف و عادت باشد که از دو دست به دست راست و چپ تعبیر می‌شود. اثبات چنین صفاتی برای الله، به معنای تجسیم یا قایل شدن جسم برای الله نیست؛ مگر نمی‌گویند: فلانی، آدم رؤوف و مهربانی است. خب، الله نیز رؤوف و مهربان است؛ پس آیا این اشتراک لفظی به معنای تشابه می‌باشد؟ قطعاً خیر.

۸- ذکر این مطلب که: «آسمان‌ها و زمین‌های هفت گانه در دست پروردگار رحمان و گسترده‌مهر، به سان دانه‌ای خردل در دست یکی از شماست».

۹- بزرگی کرسی نسبت به آسمان‌ها!

۱۰- عظمت عرش در برابر کرسی!

۱۱- عرش و کرسی و آب، چیزهای جداگانه‌ای هستند.^(۱)

۱۲- فاصله‌ی بین آسمان‌ها!

۱۳- حد فاصل آسمان هفتم و کرسی.

۱۴- حدفاصل کرسی و آب.

۱۵- عرش بر روی آب قرار دارد.

۱۶- الله، بر فراز عرش است.

۱۷- حد فاصل زمین و آسمان.

۱۸- ضخامت هر آسمان به اندازه‌ی مسافت پانصد سال می‌باشد.

۱۹- عمق دریایی که بر فراز آسمان‌هاست، به اندازه‌ی مسافت پانصد

سال است. والله تعالی بهتر می‌داند.

همه‌ی حمد و ستایش، ویژه‌ی الله، پروردگار جهانیان است؛ و درود و

سلام الله بر آقایمان، محمد و بر خاندان و همه‌ی یارانش.

(۱) عرش الله بر آب قرار دارد؛ و الله، فوق عرش است؛ و کرسی، موضع قدمین می‌باشد.